

ترکیب و احسان بیاد تو بنام تو

علی

بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



اهداء :

پاداش معنوی ترجمه این اثر گرانسنگ را به والد
و مربی خویش اهداء می نمایم .

(مترجم)

استاد سید ابوالحسن علی حسنی ندوی

ربانیت و رهبانیت

نگرشی نوین بر:

تزکیہ و احسان

یا

تصوف و عرفان

با مقدمه

مولانا سید محمد یوسف حسین پور

همراه با مختصری از شرح احوال و آثار نویسنده بقلم مترجم

Nadvi, Abulhasan Ali

ندوی، ابوالحسن علی، ۱۹۱۳ -

ربانیت نه رهبانیت: نگرشی نوین بر تزکیه و احسان، یا، تصوف و عرفان / ابوالحسن علی حسینی ندوی؛ ترجمه عبدالقادر دهقان؛ با مقدمه محمد یوسف حسین پور. - تریب جام: احمد جام، ۱۳۸۰. ۲۴۵ ص.

(ISBN: 964-6765-88-2)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: ربانیه لا رهبانیه.

همراه با مختصری از شرح احوال و آثار نویسنده بقلم عبدالقادر دهقان بخشی از این کتاب در سال ۱۳۷۸ تحت عنوان سلاطین اقلیم عشق با ترجمه و تحقیق شهباز محسنی توسط نشر احسان منتشر شده است.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. تصوف -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. تصوف -- فرقه‌ها. ۳. عرفان. الف. دهقان، عبدالقادر، ۱۳۴۱ - ، مترجم. ب. حسین پور، محمد یوسف، مقدمه نویسی. ج. عنوان. د. عنوان: نگرشی نوین بر تزکیه و احسان، یا، تصوف و عرفان. ه. عنوان: سلاطین اقلیم عشق. و. عنوان: تصوف و عرفان.

۲۹۷/۸۶

BP ۲۹۵ / ۴ / ۲۴ / ۲۰۴۱

۱۳۸۰

م ۷۸۰۹-۸۰

کتابخانه ملی ایران.

شناسنامه کتاب

عنوان: ربانیت نه رهبانیت

نوشته: استاد سید ابوالحسن ندوی

ترجمه: عبدالقادر دهقان

ناشر: انتشارات شیخ الاسلام احمد جام - تلفن ۲۲۲۵۲۳۸-۵۲۸

چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه - چاپ اول

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۰

حق چاپ محفوظ است

ISBN 964-6765-88-2

شابک ۲-۸۸-۶۷۶۵-۶۶۴

لکھنؤ ۱۴/۹/۱۳۴۶
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اتھی عزیز / عبد القادر دھقان / اعلیٰ
السلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ

دعایا تلقیت فطالیم فندرسہ بیہدہ ایامہ الردیہ
تا فکتیرہ بسبب الریاض السنیانیہ داخل الریاض خارجا
و کذلک السخاغل و انوار احمدیہ فمفردہ العلم علی ہذا التاریخ
بیر العادۃ۔

سہولت بیانیہ فیما عرفت عنکم علی شرحہ کتابی ربانیہ
طرحہ صیانیہ الی اللغۃ الناریہ - تمضمناکم علی

ہذا العزم و سبارک لکم و ندعو الی کم التوفیق و الخیر
فی تحقیق ہذا الریاض - لعلکم الملعم علی کتابی دستوریات (الروایۃ)
او المعینۃ والنبیاء و اسلوب الروایۃ ارجو نکتہ و رعایہ
ہذا و لا یورثی الشرحہ۔

انہ تلوہ الشرحہ شرفہ فی اسلوب صواب
انہ تلوہ طباعہ کتاب طباعہ اسیفہ عالیہ
مہ الاخطار المطبوعہ۔

کما شرحہ نکتہ استعارہ علی طبعہ ہذا الشرحہ ارسال
تسلیحہ نسا۔ و لعلکم یجریں الکتبہ و ایلام علیہم ورحمة اللہ

البرکات علی الی اللہ

تذکرۃ الفیض ہندی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۵	زندگی نامه استاد ندوی.....
۳۷	مقدمه بقلم حضرت استاد سید محمد یوسف حسین پور.....
۳۹	سخنی از متوجم.....
۴۷	پیشگفتار نویسنده.....
۵۱	خلائی که پر کردنش واجب است.....
۵۳	ضربه وازہ ہا بر حقایق و اہداف.....
۵۵	جایگاہ تزکیہ و احسان در کتاب و سنت.....
۵۸	پذیرش حقایق و رہائی از قیود تعصب.....
۵۹	نیرنگہای دجالان و سودجویان و پیروان سادہ اندیش آنان.....
۶۰	خط مشی دانشمندان و مؤمنان راسخ و استوار در علم و ایمان.....
۶۱	نقش عارفان در حفظ جامعہ اسلامی از فروپاشی اخلاقی و روحی.....
۶۲	بحران روحی و اخلاقی در بعضی از کشورہای اسلامی و علاج آن.....
۶۷	دوگانگی در اقوال و افعال گروہی از خردمندان.....
۷۷	تجدید میثاق اسلام و تحقق بخشیدن بہ صفات ایمان و احسان.....
۷۹	احتیاج بہ تجدید عہد و میثاق و تزکیہ نفوس و اخلاق.....
	نہضت شیخ عبدالقادر جیلانی در بغداد و نقش آن در دعوت و تربیت



- اسلامی..... ۸۳
- رمز پیروزی شیخ در رسالت اصلاحی..... ۸۵
- دعوتگران اسلامی و مشعلهای فروزان ایمان..... ۸۵
- سر تسلیم فرود آوردن غارتگران مغول به آئین ملتی مغلوب..... ۸۶
- واقعیتی تاریخی یا افسانه‌ای خیالی..... ۹۰
- مدرسه اخلاص و اخلاق..... ۹۳
- زندگی در مراکز دینی و ضعف اخلاقی علماء..... ۹۵
- علل ناکامی جنبشهای مردمی..... ۹۶
- بحران روحی نویسندگان و سخنوران..... ۹۸
- احیای اخلاص و اخلاق نیاز مبرم زمان..... ۹۹
- راز پیروزی دعوتگران و مجاهدان گذشته..... ۱۰۱
- تسلط و نفوذ عارفان بر دلها..... ۱۰۲
- تقدیم فرد بر جامعه و تقدم صلاح بر اصلاح..... ۱۰۵
- تأثیر اخلاص و رابطه با خدا در بازدهی..... ۱۰۸
- حضرت شیخ و رهبری روحی..... ۱۰۹
- تأثیر توبه و بیعت در زندگی..... ۱۱۰
- میعادگاه عاشقان..... ۱۱۳
- عارفان و عشق و عاطفه..... ۱۱۷
- عصر قیام علیه عشق و عاطفه..... ۱۱۸
- دعوت مولانا به عشق و عاطفه..... ۱۱۸
- کیمیای عشق و شگفت آوریهایش..... ۱۲۰



- ۱۲۲..... عشق آن زنده گزین کو باقی است
- ۱۲۳..... هین مشو نومید
- ۱۲۳..... عشق به ظاهر، علت و رنج اما در باطن داروی هر مرض است
- ۱۲۴..... عشق آتشی است که جز محبوب همه چیز را می سوزاند
- ۱۲۶..... قلب منبع زندگانی
- ۱۲۷..... کدام دل
- ۱۲۸..... از معده بسوی قلب

۱۲۹..... جهاد و مساعی عارفان در راه احیای ارزش و شرافت انسان

- ۱۳۱..... تو علمه ای علیه انسانیت و خودشناسی
- ۱۳۳..... دعوت مولانا به کسب شرافت و افتخار به انسانیت
- ۱۳۵..... آگاهی از مقام انسانیت
- ۱۳۷..... نیستند آدم غلاف آدمند
- ۱۳۷..... در تلاش و جستجوی انسان واقعی
- ۱۳۸..... مقام انسانیت در مکتوبات حضرت مخدوم الملک
- ۱۳۹..... نظر خاص خالق
- ۱۴۰..... محبت از ویژگیهای بارز انسان
- ۱۴۱..... حاصل وجود



۱۴۳..... شیخ الاسلام ابن تیمیه عارف و محقق بزرگ اسلامی

- ۱۴۵..... ابعاد تازه و زوایای ناشناخته شخصیت ابن تیمیه
- ۱۴۷..... تدابیر گوناگون برای حصول به هدفی واحد
- ۱۴۸..... کدام انسان به درجه کمال و ولایت رسیده است

- ۱۴۹..... ذوق عبودیت و انابت
- ۱۵۱..... شورو شوق عبادت
- ۱۵۳..... دوری و تنفر از مظاهر دنیا
- ۱۵۴..... سخاوت و ایثار
- ۱۵۷..... فروتنی و خودشناسی
- ۱۵۹..... سکون و آرامش قلبی
- ۱۶۰..... پیروی کامل از سنت نبوی
- ۱۶۱..... محبوبیت نزد صالحین و گواهی علمای معاصر
- ۱۶۲..... فراست و کرامت
- ۱۶۵..... نقش اصلاحی صوفیه در هند و تأثیر آنان در جامعه
- ۱۶۷..... دلبستگی عمیق مردم با صوفیه و تصوف
- ۱۷۰..... نفوذ و تأثیر صوفیه در زندگی و اخلاق جامعه
- ۱۷۲..... نقش عارفان در تشکیل جامعه صالح
- ۱۷۳..... شهامت و حقی گوئی
- ۱۷۸..... نشر علم و فرهنگ
- ۱۷۹..... همدردی و غمخواری
- ۱۸۱..... پناهگاههای روحی
- ۱۸۵..... قهرمانی، تلاش و مبارزه نه تنبلی و بیکاری
- ۱۸۷..... شایعهای که مورد تایید دانشمندان و تاریخ نیست
- ۱۸۸..... ارتباط تزکیه روحی با قهرمانی و مبارزه
- ۱۸۹..... ارتباط عمیق معنوی و لذت روحی دو عامل لازم برای جهاد و مبارزه



- وجود شخصیت‌های معنوی قوی در رأس جنبش‌های جهاد و مبارزه ۱۹۰
- لزوم وجود شخصیتی فوق‌العاده در اوضاع و شرایط غیر عادی ۱۹۱
- خُضوع تاتارهای فاتح در برابر اسلام ۱۹۱
- شیخ احمد سرهندی و دفاع از کیان اسلام ۱۹۲
- سهم مشایخ و علمای ربانی در مقاومت علیه اشغالگران غربی ۱۹۳
- امیر عبدالقادر الجزایری، عالمی صوفی و فرماندهی نظامی ۱۹۴
- بزرگان طریقه نقشبندی در میدان جهاد و اصلاح ۱۹۵
- سنوسیها و جهاد بزرگشان در آفریقا ۱۹۷
- سیدی احمد شریف، شخصیتی بارز و برجسته ۱۹۸
- سید مهدی سنوسی و قهرمانی و جوانمردی ۱۹۸
- فعالیت سنوسیها در کارهای اساسی و مفید ۲۰۰
- مقتدی تاتار و افغانی امام ۲۰۱
- امام حسن البناء و تربیت روحی ۲۰۲
- امام سید احمد شهید و پیروان قهرمان و دلیر مردش ۲۰۴
- علماء و مشایخ هند در میدان جهاد و دعوت و اصلاح ۲۰۵
- استشهاد به تنی چند از صوفی نمایان بی مایه درست نیست ۲۰۸
- برخیز و به تیغ تیز بنشین ۲۰۹

۲۱۱..... نمونه هائی والا از سبک قدیم

۲۱۳..... فرقی میان عارف ربانی و عالم به علوم ظاهری

۲۱۴..... عشق و عطوفت

۲۱۵..... علم برای عمل

۲۱۶..... نسیم ایمان و عطوفت

۲۱۶..... عشق و هلاک‌ه شدید به حدیث نبوی



- ۲۱۷..... دنیا و بی ارزشی آن در نگاه عارفان
- ۲۱۹..... مولانا گنج مراد آبادی محاکم انگلیسی
- ۲۲۰..... روشی جدید برای اعانه و کمک به مستمندان
- ۲۲۱..... معیاری انسانی که با معیارهای زمان، قابل سنجش نیست
- ۲۲۲..... نقش مطالعه سیرت عارفان ربانی در تربیت اخلاقی
- ۲۲۳..... مرگ در نگاه عارفان عاشق
- لحظه مرگ آئینه شغافی است که صفات روحی و مراتب ایمانی در آن
متجلی می شوند..... ۲۲۵
- مرگ صدیقان حجتی است قوی بر حقانیت اسلام و نیروی ایمان ۲۲۶
- شیخ یحیی منیری و صحنه وفات ۲۲۷
- یاد داشته‌ها و خاطرات..... ۲۳۱
- نمونه‌هایی شگفت انگیز از عشق به ملاقات خدا..... ۲۳۲
- اشتیاق فراوان به استماع حدیث..... ۲۳۶
- ذکر جلی ۲۳۶
- سیل خروشان عاشقان ۲۳۶
- حدیث نبوی هنگام وفات ۲۳۷
- حالت احتضار..... ۲۳۸
- چو مرگ آید تبسم بر لب اوست ۲۳۸
- غم جانکاه توأم با اتباع شرع..... ۲۳۹
- ابرهای رحمت و آثار مغفرت ۲۳۹
- در جوار رحمت خدا..... ۲۴۰



مختصری از شرح احوال و آثار
استاد ندوی



مختصری از زندگینامه علامه ندوی

این یک حقیقت انکار ناپذیر است که نمی توان شخصیت و کمالات اصلی و معنوی یک فرد را آنگونه که هست بر صفحه کاغذ به تصویر کشید، زیرا کیفیات باطنی، حرکات و سکانات و حالات روانی و ... از خصوصیات هستند که قلم از وصف آنها عاجز است و شاعر بحق گفته است آنجا که می گوید:

گرمصوّر صورت آن دلستان خواهد کشید

حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید

مع الوصف با اعتراف به اینکه این مجموعه، قطره ای از دریای

بیکران خصوصیات اخلاقی و علمی و نبوغ فکری استاد ندوی می باشد،

باز هم بحکم عمل بر قول شاعر که می گوید:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

این مجموعه را تقدیم خوانندگان می کنیم:

ولادت

استاد سید ابوالحسن علی حسنی ندوی، در روز ششم ماه محرم سال ۱۳۳۳ هجری قمری برابر با ۱۹۱۴ میلادی در دهکده «تکیه» هفتاد کیلومتری لکهنو دیده به جهان گشود و در یک خانواده مذهبی و دانش دوست و شهید پرور رشد یافت خانواده ای که مجاهدان و مصلحانی چون امام سید احمد شهید؛ در دامان خویش پرورده است.

استاد ابوالحسن منتسب به خاندان نبوت است و سلسله نسب وی به امام حسن بن علی ابن ابی طالب می رسد، پدرش سید عبدالحی بن فخرالدین از دانشمندان بلند پایه و اطبای حاذق و نویسندگان چیره دست زمان خود بود که به زبان عربی و فارسی تألیفات گوناگونی دارد که از آن جمله کتاب «نزهة الخواطر» در هشت جلد، «الهند فی العهد الاسلامی»، «الثقافة الاسلامیه فی الهند»، «تاریخ گجرات» گل رعنا



و... را می توان نام برد، استاد که ساله بود که سایه پدر مهربان رادرسال (۱۳۱۴ هـ - ق / ۱۹۲۳ م) از دست داد. مادرش خیر النساء نیز از زنان نویسنده بود که از آثار او رساله «الدعاء و القدر» را می توان نام برد.

دوران کودکی

استاد ندوی در خانواده‌ای پرورش یافت که همه افراد آن، اهل علم و مطالعه و اهل قلم بودند و هر کتاب جدیدی که به دست آنان می رسید مطالعه آنرا بر خود لازم می دانستند. استاد از لطائف زمان کودکی خود این لطیفه را در شرح خاطرات خویش بیان نموده است که روزی در سنین ۵ - ۶ سالگی پولی به دستش رسید، تصمیم گرفت که با آن پول کتاب بخرد اما تا آن زمان نمی دانست که تنها جای خرید کتاب، کتابفروشی است و هر کالائی جای مخصوصی دارد، بنابراین پول را گرفته به داروخانه مجاور رفت و کتاب خواست، صاحب داروخانه بفکر اینکه او از فرزندان اشراف و اعیان شهر است، کتابچه‌ای را که فهرست داروها به زبان اردو در آن درج بود به سید داد و پولش را مسترد نمود، وی کتابچه را برداشته به منزل برگشت. و از اینکه به کتابی دسترسی یافته است بسیار خوشحال بود.

در اثر همین ذوق مطالعه بود که سید در سنین ۱۲ - ۱۳ سالگی زبان عربی، انگلیسی و زبان فارسی را به خوبی می دانست و هنگامی که در سال ۱۹۲۶ م کنفرانس ندوة العلماء با شرکت علمای بزرگ برگزار گردید وی به زبان عربی سخنرانی کرد.

دوران تحصیلات

تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خویش «لکنؤ» آغاز نمود و پس از اتمام مبادی زبان اردو به فراگیری زبان فارسی پرداخت و دروس عربی را نزد استادانی چون شیخ خلیل بن محمد یمنی و علامه تقی الدین هلالی مراکشی فراگرفت و پس از اتمام دوره ابتدائی و متوسطه در سال ۱۹۲۷ م





وارد دانشگاه لکنؤ شد و زبان انگلیسی را همزمان با آموزش عربی آموخت و سپس بنا به توصیه بزرگان خانواده، خصوصاً مادرش که بعد از فوت پدر، مربی او بود، دانشگاه را ترک کرد، ایشان درس حدیث را نزد علامه حیدر حسن خان، استاد حدیث دارالعلوم ندوة العلماء در سال ۱۹۲۹م آغاز کرد و سپس در سال ۱۹۳۰م برای ادامه تحصیلات عالی خود عازم لاهور شد و زانوی تملذ را پیش مصلح بزرگ و دانشمند معروف، مولانا احمد علی لاهوری خم کرد و از آنجا گواهینامه عالی علمی دریافت نمود. (۱) همچنین در دانشگاه دیوبند از محضر مولانا حسین احمد مدنی کسب فیض نمود. (۲)

تدریس

استاد به سال ۱۹۳۴م در سن ۲۰ سالگی، در دانشگاه ندوة العلماء لکنؤ به تدریس پرداخت، اولین سال که در جلسه درس حضور یافت شاگردان کلاس او از نظر سن از ایشان بزرگتر یا با او همسن بودند، استاد به مدت ده سال مسند درس را زینت بخشید و در این مدت با رهبران و مصلحان عصر خود همچون شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا، مولانا محمد الیاس، شیخ عبدالقادر رای پوری و مولانا انور شاه کشمیری، آشنا شد و از محضر آنان کسب فیض نمود و در اثر ارتباط با این دانشمندان، به ویژه مولانا محمد الیاس، نقطه عطفی در زندگی او پدید آمد و سرانجام



۱ - همچنین در سال ۱۹۸۱م از سوی دانشگاه کشمیر به درجه دکترا افتخاری در رشته ادبیات نایل آمد.

۲ - استاد ندوی ارتباط عمیقی با مولانا حسین احمد داشت و در این خصوص مقاله جداگانه‌ای نگاشته است تحت عنوان «صلتی بمولانا حسین احمد المدنی او صفحه من صفحات حیاتی» این مقاله در مجله‌های مختلف عربی مانند «البعث الاسلامی» به چاپ رسیده است.

در سال ۱۹۳۹م از کار تدریس موقتاً کناره گیری کرد و برای احیای امر به معروف و نهی از منکر تمام وقت خود را وقف دعوت و تبلیغ در راه دین نمود و در این راه زحمات طاقت فرسایی را متحمل شد و برای انجام این منظور در رأس هیأت‌های تبلیغی به کشورهای عربی مسافرت کرد و از ضعف و انحطاط مسلمین به شدت رنج می‌برد، استاد پیش از این، با علامه اقبال لاهوری نیز ملاقات‌هایی داشته و قسمتی از سروده‌های او را به عربی ترجمه کرده بود، وی از سال ۱۹۴۳م تا سال ۱۹۵۱م در «سازمان تبلیغات اسلامی» لکنؤ به تدریس قرآن و حدیث پرداخت و در سال ۱۹۵۵ از سوی دانشگاه دمشق (الجامعة السوریة) برای همکاری و تدریس فرا خوانده شد و به عنوان استاد مهمان مسئولیت تدریس در این دانشگاه را پذیرفت، همچنین در سال ۱۹۶۲م از سوی شاه سعود برای تدریس در دانشگاه اسلامی مدینه منوره دعوت شد، اما استاد، تدریس همیشگی و قبول کرسی رسمی استادی را نپذیرفت، بنابراین در سال ۱۳۸۲ هـ / ۱۹۶۳م بنابه دعوت دانشگاه اسلامی مدینه به عنوان استاد مهمان در آنجا مشغول تدریس گردید.

ایجاد تحول در برنامه های درسی حوزه‌ها و ادبیات عرب

استاد به هنگام تدریس احساس نمود که محتوای برنامه درسی حوزه‌های علمیه برای طلاب علوم دینی عصر حاضر کافی نیست، لذا در صدد برآمد تا کتاب‌هایی را تألیف کند که در برنامه درسی به جای کتاب‌های قدیم مورد استفاده قرار گیرد. بدین منظور جهت بارور گردانیدن رشته ادبیات عرب به تألیف کتاب‌هایی چون؛ قصص النبیین در پنج جلد؛ مختارات من ادب العرب؛ القراءة الراشده سه جلد و... مبادرت ورزید و به همین منظور در نوزدهم آوریل سال ۱۹۸۱م به برگزاری یک کنفرانس بین المللی تحت عنوان «الندوة العالمیه للادب الاسلامی» اقدام نمود و از





ادیبان عرب زبان، دعوت بعمل آورد و کتب فوق را به آنان عرضه نمود که از جانب آنها مورد تأیید قرار گرفت و از آن پس جزو برنامه درسی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های جهان اسلام قرار گرفتند و همچنین پیش از این در سال ۱۹۳۸ م بنا به پیشنهاد دانشگاه علیگر هند کتاب «اسلامیات» را که مشتمل بر عقاید، احکام، سیره نبوی و تاریخ اسلام است برای کلاس (بی - ای) تألیف کرد و در ردیف کتب درسی آن دانشگاه قرار گرفت.

ایجاد تحوّل در شیوه نگارش تاریخ

استاد ندوی بعد از مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام به این نتیجه رسید که، باید در سبک تاریخ نگاری تحوّل بوجود آید زیرا اکثر مورّخان به ذکر وقایع ملوک و فتوحات آنان بسنده کرده‌اند و از درج فعالیت‌های اصلاحی و خدمات اجتماعی طفره رفته‌اند، بنابر این کتاب تاریخ دعوت و اصلاح را در پنج جلد نوشت و نیز زندگینامه خود را که زندگی یک دعوتگر مصلح و یک مورخ چیره دست است و برای خواننده سرشار از تجربه و معلومات است در چهار جلد نگاشت و کتبهائی دیگر که زندگینامه بسیاری از مصلحان و مجتهدان نامدار اسلامی را که در تجدید و احیای دین اسلام سهم بسزائی داشته‌اند برشته تحریر درآورد.

فعالیت در عرصه مطبوعات

از آنجائی که مطبوعات نقش مؤثری در بیداری ملت‌ها دارند، استاد از فعالیت در این زمینه نیز غافل نماند، وی نخستین فعالیت مطبوعاتی خود را در سال ۱۹۲۷ م در سن ۱۳ سالگی از راه نوشتن مقاله در مجله اردو زبان «زمین‌دار» آغاز کرد و نخستین اثر او به زبان عربی مقاله‌ای بود که در سال ۱۳۴۶ هـ ق (۱۹۳۰ م) توسط علامه رشید رضا در مجله «المنار» مصر منتشر شد، این مقاله بعدها در سال ۱۳۵۰ هـ ق به صورت رساله جداگانه‌ای تحت عنوان «ترجمة الامام السیداحمد بن



عرفان الشهید» در مصر انتشار یافت، در آن هنگام سن او از شانزده سال تجاوز نمی نمود^(۱) و سپس هنگامی که در سال ۱۳۵۱ هـ ق (۱۹۳۲ م) انتشار مجله «الضیاء» ارگان دارالعلوم ندوة العلماء، آغاز گردید، استاد ندوی از مقاله نویسان بارز آن قرار گرفت.

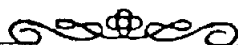
استاد ندوی در سال ۱۹۴۰ م مدیریت مجله «المسلمون» دمشق را پذیرفت و در سال ۱۹۹۵ م «آکادمی تحقیقات و نشریات اسلام» را جهت چاپ و نشر کتب اسلامی بنیان نهاد و در سال ۱۹۶۲ م با همکاری مولانا محمد منظور نعمانی، هفته نامه «ندای ملت» را پایه گذاری کرد و در سال ۱۹۴۴ م به تألیف یک سلسله کتابهایی راجع به دعوت به اسلام اقدام نمود که بیشتر آنها به زبانهای زنده جهان ترجمه شده اند.

استاد ندوی آثار و تألیفات بسیاری دارند که شمار آنها به بیش از سیصد کتاب می رسد و ذکر عنوان تمامی آنها از حوصله این مختصر خارج است.

برخی از آثار استاد ندوی که به فارسی ترجمه شده است به شرح زیر می باشند:

- ۱- تاریخ دعوت و اصلاح، در پنج جلد که تاکنون فقط جلد اول آن به فارسی ترجمه و انتشار یافته است.
- ۲- حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین.
- ۳- نبرد ایدئولوژیک یا ارزیابی تمدن غرب.
- ۴- آئین زندگی.
- ۵- تفسیر سیاسی اسلام.
- ۶- قصه های پیامبران در ۵ جلد.
- ۷- یقین بندگان خدا.





- ۸- نقش انبیاء در سعادت بشر.
- ۹- بازگشت به اسلام.
- ۱۰- نسل جوان را دریا بید.
- ۱۱- گامی به سوی بیداری اسلامی.
- ۱۲- نگرشی نوین بر تزکیه و احسان یا تصوف و عرفان.
- ۱۳- امام سید احمد شهید در آینه تاریخ.
- ۱۴- تاریخچه دعوت اسلامی در هند و ادوار آن.
- ۱۵- آشنائی با شخصیت و افکار امام عبدالقادر گیلانی.
- ۱۶- تجلی حقیقت ایمان.
- ۱۷- علامه اقبال در مدینه.
- ۱۸- مذهب قادیانی.
- ۱۹- سخنانی چند به برادران ایرانی.
- ۲۰- دو اندیشه ضد و نقیض.

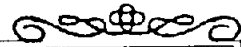


فَعَالِيَّت هَاي سِيَاَسِي

استاد ندوی به کار تدریس و تألیف اکتفا نکرده و نسبت به حوادث جهان بی تفاوت نبوده است، او معتقد است که در زمان حاضر که دایرة فَعَالِيَّت حکومتها بسیار گسترده شده و دولتمردان در همه امور، حتی در امور دینی و قانونگذاری اسلامی نیز دخالت می کنند، لازم است که علماء در سیاست سهیم باشند و آنانکه دین را از سیاست جدا می دانند در حقیقت مسلمانان را به خودکشی ملی و اجتماعی فرا می خوانند.

از اینجاست که وی جهت احقاق حقوق مسلمین هند همواره با دولتمردان آن سامان، مکاتبات و ملاقات های متعدد داشته است و به همین منظور دست به تشکیل سازمانها و جنبش های ملی، اسلامی زد، استاد ندوی در سال ۱۹۴۵م جنبش پیام انسانیت را بنیان نهاد و در سال ۱۹۲۷م جهت حفظ اصالت و ویژگیهای مسلمین هند، با همکاری وی، انجمن حمایت از نظام خانواده در اسلام به ریاست مولانا قاری محمد طیب، مدیر دانشگاه دارالعلوم دیوبند تأسیس شد و پس از درگذشت ایشان در سال ۱۹۳۸م استاد ندوی به ریاست انجمن مذکور برگزیده شد و همچنین ایشان به منظور بوجود آوردن اعتماد به نفس و پرکردن خلاء رهبری اخلاقی در جامعه هند به سال ۱۹۶۴م به تشکیل شورائی اسلامی تحت عنوان «مجلس الاستشاری الاسلامی» اقدام نمود.

استاد سید ابوالحسن ندوی، بعد از سال ۱۹۶۰م که جمال عبدالناصر فریاد ناسیونالیسم عربی را در مصر بلند کرد و مردم وی را به لقب رهبر قومیت عربی یاد می نمودند و کلمه «لااله الاالله ناصر حبیب الله» ورد زبان مردم عادی گردیده بود و حکومت مصر در جنگ سال ۱۹۶۷م در مقابل صهیونیستها شکست خورد و موجب تشکیل رژیم اسرائیل گردید، صراحتاً در برابر این فتنه عظیم به موضع گیری پرداخت و علیه ناصر و کسانی که موجبات شرمندگی مسلمین را فراهم آورده



بودند دست به انتقاد زد و به وسیله درج مقالات در مجله ها و روزنامه های مختلف و نشر کتاب و ایراد سخنرانی در کنفرانسها و انجام مصاحبه با رادیو و تلویزیون و روزنامه نگاران، پرده از حقیقت برداشت و ناصر را مقصر اصلی شکست اعراب در مقابل صهیونیست ها معرفی نمود.

جمال عبدالناصر در مقابل انتقادهای استاد ندوی واکنش نشان داد و در اثر فشارهای وی به دولت هند، استاد از سوی سفارت این کشور احضار و مورد استیضاح قرار گرفته و گذرنامه وی برای مدتی ضبط گردید و ممنوع الخروج شد.

ارتباط با شیخ محمد الیاس و جنبش تبلیغ

نخستین ملاقات استاد ندوی با شیخ محمد الیاس، بنیانگذار جنبش تبلیغ، در اوایل سال ۱۹۴۰م هنگامی که شیخ همراه با هیأتی به منظور آگاهی از مراکز دینی و فعالیت های گوناگون مذهبی و آشنایی با جنبشهای اسلامی هند، به هندوستان مسافرت نمود، صورت گرفت؛ استاد با اولین دیدار و ملاقات، بشدت تحت تأثیر خصوصیات بار اخلاقی و معنویت شیخ محمد الیاس قرار گرفت و چنان شیفت شخصیت ممتاز وی گردید که هنگام مراجعت از نزد شیخ، با زبان حال این مصرع از شعر شاعرا را تکرار می کرد:

دیرینه سال پیری بُردش به یک نگاهی

این دیدار، نقطه عطفی در زندگی استاد ندوی پدید آورد، به گونه ای که از آن پس تلاش طاقت فرسایی را در راه دعوت و تبلیغ و ارشاد مردم آغاز کرد و سرانجام در سال ۱۹۴۵م از مسئولیت تدریس کناره گیری نموده و همراه با هیأت های تبلیغی به داخل و خارج از کشور عزیمت نمود، چنانکه در سال ۱۳۶۶ ه ق (۱۹۴۷م) به مدت ششماه در سرزمین حجاز به قصد دعوت و ارشاد مردم اقامت گزید و با قشرهای مختلف مردم تماس برقرار نمود.



جهانگردی و ارتباط با دنیای اسلام

استاد ندوی پیوسته در کنفرانس ها و سیمینارهای علمی و تحقیقی کشورهای اسلامی و ممالک غربی حضور می یابد و شرکت فعال دارد و بمنظور رسانیدن پیام اسلام به اقصی نقاط دنیا، به اکثر کشورهای گیتی مسافرت داشته و در بسیاری از نهضت های مردمی و جنبش ها و ارگان های دینی نقش داشته و در شکل گیری، تداوم و ادامه حرکت آنان سهم بسزائی داشته و دارد.

استاد ندوی بسیار مشتاق است که جهان اسلام رهبری دنیا را به عهده گیرد و از پیروی کورکورانه و تقلید از بیگانگان اجتناب ورزد، بویژه به سرزمین حجاز و جزیره العرب توجه خاصی مبذول داشته است و همواره با سران عرب در تماس بوده و به وسیله نامه و ملاقات های متعدد آنها را به پیاده کردن نظام و احکام اسلام در سرزمین های خود سفارش کرده است.

آغاز این ملاقات ها با امیر سعود ابن عبدالعزیز و سپس با ملک فیصل، ملک فهد و ملک خالد بوده است و نیز در کنفرانس های «رابطة العالم الاسلامی» (مکه) و دانشگاه اسلامی مدینه و کنفرانس «الدعوة و الدعاة» و گردهمائی های بین المللی «مؤتمرالتعلیم» (که استاد افتخار عضویت همه را دارد)، اندیشه رهبریت جهان اسلام را ابراز داشته است. استاد ندوی در سال ۱۹۴۷م، سفر ششماهه دیگری را بمنظور دعوت و تبلیغ در سرزمین حجاز به آن دیار آغاز نمود و برای بار سوم نیز در سال ۱۹۵۰م به آن سرزمین سفر کرد در این سفر، سلسله گفتارهایی را تحت عنوان «بین العالم و جزیره العرب» در رادیو سعودی ایراد نمود و از آن پس نیز بارها با هدف نشر فرهنگ اسلامی به آن دیار مسافرت کرد.

استاد ندوی در سال ۱۹۵۱م به کشور مصر و سرزمینهای مشرقی عربی (سودان، سوریه، بیت المقدس، اردن و عمان) مسافرت کرد و





ششماه در مصر اقامت گزید، وی در این سفر با طلاب حوزه های علمی، جوانان و تحصیل کردگان دانشگاهی، مستقیماً در تماس بود و مقالات متعددی در مجلات کثیر الانتشار عربی زبان منتشر ساخت،

در سال ۱۹۵۵م به شام (سوریه)، لبنان و ترکیه سفر کرد و در رادیو سوریه نیز سخنانی ایراد نمود، همچنین در سال ۱۹۶۱م به هنگام مسافرت به کویت، پیامی تحت عنوان «اسمعی یا زهرة الصحراء»، خطاب به ملت و مسئولین آن کشور از طریق رادیو انتشار داد.

استاد در سالهای ۱۹۶۳م و ۱۹۶۴م به اروپا و اسپانیا مسافرت نمود و ندای روح بخش اسلام را به گوش مردم اروپا و اسپانیا رسانید.

وی در سال ۱۹۷۳م در رأس یک هیأت بلند پایه به منظور آگاهی از اوضاع مسلمین به شش کشور خاورمیانه (افغانستان، ایران، لبنان، اردن، سوریه و عراق) سفر خود را آغاز نمود و در سال ۱۹۷۴م از سوی رابطه العالم و بنابه دعوت حاکم شارجه به دبی، شارجه و ابوظبی مسافرت نمود.

در سال ۱۹۷۶م فدراسیون دانشگاههای اسلامی «رابطه الجامعات الاسلامیه»، جلسه خود را در رباط پایتخت مراکش برگزار نمود، استاد ندوی که عضو این فدراسیون است بنابه دعوت آن و همچنین بنا به دعوت قبلی ملک حسن ثانی؛ پادشاه مراکش به رباط سفر کرد.

وی در سال ۱۹۷۷م از سوی سازمان اسلامی (M.S.A) به آمریکا دعوت شد که در این سفر از تمام ایالت های آمریکا دیدن نمود و در پنج دانشگاه معروف آنجا سخنانی ایراد کرد، مجموعه این سخنرانی ها در کتابی بنام «احادیث صریحه فی امریکا» جمع آوری شده است.

ندوی در سال ۱۴۰۰هـ ق (۱۹۷۹م) بار دیگر به مکه مکرمه دعوت شد، تا در کنفرانس وزاری کشورهای اسلامی شرکت جوید،



همچنین در همین سال از سوی حکومت قطر برای شرکت در کنفرانس جهانی سیرت که استاد عضو شورای اجرائی و کمیته انتخابی آن بود، به قطر دعوت شد و در آن کنفرانس شرکت جست، سپس در سال ۱۴۰۲ هـ ق به منظور شرکت در کنفرانس دیگری تحت عنوان «ملتقى الفكر الاسلامى» به کشور الجزایر مسافرت نمود، همچنین در سال ۱۴۰۴ هـ ق (۱۹۸۴ م) به کشور یمَن سفر کرد و با مقامات دولتی و مذهبی آنجا ملاقات نمود و طی این سفر سخنرانیهایی در دانشگاه صنعا و دانشکده خلبانی، ایراد و از مشکلات جهان اسلام سخن به میان آورد.

استاد ندوی در یمَن مورد استقبال گرم قشرهای مختلف مردم قرار گرفت و سرود استقبالیه‌ای توسط جوانان به اجرا در آمد که مضمون آن چنین بود (ما ابوالحسن را بر روی سر و چشم استقبال می کنیم): «مرحبا بابی الحسن نمشی علی الرؤس والمقل» و در همین سال در جلسه ادیبان و محققان و دانشوران در کشور بنگلادش شرکت جست.

مسئولیت های اجتماعی و دینی

استاد ندوی همواره از قبول و احراز پست های دولتی اجتناب نموده است، ولی مسئولیت های مذهبی و اجتماعی فراوانی را به عهده دارد که از جمله آنها می توان به موارد زیر اشاره نمود:

استاد در سال ۱۹۵۷ م به عضویت مجمع علمی دمشق انتخاب گردید، در سال ۱۹۶۲ م به عنوان عضو شورای دارالعلوم دیوبند برگزیده شد در همین سال به عضویت شورای هیأت مؤسسان سازمان جهانی «رابطة العالم الاسلامی» مکه و نایب رئیسی آن و نیز به عضویت شورای دانشگاه اسلامی مدینه منوره برگزیده شد، ایشان ریاست ندوة العلماء و ریاست شورای اجرائی مرکز تحقیقات اسلامی ژنو را به عهده دارد، در سال ۱۹۸۳ م برای نخستین بار در دانشگاه آکسفورد بزرگترین دانشگاه بریتانیا و معروفترین دانشگاه دنیا اقدام به تأسیس مرکز اسلامی نموده‌اند





و هم اکنون مسئولیت این مرکز را به عهده دارند، وی همچنین عضویت اداره علمی و تحقیقی موسسه «آل البیت» در شرق اردن را دارا می باشد. استاد ندوی مسئولیت های متعددی در اکناف جهان، در جهت خدمت به اسلام و مسلمین بر دوش گرفته است و بخاطر تلاش های مستمر، در راه خدمت به اسلام و مسلمین، جایزه ویژه خدمت به اسلام، موسوم به جایزه شاه فصیل که هر ساله از سوی حکومت سعودی به فعالترین دعوتگر و خدمتگزار به اسلام اهداء میشود، و در جهان اسلام، همانند جایزه نوبل در اروپا می باشد، در سال ۱۹۸۰م به استاد ندوی اختصاص یافت، ایشان این مبلغ را که معادل ۲۰۰/۰۰۰ ریال سعودی و یک مدال طلا بود بنفع اسلام و در میدان خدمات دینی مصرف کرد، بدین ترتیب که نصف آن را به مهاجران افغانی و ربع آن را به تحفیظ القرآن الکریم و ربع دیگر آن را به مدرسه صولتیه مکه مکرمه اختصاص داد.

تواضع و فروتنی

استاد ندوی به رغم داشتن کمالات انسانی برجسته و دانش فراوان، بسیار متواضع است، حق جوئی و فروتنی دو صفت بارز استاد ندوی بشمار می آیند و با آنکه به مدارج عالی علمی رسیده و در جهان اسلام منصب های مهمی را بعهده دارد، هیچگاه دیده نشده که از دانش و منصب های خود با کسی سخن به میان آورد، استاد ندوی همواره از پوشیدن لباسهای فاخر و از مظاهر فریبنده دنیا دوری می جوید.

علامه ندوی از دیدگاه علمای معاصر:

در طول تاریخ، دانشمندان و شخصیت های علمی - اجتماعی زیادی زندگی نموده اند که از سوی علمای غیر معاصر خویش، مورد ستایش قرار گرفته اند، ولی تعداد آن دسته از علماء که مورد ستایش علمای هم عصر خود قرار گرفته باشند، بسیار اندک است، زیرا حجاب



معاصرت همواره سد آهنینی بوده که بین افراد و معاصرانش حائل گشته و مانع از بیان صفات پسندیده شخصیتها شده است. مقوله معروفی است که می‌گوید: «معاصرت اصل و ریشه تنفر و دوری افراد از یکدیگر است» (المعاصرة اصل المنافرة)

اما با این حال علمایی هستند که مورد ستایش دانشمندان عصر خویش قرار گرفته‌اند، استاد ندوی یکی از آن دانشمندان معدودی است که علمای معاصرو روی لب به ستایش او گشوده و حتی کتابهای مستقلى در وصف استاد نگاشته‌اند^(۱)، در اینجا به ذکر چند نمونه از اظهار نظرهایی که در مورد خصوصیات علمی، اجتماعی و سیاسی استاد ندوی به رشته تحریر در آمده است اشاره می‌شود^(۲):

۱ - عالم جلیل القدر شیخ محمد بهجة البيطار استاد تفسیر در دانشگاه دمشق و عضو بر جسته «مجمع علمی»، بعد از مطالعه کتاب «مذکرات» استاد ندوی نقطه نظرات خود را در مورد استاد ندوی اینگونه ابراز می‌دارد:

هرگز بیاد ندارم که شما را در قلبم یا در جمعی یاد نمایم و از علم فراوان و ادبیات توانا و گفتار شیوا و پر محتوای شما ذکری بمیان نیآورم. پاک است خدائی که شما را قدرت کتابت به زبان عربی سلیس که



۱ - ر - ک - به: کتابهای «ابوالحسن الندوی کتاباً و مفکراً» «العلامه ابوالحسن الندوی فی مرآة کتاباته و محاضراته» و «رسائل الاعلام» کتاب اخیر مشتمل بر هفتاد نامه و پیام از پنجاه شخصیت بزرگ جهان است که خطاب به استاد ندوی نوشته شده‌اند، این کتاب در پنج بخش تنظیم شده است: ۱ - نامه‌های اساتید و شیوخ بزرگ ۲ - نامه‌های دانشمندان معروف جهان اسلام ۳ - نامه‌های رهبران و رؤسای مؤسسات اسلامی ۴ - نامه‌های نویسندگان و ادیبان نام‌آور ۵ - نامه‌های پادشاهان، وزراء و سران حکومتها.

۲ - اغلب استشهادهای بیان شده از کتاب «رسائل الاعلام» اقتباس شده است



هیچگونه شائبه عجمیت در آن دیده نمی شود، عنایت فرمود و حمد و سپاس برای او که شما را به تألیف کتابهای بسیار نفیس و ارائه راه حل هایی که برای این امت نافع تر و افضل است اختصاص داده است.

۲ - دانشمند مبارز شیخ محمد محمود صواف، رئیس جمعیت «الاخوة الاسلامیه» در عراق می نویسد:

برادر بزرگوار و محترم، علامه سید ابوالحسن علی حسنی ندوی، بسیار مشتاق هستم که نزد شما باشم و از سر چشمه فیوض و علوم و معارفی که خدا به شما ارزانی بخشیده بهره مند گردم...

همانا گردانندگان مجله «الاخوة» و همچنین جوانان بی صبرانه منتظر راهنمایی ها و شنیدن طنین صدای شما در نصرت به اسلام و مسلمین هستند، خداوند شما را توفیق و برکت عطا فرماید و برای پیشبرد دعوت خویش حفظ کند....

۳ - شیخ محمد سرور الصبان، نویسنده، شاعر و دبیر کل سازمان «رابطة العالم الاسلامی» می نویسد:

حضرت استاد و دعوتگر بزرگ اسلامی، خداوند شما را در راه ادای رسالت بزرگ انسانی و نشر مبادی اسلام و تحقق بخشیدن به اهداف و نمونه های عالی آن موفق بگرداند، و مجاهدان راه خود و پویندگان راه سعادت بشر، امثال شما را زیاد بگرداند همانا دیدار شما از این دیار مقدس، آثار خوبی در قلوب مسلمین بجای گذاشت و من امیدوارم که در آینده دیدارهای بیشتری داشته باشید.

۴ - مجاهد نستوه استاد سعید رمضان «مدیر مجله معروف المسلمون» می نویسد:

استاد گرانمایه شما همواره در قلب من جای دارید، از خداوند می خواهم که مرا از زمرة کسانی قرار بدهد که بخاطر خدا به تو عشق می ورزند. از او می خواهم که در روزی که سایه ای جز سایه عرش



خداوندی وجود ندارد مرا در گروه محبان شما قرار بدهد.

۵ - دکتر احمد شرباصی استاد دانشگاه ازهر در باره استاد

می نویسد:

ابوالحسن ندوی دانشمندی مؤمن و دعوتگری مخلص است که در میدان حفظ توحید و سنت و دوری از بدعت و دعوت به سوی خداوند و جهاد در راه او از دیگران ممتاز است. استاد هرگز در برابر مظاهر فریبنده دنیا سرفروود نیآورده است، ساده زیستن و قناعت را پیشه نموده و از تکلف و مجامله دوری گزیده است، به ثروت و مقام این دنیا ارزشی قائل نیست، مقاومت و پایداری او در عرصه پیکار در راه عقیده ضرب المثل قرار گرفته است و اخلاص عمیق وی رمز پیروزی او در میدان‌هایی است که دیگران شکست می‌خورند.

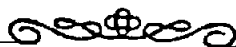
۶ - نویسنده بزرگ اسلامی مصر، استاد انور جندی در کتاب

خود بنام «العلامه ابوالحسن الندوی فی مرآة کتاباته و محاضراته»، در وصف استاد ندوی می‌نویسد:

علامه ابوالحسن ندوی یکی از بزرگترین ثمره‌های ندوة العلماء و از برجسته‌ترین شخصیت‌های آن در این عصر است، از سال‌های متمادی است که ایشان در زمینه‌های مختلف اندیشه و جهان‌بینی اسلامی و حل مشکلات و رفع شبهات آن سرگرم عمل است، او همواره به زبان عربی فصیح حقایق را بر فراز منبرهای مکه، مدینه، قاهره، دمشق، لبنان و بغداد طی سفرهایی که به منظور دعوت در راه خدا انجام داده، اعلام نموده است.

او هم اینک سمت‌های مهمی در جهان اسلام دارد. کتابهای او که در مینه‌های مختلف نوشته شده در بین جوانان مسلمان بویژه مردم عرب بان منتشر گردیده و خوانندگان زیادی دارد و از روزی که جهان اسلام با او آشنا شده تا امروز هر جا که می‌رود، در هر کشوری عربی، اسلامی





کلمه حق را صراحتاً اعلام می‌دارد. نمونه‌هایی از این رُک گوئی‌ها در مقالات و سخنانی تحت عناوین زیر مشاهده می‌شود: «اسمعی یا مصر»، «بشنوای ایران» بشنوای سوریه، بشنوای گل صحراء (کویت)، ای عرب صراحاً از من بشنوید.

۷- ادیب بزرگ عرب شیخ علی طنطاوی، در مقدمه کتاب «فی

مسیرة الحیاة» اثر استاد ندوی می‌نویسد:

«فی مسیرة الحیاة» کتاب ارزشمندی است از یک دعوت‌نگر بزرگ به سوی خدا و معروف‌ترین نویسندگان عصر حاضر، اینجانب هیچ‌گاه قیادت و رهبری دعوت اسلامی را به عهده نداشته‌ام، اما از زمانی که در مصر به سال ۱۳۴۷ هـ ق مشغول تحصیل بودم، همگام با آن در حرکتیم، و مردانی از بزرگان دعوت‌گران به خدا و از اکابر آنان را می‌شناسم، آنگونه که ابوالحسن را می‌شناسم...

او را بارها از نزدیک در مکه، مدینه، دمشق و هند ملاقات کرده‌ام وی را در هر حال پایدار و استوار برحق یافتیم، او برای خدا عمل می‌کند، متواضع و زاهد است، زهد حقیقی، نه زهد جاهلانی که پشت دیوار زندگی، بسرمی‌برند و نمی‌دانند که دنیا چیست و نمی‌فهمند که در جهان چه می‌گذرد بلکه زهد عالمی که به دنیا و اهل آن آگاهی دارد و شرق و غرب جهان را دیده است.

۸- استاد شهید، سید قطب، نویسنده بزرگ مصری، در مقدمه

کتاب استاد ندوی «قصص النبیین جلد سوم» می‌نویسد:

نویسنده این کتاب «سید ابوالحسن الندوی» را می‌شناسم، با شخصیت و قلم او آشنا هستم، گواهی می‌دهم که قلب تپنده او قلب یک مؤمن و عقل و تفکر وی تفکر یک مسلمان کامل است، وی همواره با اسلام زندگی میکند و زندگی خود را وقف خدمت به آن نموده است و از بینش صحیح اسلامی و شناخت کامل اسلام برخوردار است.



این یک گواهی است که من بخاطر خدا ادای شهادت می‌نمایم، من کتب بسیاری را که برای کودکان و نوجوانان نوشته شده مطالعه کرده‌ام و خود نیز در تهیه و تألیف مجموعه‌ای از داستانهای دینی نشأت گرفته از قرآن، در مصر شرکت داشته‌ام اما بحق گواهی می‌دهم که کار سید ابوالحسن بسیار کامل‌تر و برتر از همه است.

۹ - دانشمند معروف، دکتر محمد یوسف موسی نیز در مقدمه خود بر کتاب معروف استاد «حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین» می‌نویسد:

«خداگواه است که من در میان کتابهایی که در گذشته دور و نزدیک خوانده‌ام، کتابی بیاد ندارم که در سطح این کتاب، حقایق ارزشمندی را در بر داشته باشد، دردها و درمانها را برای ما بازگو کند و نویسنده ای را سراغ ندارم که همانند مؤلف این کتاب، با روح اسلام آشنا باشد و به آن جذب شود و در تبلیغ آن از چنین اخلاصی برخوردار باشد و همه تلاش‌های خود را در این راه بکار اندازد^(۱)»

۱۰ - دانشمند و نویسنده معروف، استاد و رئیس دانشکده شریعت اسلامی دانشگاه قطر، دکتر یوسف قرضاوی می‌نویسد:

استاد محترم و دعوتگر بزرگ اسلامی سید ابوالحسن ندوی، از زمانی که شما را می‌شناسم جنابعالی همواره در راه دعوت به اسلام و علای کلمة الله، با زبان و قلم، در اکناف جهان اسلام مشغول بوده و مستید، در کنفرانسها، مجامع علمی، جنبشها و مؤسسات اسلامی، حضور فعال داشته و مردم را از افکار و رهنمودهای خویش بهره مند ساخته‌اید.

نخستین باری که به هنگام تحصیل، در دانشگاه ازهر سعادت





دیدار شما نصیبم گشت، با اولین نظر، آثار و علائم یک عالم عامل و معلم ربانی را در وجود حضرتعالی مشاهده نمودم، بنده و جمله کسانی که با افکار و اندیشه های شما آشنا هستند، به فضائل و نعمتهایی که خداوند به شما ارزانی بخشیده، اعتراف داریم، نعمتهایی که در قالب روشنی اندیشه، بیان شیوا، تلاش و پیکار خستگی ناپذیر در راه دعوت، سعه صدر، صداقت و اعتدال مجسم و نمایان می باشند، به طوری که در تمام محافل اسلامی مشتاقان کلام شما فراوان و خوانندگان کتابهای شما بی شمارند و در جهان اسلام به عنوان یک شخصیت بزرگ اسلامی مطرح هستید تا جائیکه همه گروههای اسلامی، علیرغم اختلاف مذهب و طرزتفکر، در ستایش شما متفق القول هستند حتی آنان که با شما اختلاف نظر دارند نیز، چاره ای جز قدردانی و ستایش و اعتراف به فضل و برتری شما ندارند و این از بزرگترین موهبت های خداوندی است^(۱).

۱۱ - شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، مفتی بزرگ عربستان و رئیس مراکز تحقیقات علمی، افتاء، دعوت و ارشاد، سرزمین حجاز می نویسد:

واقعیت این است که من معتقدم، هر چند در بیان وصف شما قلم فرسایی کنم باز هم وظیفه خود را در حق شما ادا نکرده ام، لیکن آنچه می گویم از باب اعتماد، برادری و دوری از تکلف است...

۱۲ - شیخ عبدالفتاح ابوغده، محدث بزرگ و استاد دانشگاه امام محمد بن سعود، ریاض می نویسد:

ستایش خدایی را که شما را از میان امت اسلامی برگزید و به نعمتهای فراوان مفتخر گردانید و در وجود شما صفحات درخشانی از تاریخ علمی جاودان اسلام و نمونه بارزی از علمای ربانی گذشته را



مجسم ساخت.

شما در هر موضوعی که قلم فرسایی کنید، قلم شما شفا می بخشد و بذر عشق به نکوئی و فضایل و عشق به دین و مذهب را در قلوب غرس می نماید.

به هر حال من از وصف شما عاجز و قلمم ناتوان است.

۱۳ - شیخ محمد غزالی نویسنده معروف معاصر و استاد دانشگاه ام القرای مکه می نویسد :

خداوند در مجاهدت ها و تلاش های شما برکت نهد و در ثمره و نتیجه آن بیافزاید، بیش از ربع قرن است که شما همواره در خاور عربی به سیاحت می پردازید و از احوال فرزندان اسلام در آنجا مطلع می گردید، خداوند شما را برای این امت حفظ کند.



بسمه تعالی

مقدمه بقلم:

استاد بزرگوار جناب مولانا
سید محمد یوسف حسین پور

الحمد لله وكفى و الصلوة و السلام على عباده الذين اصطفى و

بعد.

در زمان حاضر، اغلب مردم آنچنان اسیر دام مادیات گشته‌اند که در افکار و اذهان آنان، حتی تصویری از معنویات خطور نمی‌کند، دانش و علوم، فقط در فنون و حرفه‌های مادی محدود گشته است، تا جائیکه فرهنگ اصیل معنویت، جزء علوم به حساب نمی‌آید و عده معدودی که به علوم اسلامی روی می‌آورند آنچنان به ظاهر اکتفا می‌کنند که از باطن و علوم آن بی بهره و بی اطلاع هستند.

بدین ترتیب علم «احسان» که نتیجه و روح گل ایمان و اسلام است رخت سفر بر بسته از دنیا کوچ نموده است و همانند «عنقاء»^۱ ناپدید گردیده است اینک از رهروان این میدان نه دعوتگری باقی مانده و نه کسی به این گروه ابراز علاقه و محبت میکند، بویژه در این روزگار که افکار به اصطلاح روشن فکری بجای نور، ظلمت بار آورده و بجای تعالی، انحطاط بجای گذاشته است و با تمسک به «رهبانیه ابتدعوها» از «احسان» کناره گیری می‌شود.

در چنین شرایطی لازم بود تا شهنشوار پاهای عرصه وجود گذاشته





ربانیت را از رهبانیت جدا نماید و حقیقت احسان را که همانا ربانیت می باشد آشکار سازد.

انصافاً دانشمند محترم و متفکر بزرگ اسلامی استاد سید ابوالحسن علی ندوی بموقع به این نیاز پی برده با نوشتن کتاب «ربانیه لا رهبانیه» این خلاء را پر کرده است و برای اینکه هموطنان فارسی زبان این دیار، از این اثر ارزشمند استفاده بیشتری بنمایند، مترجم محترم، استاد حوزه علمیه عین العلوم گشت، مولانا عبدالقادر دهقان سلمه المئان آنرا به فارسی برگردانید، بگونه ای که روح کتاب از دست نرود و تأثیرش نیز بجای بماند. خداوند نویسنده و مترجم را طول عمر عنایت نموده و به عمرشان برکت عطا بفرماید تا مسلمین از آثارشان بیشتر استفاده نمایند.

محمد یوسف حسین پور

(مدیر) حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان

۱۳۷۱ / ۱۰ / ۱۹ هـ ش



سخنی از مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنی از مترجم

یارب دل پاک و جان آگاهم ده آه شب و گریه سحرگاهم ده
 در راه خود اول ز خودم بیخود کن آنکه بیخود زخود بخود راهم ده
 سپاس بیکران و ستایش بی حد خدای یکتا و آفریدگار توانا را که
 اسباب شناخت خویش را برای ما فراهم آورد. و درود بی پایان بر پیامبر
 گرامی خدا و اصحاب و یاران با وفا و نزدیکان عزیزش که جامعه بشریت
 را به وسیله فرهنگ و معارف اسلام تعالی بخشیدند.

بسیاری از معارف اسلامی وجود دارد که مردم ما، خاصه نسل
 جوان از آنها آگاهی ندارند و برخی دیگر که هاله‌ای از ابهام آنها را پوشیده
 و شکوک و شبهاتی را برانگیخته است، از جمله مسائل بحث انگیز،
 موضوع تصوف است که از سوی موافقین و مخالفین، کتابهای متعددی
 پیرامون آن نوشته شده است که حتی بررسی اجمالی آنها هم دشوار
 است، اما با این وصف هنوز هم بحث به قوت خود باقی است.

به همین دلیل مترجم از میان ذخائر غنی فرهنگ اسلامی، کتاب
 حاضر را برگزید و برای استفاده هموطنان عزیز به نثر فارسی برگردانید.
 اصل این کتاب که به زبان عربی است، تحت عنوان، (ربانیة لا رهبانیة)
 چاپ و منتشر گردیده و یکی از آثار گرانبهای متفکر و دانشمند بزرگ
 اسلام، استاد سیدابوالحسن علی حسنی ندوی می‌باشد، این کتاب
 تحلیلی است بی طرفانه در زمینه ارزیابی آنچه امروزه به نام (تصوف و
 عرفان) معروف و مشهور است. و نویسندۀ محترم آن را به (تزکیه یا فقه
 باطن) تعبیر می‌نماید.

ایشان در این مختصر، دورنمایی از تصوف و صوفیه و فعالیت‌های آنها



را ترسیم نموده و ریشه‌های اصلی آن را در قرآن و سنت ردیابی کرده‌است، به زیباییها و نکات ضعف و قوت آن اشاره نموده و سیمای واقعی و چهره راستین و درخشانده آن را، آنگونه که بوده و باید باشد، نمایان ساخته‌است. شکی نیست که نویسنده این کتاب، دانشمندی گرانمایه و نویسنده‌ای توانا می‌باشد که سبک بیان و اسلوب نگارش وی در سطحی بسیار عالی است، لذا مترجمان آثار این گونه اساتید باید آگاه و با تجربه و دارای قلمی توانا باشند و روح کلام نویسنده را بخوبی دریابند تا بتوانند افکار و احساسات مؤلف را بازگو نمایند، حقا که همت گماشتن به چنین کاری و کسب موفقیت در این میدان، امری دشوار و پرمسئولیت می‌باشد که از عهده مترجمی ناتوان و نوآموزی چون من، که از لحاظ علم و عمل احساس کمبود می‌کند بدور است و خواه ناخواه صاحب نظران ضعفها و کاستی‌های فراوانی را در آن خواهند دید.

اما مهمترین عاملی که باعث شد تا در چنین راهی گام بگذارم، همانا نیاز مبرم جامعه و خدمت به هموطنان و امید پاداش اخروی به این عمل بود، بنابراین بنده با اتکای به خدا و استمداد از بارگاه او با وجود عدم آشنائی از پیچ و خم این کوجهٔ پرخطر، با بضاعت علمی بسیار اندک و ناچیز به جمع کاروان این کوی پیوستم و سفر طاقت فرسا و طولانی خود را آغاز نمودم.

همتم بدرقه راه کن ای طائر قدس

که دراز است رو مقصد و من نو سفرم

به همین دلیل اگر خوانندگان گرامی به اشتباهی برخوردند آنرا به حساب

مترجم بگذارند و به مصداق (أَلْدِينُ التَّصْبِيحَةُ) او را مطلع سازند.



در پایان ضمن تشکر صمیمانه، از کلیه دوستانی که به نحوی در امر بازنگری، پاکنویسی و چاپ و نشر این کتاب با بنده همکاری داشته‌اند

بویژه جناب حاج عبدالکریم حقیقی نیا و مولوی اسماعیل کاظمی سپاسگزاری نموده و از خوانندگان گرامی تقاضای دعای خیر دارم.

امید است که صاحب‌دلی بر افلاس باطنی مترجم ترحم نموده، او را در دعای سحری خویش یاد کند.

غرض نقشی است کز ما یاد ماند که هستی را نمی‌بینم بقائی
مگر صاحب‌دلی روزی ز رحمت کند در کار درویشان دعائی

حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان
عبدالقادر دهقان



پیشگفتار نویسنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ
سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ
رَحِيمٌ

(الحشر ١٠)

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار نویسنده

حمد و ستایش برای خدای یکتا و سلام بر بندگان برگزیده اش.
خواننده گرامی در صفحه مقابل، آیه ای از قرآن کریم را مشاهده
می کند که ترجمه آن چنین است:

«آنانکه بعد از آنها، (مهاجران و انصار)، آمدند (یعنی تابعین و سایر
مؤمنین تا روز قیامت) دائم در دعا به درگاه خداوند عرض می کنند که
پروردگارا ما را و برادران دینی ما را که در ایمان از ما پیشی گرفته اند
بیامرز و در دلهای ما حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا
تو مهربان و رحیمی.»
(حشر. ۱۰)

در آیه بالا از نسلهای آینده مسلمین خواسته شده است که در حق
نسلهای گذشته، سعه صدر و اعتراف بحق را پیشه کنند و فضیلت و
سبقتی را که آنان در میدان صدق و اخلاص، اطاعت رب، خوف و
انابت، خدمت دین و پاسداری از دژها و مرزهای اسلامی دارند، از ته دل
پذیرا باشند و نسبت به آنان هیچگونه کینه و نفرتی در دل راه ندهند و در



اعتراف و تقدیر از خدمات شایسته آنها از تنگ نظری و دخالت دادن عواطف و تعصبات بهره‌یزند، زبانشان همواره دعاگو و ثناخوان آنها باشد، عذرشان را پذیرفته و موجه بدانند و از لغزشهای بشری آنان که هیچ بشر و مجتهدی از آن پاک و مبرا نیست درگذرند، زیرا احتمال خطا و صواب برای کسی است که اجتهاد می‌کند و بیم سقوط و زمین خوردن، برای کسی است که می‌دود، علاوه بر این، در این تردیدی نیست که گفته هر شخصی، (جز نبی معصوم) می‌تواند مورد شک و تردید قرار گیرد.

این آیه از ما می‌خواهد که هنگام قضاوت و داوری درباره گذشتگان صالح و امامان کاروان ایمان و احسان، نه تنها از تقوی و احتیاط بهره‌گیریم، بلکه آداب قرآنی و تعالیم نبوی، اقتضا می‌کند که نسبت به هر فرد مسلمان همین شیوه را اعمال کنیم و در این مورد شتابزدگی و ابراز احساسات را کنار بگذاریم و تا زمانی که درباره یک مسأله اطمینان و یقین کامل نداشته باشیم، از هرگونه داوری و جانب‌داری بهره‌یزیم و این گفته خداوند را آویزه گوش خویش قرار دهیم که:

«بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»

(حجرات ۶)

(ای مؤمنان عالم اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید که مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید).

کتاب حاضر مجموعه مقالاتی است، که در مقاطع مختلف نوشته شده و وحدت معنوی مطالب، آنها را در زمره یک موضوع در آورده است، این مجموعه عبارت است از شرح یک اندیشه براساس علم و تجربه، و توضیح یک ضرورت و خلاء موجود در زندگی و اخلاق جامعه امروزی که پرکردن آن لازم می‌نماید، و بالاخره این مجموعه دفاع از گروهی است که در این عصر مورد خصومت شدید قرار گرفته‌اند و اغلب



مخالفان و جانبداران بدون شناخت دقیق و مطالعه عمیق، به مخالفت یا جانبداری از آنان پرداخته‌اند و حاضر نیستند کمترین زحمتی را برای بررسی و تحقیق در این مورد تحمل نمایند.

نویسنده (به دلایلی)، علیرغم اینکه در محیط علمی و ادبی و در اجتماع جدید امروزی زیسته، به فضل خداوند توفیق یافته است، که با این گروه رابطه‌ای بسیار نزدیک داشته باشد و از معنویات آنان مستفیض گردد و تأثرات و مشاهدات و حاصل تحقیقات و مطالعات خود را در این کتاب به رشته تحریر در آورد، گرچه این توفیق برای کسانی که در چنین محیط و جوی زندگی می‌کنند کمتر حاصل می‌شود.

اینک این مجموعه که عصاره و چکیده مطالعات و تجربیات طولانی مؤلف است، براساس مسؤولیت و ادای وظیفه و اعتراف به خدمات گذشتگان و دفاع از گروهی که بسیاری از نسلها و کشورها مسلمانی خود را مرهون رشادتها و مجاهدتهای مخلصانه آنان می‌دانند جهت استفاده، پویندگان راه حق و حقیقت انتشار می‌یابد، باشد که در اقیانوس آرام و بیحرکت قلوب اهل ایمان، تحرک و پویائی پدید آورد و وجدانهای خفته و استعدادهای نهفته ایمانی را بیدار و شکوفا سازد و حق طلبان و عدالت خواهان و روشنفکران و اندیشمندان امت اسلامی را بار دیگر به تفکر و تلاش وا دارد، به امید اینکه مورد قبول خداوند قرار گرفته موجب اجر اخروی گردد.

ابوالحسن علی حسنی ندوی



خلائى كه پر كودنى

واجب است

ضربۀ واژه‌ها بر حقائق و اهداف:

چه بسا که بکارگیری نادرست اصطلاحات و واژه‌ها و نامهای رایج، بر حقایق ضربه وارد کرده و جنجال آفریده است، شرح این داستان در علوم و فنون، زبان و ادبیات، و ادیان و مذاهب جهان، بس طولانی است، بطوری که از این اصطلاحات، پدیده‌ها و اندیشه‌های جدیدی به ظهور پیوسته و در این باره سؤال‌های متعددی مطرح و اعتراض‌های گوناگونی برخاسته و موجب مناقشات و بحث‌های دنباله‌دار و ایجاد مذاهب و مکاتب متفاوتی گردیده است، بازار و مجلس منطق و بیان ادله گرم شده و افکار و نظرات باهم برخورد کرده و در نتیجه مردم به گروه‌ها و احزاب گوناگون تقسیم و منشعب شده‌اند.



اگر ما این اصطلاحات جدید و نامهای عرفی را رها کرده، به زمان گذشته و به کلمات بسیار ساده و بی تکلفی که به سادگی بیان کننده این حقایق و کیفیات بوده، روی آوریم و کلماتی را بکار ببریم که مسلمین



صدر اسلام و اسلاف ما بکار می بردند، گره هاباز و مشکلات حل و درمیان همه گروهها صلح و آشتی ایجاد خواهد شد.

از جمله این اصطلاحات و نامهای عرفی و معمولی که بین مردم شایع است، واز دیر باز موجب مناقشات و مباحث بسیار گردیده و تاکنون نیز ادامه دارد، همانا واژه «تصوف» می باشد، نخستین مسأله ای که طرح می شود، این است که حقیقت و مصداق این کلمه چیست؟ مأخذ و ریشه آن کدام است؟ آیا از «صوف» اشتقاق یافته، یا از «صفا»، از «صفو» گرفته شده یا از «صُفّه»؟ یا اینکه از کلمه «صوفیا» ی یونانی بمعنی حکمت مأخوذ است، یا از چیزی دیگر؟^(۱)

مسئله دیگر اینکه این واژه در چه زمانی پدید آمده و چگونه متداول گردیده است در صورتی که در قرآن و حدیث، چنین کلمه ای یافت نمی شود، در اقوال صحابه و تابعین نیامده و در خیرالقرون - قرن اوّل - نیز اثر و نامی از آن مشهود نیست و مسلماً هر چیزی که چنین سرنوشت و تاریخی داشته باشد، بجاست که نوعی بدعت و نوآوری تلقی شود.

کوتاه سخن اینکه بدین نحو، میان حامیان «تصوف» و مخالفان آن بحث و جدل هائی به صورت مکتوب و شفاهی در گرفته و در نتیجه کتابخانه مستقلی بوجود آمده که حتی بررسی اجمالی آن هم پسادگی امکان پذیر نخواهد بود.



۱ - همه این اقوال در معنی تصوف گفته شده است. ر - ک: «دایرة المعارف» بستانی و تاریخ

جایگاه تزکیه و احسان در کتاب و سنت

اگر ما از این اصطلاح که در قرن دوم پدید آمده و شایع گردیده است،^(۱) صرف نظر کرده و به کتاب و سنت و عصر صحابه کرام رجوع کنیم و قرآن و احادیث را مورد مطالعه و تأمل قرار دهیم، خواهیم دید که قرآن کریم شعبه‌ای از دین و وظیفه مهمی از وظائف نبوت را یاد آور می‌شود، و آنرا به لفظ «تزکیه» تعبیر نموده و جزء ارکان چهارگانه‌ای بشمار می‌آورد، که محقق کردن و به کمال رسانیدن آنها از مقاصد بعثت پیامبر اکرم ﷺ است. آنجا که می‌گوید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿الْحَمْدُ ۳﴾

اوست خدائی که میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را (از لوث جهل و اخلاق زشت) پاک سازد و شریعت و احکام کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آنکه پیش از این، همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند،^(۲)

هدف از تزکیه، تزکیه نفس و آراستن آن با فضایل و پاک ساختن از رذائل اخلاقی است، به تعبیری دیگر، آن شکل از تزکیه که نمونه‌های عالی آن در زندگی گهر بار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به صورت اخلاص در عمل و اخلاق نیکو متجلی شده است، تزکیه‌ای که نتیجه آن ایجاد جامعه صالح و نمونه و تشکیل خلافت راشد و حکومت عادلانه‌ای بود که تا ابد الگو بوده و تاریخ نظیر آنرا بیاد نمی‌آورد و می‌بینیم که زبان نبوت همراه با ایمان و اسلام، درجه و مرتبه خاصی را که بالاتر از اسلام





است ذکر می کند و آنرا به احسان تعبیر می نماید و مراد از آن، کیفیتی از یقین و استحضار است که هر صاحب ایمان برای حصول آن باید بکوشد، و اشتیاق به آن در قلب هر فرد مؤمن همواره موج زند.

از رسول اکرم ﷺ پرسیده شد که احسان چیست؟ در پاسخ فرمودند:

«احسان آن است که خدا را چنان بپرستی که گوئی او را می بینی و اگر این رؤیت به تو دست ندهد چنان باشی که او تو را می بیند.»^(۱)

و هنگامی که به شریعت اسلام و اقوال و احوال رسول الله ﷺ نظر می افکنیم می بینیم که به دو دسته تقسیم می شوند.

دسته اول: عبارت است از افعال و حرکات ظاهری، مانند قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و احکام و مناسک که علم حدیث، روایت و علم فقه، استخراج و استنباط مسائل و جزئیات آنها را به عهده گرفته است و بدین وسیله محدثین و فقها (که خدا بهترین پاداش و جزا را به خاطر این کار به آنها عنایت فرماید) دین را بگونه ای محفوظ داشته و از آن حراست نموده اند که برای امت اسلامی عمل به آن آسان شده است.

دسته دوم: عبارت از کیفیات و حالات باطنی ای است که ادای آن اعمال و حرکات، مستلزم این کیفیات است و رسول اکرم ﷺ در قیام و رکوع و سجود، ذکر و دعا، امر به معروف و نهی از منکر و در محیط منزل و میدان جهاد و خلاصه در تمام مراحل زندگی گهربار خود پایبند آنها بودند، مانند، اخلاص و احتساب^(۲)، صبر و توکل، زهد و استغناء ایثار و



۱ - چنان با ذات حق خلوت گزینی ترا او بیند و او را تو بینی

۲ - امید و چشم داشت مزد و ثواب در برابر عملی. (مترجم)

خاوت، ادب و حیاء، خشوع و خضوع، انابت و تضرع، عجز و فروتنی
 - حال نیایش، ترجیح آخرت بر دنیا، شوق رضایت و دیدار خداوند و
 بگر کیفیات باطنی و اخلاقی آکنده از ایمان، که همانا جایگاه آنان در
 ریعت همانند جایگاه روح نسبت به جسم و مغز نسبت به پوست
 باشد، سپس تحت این عناوین، جزئیات و آداب و احکام زیادی
 جود دارد که آنها را بصورت، علمی مستقل و فقهی جداگانه در آورده
 است، اگر علمی که به بیان و تفسیر دسته اول تعلق دارد فقه ظاهر
 دیده شود، می توانیم، علمی که این کیفیات و حالات را بررسی می کند
 راههای وصول به آن را نشان می دهد، «فقه باطن» بنامیم.

مناسب بود این علم را که کارش تزکیه نفوس و تهذیب اخلاق
 است و نفس انسانی را به فضائل شرعیه آراسته و از رذائل نفسانی و
 تلافی، پاک و منزّه می گرداند و ما را به ایمان کامل و رسیدن به درجه
 نسان و تخلّق به اخلاق پیامبر و پیروی از او در کیفیات باطنی و روحانی
 عوت می کند، تزکیه و احسان یا حداقل فقه باطن می نامیدیم، اگر چنین
 شد شاید نوبت به نزاع و اختلاف نمی رسید، و تمام اختلافات خاتمه
 ی یافت و هر دو گروه که اختلاف نظرشان از یک اصطلاح رایج
 رچشمه می گیرد و همان واژه تصوف است که آنها را به پیکار کشانده
 است، با هم به مصالحه می پرداختند.

تزکیه، و احسان و فقه باطن، همه از حقایق علمی و شرعی و
 اهیم دینی هستند که از کتاب و سنت ثابت و همه مسلمین به آنها
 تراف دارند.

اگر متصوفه برای حصول این مقصد که ما آن را به تزکیه و احسان و
 ه باطن تعبیر می کنیم، به روش و برنامه عملی مخصوص و معینی
 شاری نداشتند (زیرا برنامه ها و روشهای اصلاح و تربیت به حسب
 ان و مکان و خوی و عادات نسلها و شرائط ویژه آنها تغییر می یابد) و



بجای توجه به وسائل و مقدمات، بر اهداف و مقاصد تأکید می‌کردند. امروز همگی در مورد این مساله اتفاق نظر داشتند و ریشه اختلاف از بین می‌رفت و همه به وجود شعبه‌ای از دین و رکنی از ارکان اسلام که شایسته است آنرا تزکیه یا احسان یا فقه باطن بنامیم، معترف و معتقد می‌شدند و یقین می‌نمودند که تزکیه، روح شریعت و عصارهٔ دین و از لوازم اساسی زندگی است.

مادام که این بخش در زندگی انسان تحقق نیابد رسیدن به کمال نهائی در دین و اصلاح زندگی اجتماعی ممکن نیست و افراد از زندگی فردی خود نیز به معنای واقعی لذت نخواهند برد.

پذیرش حقایق و رهائی از قيود تعصب

مسئلاً ضربه‌ای که این اصطلاح و عرف رایج (تصوف) بر این حقیقت دینی وارد کرده است ضربه‌ای بس بزرگ بوده که موجب شده آن را از انظار عدهٔ زیادی از مردم مخفی نگهدارد و سد راه و مانع رسیدن آنان به این حقیقت گردد. لیکن این امر وجوه و اسباب تاریخی زیادی دارد که شمردن یکایک آنها در اینجا به طول می‌انجامد.

وقایع همیشه مطابق میل و مصلحت انسان به پیش نمی‌روند، از این رو بر ما است که با سعه صدر به این حقایق اعتراف کنیم و خود را از قيود و اصطلاحات و گرایشات و تعصبات، آزاد سازیم تا مبادا یک حقیقت دینی را که از مسلمات شریعت است و کتاب و سنت، ما را به سوی آن دعوت می‌نماید و جوامع بشری به آن نیاز شدید دارند. فقط بخاطر یک اصطلاح جدید و عنوان ساختگی، رها کرده و از آن گریزان باشیم.



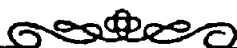
نیرنگ های دجالان و سود جویان و پیروان ساده اندیش آنان

علاوه براین، عامل دیگری که چهرهٔ راستین این حقیقت (تصوف واقعی) را بیش از هر چیز دیگر مخدوش کرد و مرتکب درک نادرستی از آن شد، همانا رفتار ناصحیح برخی از صوفی نمایان حرفه‌ای و جاه طلب و دغل بازان ملحد و گندم نمایان جو فروش بوده که تصوف را برای تخریب در دین و گمراه نمودن مسلمین و افساد در جامعه و خلاصه برای ترویج و اشاعه بی بند و باری وسیله قرار داده و برای نیل به اهداف شوم خود از آن جانبداری می‌کردند و خود را در چشم مردم سردمداران تصوف قلمداد می‌نمودند.

این کار باعث شد تا گروه بزرگی از مسلمین که محافظ شریعت اسلامی و دارای غیرت دینی بودند، از آن (تصوف) اظهار تنفر نمایند و از سوی دیگر عده‌ای از صوفیان غیر محقق و بی اطلاع از روح و هدف حقیقی تصوف، نادانسته ضربه دیگری را بر پیکر این حقیقت دینی وارد کردند، زیرا این گروه هدف و وسیله را از یکدیگر تمیز ندادند و آنها را با همدیگر در آمیخته و احياناً در مواردی بر وسایل و مقدمات تأکید و اصرار ورزیده و مقصد و هدف واقعی را رها می‌کردند به مرور زمان مطالبی را که با این علم نسبتی نداشت، از جانب خویش افزوده و آنها را روح اساسی تصوف و از اهداف واقعی و کمال نهایی آن دانستند.

کوتاه سخن اینکه آنان مسأله را پیچیده‌تر کرده، بجای اینکه از شدت اختلاف نظر بکاهند دامنه آنرا گسترده‌تر گردانیده و بر شدت آن افزودند، و اموری را که تکلیف هر فرد مسلمان و روح دین و لازمه زندگی است، به صورت معماهایی فلسفی و رهبانی در آورده و به مردم تلقین کردند که فقط از عهده اشخاصی بر می‌آیند که از دنیا و اسباب مادیت





دست شسته و از همه نعمتهای دنیا کناره گیری کنند، پر واضح است که وجود این گونه افراد در هر عصر و نسل بسیار اندک است، گذشته از آن، نه دین اسلام چنین چیزی را خواسته است و نه سنت رسول چنین است و نه راز آفرینش و خلق چنین اقتضاء می کند.

خط مشی دانشمندان و مؤمنان راسخ و استوار در علم و ایمان

با این وصف، خداوند متعال در هر عصر و نسل کسانی را برانگیخته تا دین را از تحریف افراطیون و تفسیرهای غلط باطل پرستان و جاهلان حفظ نمایند و بدون هیچگونه تاویل و تعبیر، یا تحریف و تبدیل، مردم را به تزکیه خالص و تأثیرپذیرفته از عجمیت و فلسفه نادرست، فراخوانده و به سوی احسان و فقه باطن دعوت کنند و این طب نبوی را در هر عصر تجدید کرده و در کالبد امت اسلامی روح جدیدی از احسان بدمند، و به این نحو رابطه قلبی با خدا و جسمها با روحها و جامعه با اخلاق و علما با ربانیت و اخلاص را تجدید نمایند، و در عوام، قدرت و توان مبارزه با خواهش های نفسانی و دنیا پرستی و غلبه بر فتنه مال و اولاد و در خواص ملت نیز، نیروئی معنوی ایجاد کنند که بتوانند به واسطه آن در برابر ستمگران و صاحبان زر و زور و نویدها و هشدارهای آنان مقاومت نمایند، و سخن حق را نزد پادشاهان ظالم اظهار و امراء و ملوک جبار را استیضاح کنند.

همچنین قناعت و ایثار و بی توجهی به ظواهر مادی را در وجود آنان زنده گردانند، به گونه ای که در تاریخ، افرادی را می یابیم که وقتی از آنها خواسته شده که به دست بوسی پادشاه وقت بروند، چنین جواب داده اند که سوگند به آفریدگار، من هرگز راضی نیستم که پادشاه دست مرا



بیوسد، چه رسد به اینکه من دست بوس او باشم، ای مردم، شما در عالمی دیگر و من در عالمی دیگر بسر می برم^(۱). چه بسا افرادی بوده‌اند که پادشاهان، حکومت قسمتی از کشور خود را به آنان پیشنهاد کرده‌اند، اما چنین پاسخ شنیده‌اند که، خداوند متعال این دنیا را با همه وسعت و پهناوری آن بسیار اندک و کوچک توصیف می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» حال خداوند از این جهان کوچک بخش بسیار اندک و ناچیزی را به شما داده است، من ناگوار می‌دانم که از این بخش کوچک سهمی داشته باشم.^(۲)

یکی دیگر از بزرگان،^(۳) در مجلس یکی از امرای جابر نشسته و پایش را به سوی او دراز کرده بود، موقعی که امیر به خانه برگشت کیسه‌ای پر از جواهر برای آن بزرگوار فرستاد، ایشان انبان زر را دوباره برگردانید و گفت: ای امیر، بدان آن کس که پایش را به سوی تو دراز می‌کند هرگز دستش را به سوی تو دراز نخواهد کرد.

نقش عارفان در حفظ جامعه اسلامی از فروپاشی اخلاقی و روحی

بدون شک اگر افراد با تقوی و پرهیزگار و تزکیه شده و کسانیکه به درجه احسان و فقه باطن رسیده‌اند، در جامعه نبودند کساح ایمانی و روحانی جامعه اسلامی فرو می‌ریخت، و اجزای آن از هم می‌پاشید و امواج خروشان مادیات، اندک ایمان باقی مانده ملت را می‌بلعید و رابطه

۱ - این گفته از شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام (متوفی ۵۶۰ هـ) است.

۲ - این گفته از میرزا مظهر جان جانان دهلوی است.

۳ - وی عالم دمشقی شیخ سعید الحلبي، یکی از بزرگان قرون گذشته بود.





دلها با خدا و پیوند زندگی با روح و تعلق اجتماع با اخلاق گسسته می‌شد. اخلاص عمل و «احتساب» رخت بر می‌بست، امراض باطنی و بیماریهای قلبی و روانی شیوع پیدا می‌کرد و پزشک معالجبی یافت نمی‌شد و مردم تسلیم مادیات گشته و دچار ضعف و انحطاط اخلاقی می‌شدند، علماء در کسب مال و ثروت و احراز پست و مقام با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند، حرص و طمع کاملاً بر آنها مستولی می‌شد و خلاصه اینکه، این بخش از دین که از بخش‌های مهم نبوت است (یعنی تزکیه نفوس و دعوت به سوی احسان و فقه باطن) رفته رفته از بین می‌رفت و نابود می‌شد.

بحران روحی و اخلاقی در بعضی از کشورهای اسلامی و علاج آن

نظری بیفکنید به کشورهایی که کار دعوت به سوی خدا و ربانیت و تزکیه نفس از مدت زمانی است که در آنجا دچار ضعف گردیده و وجود علماء و دعوتگرانی که تعلق و رابطه انسان را با خدا استوار کنند، و به اصلاح باطن توجه دهند (دراثر فرهنگ و تمدن غرب یا همسایگی غربیها یا عوامل دیگر) بسیار نادر و کمیاب شده‌است.

شما با یک نگاه در می‌یابید که در این کشورها خلاء روحی و اخلاقی بسیار عمیق و ژرفی وجود دارد که آن را نه دانش و تکنولوژی و پیشرفت‌های علمی می‌تواند پر کنند، و نه ذکاوت و تعمق در تفکر و اندیشه، و نه با تعلق و ارتباط عمیق و نسبی با زبان و ادبیات پر می‌شود و نه با آزادی و استقلال.

آری، این یک بحران اخلاقی و روحی و یکی از پیچیده‌ترین معضلات جامعه کنونی است که هیچ راه حل و علاجی برای آن متصور نیست، از طبقات بالا گرفته تا عموم مردم، همه به مرض واگیر و مسری



ادیگرایی و محبت کورکورانه نسبت به مال و ثروت و دیگر بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی مبتلا هستند، تحصیل کرده‌ها و فرهنگیان اعم از توزه‌ای و دانشگاهی به بیماریهایی باطنی مانند حب جاه و مقام، حسد بخل، تکبر و خود خواهی، شهرت طلبی، نفاق و کرنش در برابر زور و ز مبتلا هستند، در درون نهضت های سیاسی و اجتماعی، فساد به سورت خود خواهی، فقدان تربیت صحیح و ضعف رهبری، اظهار جود کرده‌است، کارکنان ادارات و مؤسسات نیز به دام اختلافات، عدم حساس مسؤلیت، دنیا طلبی و فکر افزایش حقوق گرفتار آمده، بکار یگری نمی‌رسند.

اما علماء و دانشمندان، هیبت، و عزت آنان را توجه فوق العاده به ظاهر و خویشنداری و ترس بیش از حد از فقر و تنگدستی و راحت لمبی و خوشگذرانی تضعیف کرده است، وبدیهی است علاج همه این مراض جز در پرتو تزکیه نبوی که ذکرش در قرآن آمده و مقصد بعثت سول الله ﷺ است، و جز در سایه «ربانیت» که از علماء مطلوب است، نایی دیگر یافت نخواهد شد، قرآن می‌گوید:

«وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»

(آل عمران ۷۹)

(مردمانی خدایی و ربانی باشید، به آنگونه که کتاب خدا را وخته‌اید و درس خوانده‌اید.)

خلاتی که پرکردنش واجب است

اینجانب به برنامه تربیتی مخصوص و طریق معینی از تزکیه که یک سل آنرا پذیرفته و اخیراً بنام تصوف رایج و شایع گردیده، بدون اینکه زی به این نامگذاری باشد (زیرا کلمات و اصطلاحات کتاب و سنت، را از این نامگذاری غنی و بی نیاز ساخته است)، اصرار نمی‌ورزم همچنین پیروان تصوف را از هر نوع اشتباه و غلط فهمی مبرا و معصوم





نمی دانم، زیرا بشر جائزالخطا بوده و هست، اما به هر حال معتقدم این خلاء را که در جامعه و زندگی ما پدید آمده، به نحوی باید پر کنیم و جای خالی دعوتگران به سوی خدا و ربانیت و شاغلان به امر تربیت و تزکیه نفس و تلاشگران ایمان و اصلاح باطن را پر نمائیم و همه این اقدامات باید در پرتو کتاب و سنت و منهاج نبوت صورت گیرد.

به هر حال، در هر عصر و مکانی که مسلمین زندگی می کنند، اینجا این کار بسیار لازم و ضروری می باشد، زیرا در واقع این خلاء و شکاف بزرگی است که اثرات و پیامدهای ناگوار آن در زندگی فردی و اجتماعی ما، بسیار دور رس و ریشه دار خواهد بود.

در اینجا خطاب به کسانی که این دعوتگران را مورد انتقاد و نکوهش قرار می دهند، از زبان شاعر عربی «حطیبه» می گویم:

أَقْلُوا عَلَيْهِمْ لَا أَبَالَ بِيَكُم مِّنَ اللَّوْمِ او سدوا المكان الذی سدوا^۱
این بندگان خدا بسیار مورد انتقاد قرار گرفته اند، ولی آیا در واقع کسی هست که جای آنان را پر کند و این درد را مداوا نماید؟

(اگر کسی معتقد است که نیازی به تزکیه نیست بر او لازم است که بجای آن، راه حل بهتری ارائه دهد که بتواند کار تزکیه را انجام دهد، یعنی بیماری های باطنی و اخلاقی را بر طرف کند، اگر شما - بطور مثال - مطب یک پزشک را تعطیل می کنید، باید مطبی بهتر از آن بجایش بگشائید، اگر یک بیمارستان را تعطیل کردید و بجایش کتابخانه ای دایر نمودید، مسلّم است که کتابخانه، جای بیمارستان را پر نخواهد کرد گرچه کتابخانه هم ضروری است.)^(۲)



۱ - یا این گروه را کمتر مورد انتقاد و نکوهش قرار دهید یا اینکه کمر همت را بسته جای آنه را پر کنید.

۲ - عبارتی که داخل پرانتز قرار دارد از یکی از سخنرانی های همین نویسنده نقل شده است. (مترجم)

**دوگانگی در اقوال و افعال
گروهی از خردمندان**

دوگانگی در اقوال و افعال گروهی از خردمندان

برخی از هوشمندان و خردمندان نیز، در هرزمان و مکان چنان تناقض گوئی و رفتار عجیبی داشته و دارند که عقل انسان را به حیرت وامی دارد و دوستان و هواداران خود را در توجیه و تفسیر گفتار خویش به زحمت می اندازند، این امر دلیل بر بیچیدگی عقل و روان بشری و ترکیب عجیب و دقیق آن و نیز دال بر ناقص بودن اندیشه آدمی می باشد.

از جمله این تناقضات شگفت و تعجب آور که در زمان و محیط خود از این دانایان دیده ایم رفتار برخی از افراد است که، اجزای یک خوراک را جداگانه با لذت و اشتهای کامل می خورند، اما اگر همین اجزا را باهم آمیخته و از آنها ترکیبی جدید که جامع همه فواید و خواص خوراک اصلی باشد، ساخته و اسم جدیدی بر آن نهاده شود از آن اجتناب می کنند، بگونه ای که از شنیدن نام آن اظهار نفرت کرده، به حدی ناراحت می شوند که زندگی به کامشان تلخ می گردد و هرگاه یکی از مردم شوخ طبع و خوش محضر به نکته حساسیت چنین افرادی پی ببرد آنرا



وسيله‌ای برای شوخی و فکاهی قرار داده و بهره جویی می‌کند و بخاطر اذیت کردن آنان سر بسر آنها گذاشته آن غذا را برایشان تهیه می‌نماید یا در مجلس آنان یادی از آن می‌کنند. در نتیجه ایشان بادیدن و شنیدن نام آن غذا یا شیرینی، حساسیت نشان داده به پرخاشگری می‌پردازند و حتی با عصبانیت مجلس را ترک کرده متواری می‌شوند و گاه هم به سختی بر اینگونه افراد می‌تازند.

از جمله این افراد - بطور مثال - شخصی است که محبت و علاقه فراوانی به شکر و شیرینی و دوستی فوق العاده‌ای به خامه و سرشیر و رغبت زیادی به نشاسته و آرد سفید دارد و از خوردن آنها بقدری لذت می‌برد که سیر شدنی نیست، ولی اگر این مجموعه را با مهارت خاص و سلیقه خوب با هم آمیخته و از آنها نوعی شیرینی و ترکیب مخصوصی درست شود و نام ویژه‌ای مانند «کنافه»^(۱) بر آن گذاشته شود این شخص از آن دوری می‌جوید و حالت تهوع به او دست می‌دهد، هرگاه کسی به قصد اذیت کردن چنین فردی این نوع شیرینی را برای وی تهیه کند بسیار خشمگین شده، تعادلش را از دست می‌دهد و کسی را که به زعم او مرتکب چنین جسارت یا اهانتی شده مورد حمله قرار می‌دهد، توگویی این عمل مثل ضربه‌ای می‌ماند که بر سرش فرود آمده باشد، بالاخره آن مجلس بجای اینکه محفل دوستانه و خوشی و سرگرمی باشد جای خود را با مجلس دشمنی و مشاجره و دشنام‌گویی عوض می‌کند.

در این میان، شگفت‌آورتر از همه، داستان پیر مردی است که در محله خود به سلامت عقل و پایداری در دین و اصلاح ظاهر، معروف بوده‌است، به کودکان شفقت داشته و به بزرگان ادای احترام می‌نموده و هرزگی و بد زبانی را ناپسند دانسته است ولی ضعف او این بوده که در



مقابل جمله «حالت خوب است» حساسیت داشته و از شنیدن آن احساس ناراحتی می نمود، هرگاه یکی از عابران یا اهالی محل با بیان جمله فوق، دانسته یا نا آگاه از او احوالپرسی می نمود، سخت هیجان زده می شد و دگرگونی روحی به وی دست می داد و با خشونت و پرخاشگری - طبق احوال و اوضاع - پاسخ می گفته است یکبار یکی از دوستان و آشنایان که مردی فهمیده و دارای نزاکت و کاردان بود با او برخورد کرد و با لطف و مهربانی از وی سؤال کرد که آیا شما شب خوشی را پشت سر گذاشته اید؟ او در جواب گفت آری بحمدالله شب را بخوشی و تندرستی پشت سر گذاشتم، باز پرسید آیا در جسمت احساس درد می کنی؟ او گفت خیر، سپس پرسید آیا از سردرد رنج نمی برید؟ گفت خیر، بعد پرسید آیا هیچگونه کسالت یا تب نداری؟ جواب داد هرگز، بعد پرسید ناخوشی و ناراحتی جسمی نداری؟ گفت: ابداً، آنگاه مرد با خونسردی به او گفت، پس حالت که خوب است، چرا نسبت به این جمله حساسیت داری و برافروخته می شوی؟ معنی این سؤال که «حالت خوب است» جز این چیز دیگری نیست و پاسخش نیز همین است، آنگاه خشم پیر مرد فرونشست و سرعقل آمد و از آن پس از این سوال رنجیده خاطر نمی شد.

همچنین تأثرات و رفتارها و حالات روانی و اخلاقی و واکنشها بسا اوقات با تغییر نامها یا چشم پوشی از بعضی کلمات بحث انگیز تغییر می یابد، آری کلماتی که معانی آنها مورد سوء استفاده قرار گرفته یا برای غرض خاصی بکار برده می شوند یا با جو حاکم یا تجارب فردی مقرون و آمیخته شده اند. هرگاه آن اسم و عنوان تغییر داده شود یا به نحو خاصی تشریح و توضیح داده شود، پرده از حقیقت بر داشته شده و گره های روحی باز میگردد و ناگواری و تنفر و بیزاری از بین می رود.

بسیار دیده شده کسانی که دارای هیچگونه نقص عقلی و رفتار غیر



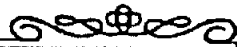


طبیعی نیستند و از سلامت روانی و جسمی برخوردارند، از نام یک غذا متنفر و بیزارند، اما اگر همان غذا با نامی دیگر به آنان تقدیم شود، آنرا با کمال میل و اشتهای کامل می‌خورند و از تهیه کننده آن بسیار تشکر کرده خرسند می‌شوند.

عیناً چنین است داستان مجموعه و خصلتی که مردم عادتاً آنرا (تصوف) می‌نامند. ما اصرار داریم که آنرا همانگونه که در گفتار قبلی توضیح دادیم، «تزکیه» یا «احسان» یا «فقه باطن» بنامیم، زیرا افرادی که از سلامت فکر و ذکاوت هوش و استقامت و غیرت دینی برخوردارند، هنگامیکه این کلمه که از معانی و مصادیق و تجارب خاصی ترکیب شده، مطلقاً نزد آنان ذکر شود آثار نارضایتی در سیمای آنان نمایان می‌گردد، ولی بخاطر بردباری و سعه صدری که دارند مؤدبانانه برخورد می‌کنند و مستقیماً از پرخاش جوئی و رد آن دوری می‌جویند، اما افرادی که دارای شور و هیجان خاصی هستند و از یک شیوه جانبداری می‌کنند، چنین برخوردی ندارند و نمی‌توانند احساسات خود را کنترل کرده در مورد زیانها و اثرات ناگواری که از این رهگذر، در دین و در میان امت اسلامی بجای مانده سکوت کنند، لذا بشدت واکنش نشان می‌دهند، ولی اگر روش و اسلوب کلام تغییر داده شود و از یک فرد آگاه که با دین و کتاب و سنت آشنایی دارد و از عقل و انصاف برخوردار است اینگونه سؤال شود که: «بنظر شما اخلاص در زندگی فرد مسلمان و بطور کلی در دین چه نقش و جایگاهی دارد؟» فوراً و بدون اندک تأخیری جواب می‌دهد که، «نقش آن در دین مانند روح و سراسر در جسم و از سوی دیگر کتاب و سنت آنرا شرط اساسی برای قبول اعمال و عبادات قرار داده است» و اگر از او سؤال شود که، «درجه ایمان و احتساب^(۱) چیست؟ و در تعالیم



نبوی چه سهمی دارا هستند؟» در جواب می‌گوید، این دو نیز دو وسیله‌اند برای رضایت و مقبولیت و استحقاق اجر و پاداش بیشتر و بلندی منزلت نزد خدا. در حدیث صحیح است که: «کسی که رمضان را از روی ایمان و احتساب و امید پاداش، روزه بگیرد گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود^(۱)» نیز در حدیث دیگری هست که: «هر که شب قدر را از روی ایمان و اخلاص و امید پاداش، زنده دارد گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود» و احادیث صحیح دیگری نیز در این مورد آمده است. همچنین اگر پرسیده شود که نظر تو در باره صبر، توکل، قناعت، ترجیح آخرت بر دنیا، ایثار و فداکاری و گذشت و سخاوت، شوق دیدار خدا و تضرع در نیایش چیست؟ و گریه و اشک ریختن از ترس خدا چه فضیلتی دارد؟ خشوع در نماز و انتظار نماز بعد از نماز و عشق به آن و زیاد خواندن آن و لذت بردن و پناه جستن و اتکای به آن هنگام مصایب و حوادث و طول دادن قیام در نماز شب، چه درجه و مرتبتی دارند؟ در مورد قطع امید از غیر خدا و نرسیدن از ماسوی‌الله، و درباره صله رحم با کسانی که از تو دوری می‌جویند و مورد عفو قرار دادن دشمنان و نیکی با بدان و توجیه نمودن خطای خطاکاران و اعتماد نمودن بر نفس و دوری از مظاهر دنیا و دل بستن به عقبی و آمادگی برای سفر آخرت و مغرور نشدن به اعمال، چه عقیده‌ای داری؟ او در جواب می‌گوید: همه آنچه ذکر شد مقاصد شرعی و مطالب قرآنی و فضایل مطلوب انسانی و اخلاق نبوی می‌باشند که در مورد آنها آیات و احادیث زیادی وارد شده و سیره نبوی آنها را سرمشق بشر قرار داده و صحابه رسول الله ﷺ و فضلاء امت خود را به این صفات حمیده مزین ساخته و از تمام نسلهای مسلمین در هر نقطه‌ای از جهان خواسته شده که خود را به آنها زینت بخشند و اگر



خدای ناکرده، امت اسلامی کلاً از این صفات عاری باشند، آنگاه به مثابه جسم بی جان و کالبدی بی روح می مانند و مانند امت های پیش از اسلام اسم بی مسمی و صورتی بدون حقیقت خواهند بود.

از این اجزای جداگانه و فضایل پراکنده و مقاصد شرعی مجموعه ای تشکیل می شود که بر آن مجموعه اسم «تزکیه» یا «احسان» یا «ربانیت» اطلاق می شود اما بسیاری از مردم بنا بر علل گوناگون که بعضی برای ما معلوم و برخی دیگر ناشناخته است، دوست دارند آنرا «تصوف» یا «طریقت» بنامند و کسی را که در این باره بر دیگران مزیت و برتری داشته باشد، یا دعوتگر و عهده دار تربیت براساس این شیوه باشد، صوفی یا شیخ می نامند.

ای کاش چنین نمی کردند و به کلمات صریحی که در کتاب و سنت آمده اکتفا می نمودند که در آن صورت، برای بیان این اندیشه، کلمه «مسلمان، عالم ربانی و مرئی» کافی و بسنده بود، لیکن اکنون این قبیل افراد مانند متخصصان در یک فن خاص و یک بخش ورشته از رشته های علم و دین شناخته شده اند مثلاً کسی که وقت خود را به تحقیق در علم نحو صرف کند او را «نحوی» و کسی که به تدوین و تحقیق در لغت اشتغال دارد، او را «لغوی» نامیده اند و کسی که در علم حدیث بردیگران تفوق و برتری داشته باشد و عمر خود را وقف نشر و تدریس حدیث بکند، او را «محدث» نامیده اند و همین کار را با علم اصول و کلام و علم توحید و دیگر علوم کرده اند، در حالیکه اکثر این صفات و فضایل در مفهوم کلماتی مانند «عالم و دانشمند» یا «شیخ» مندرج و در آن جمع هستند، سپس روش کسب تخصص و مهارت در علم خاص، اتفاق افتاد و متخصصان را با نامها و القاب و یژه ای که بیانگر آن صفت بود نامگذاری کردند و تقریباً علوم و آداب و صنایع نزد هر ملت و در هر دیاری چنین وضعی دارند.



در اینجا ممکن است اینگونه اعتراض شود که آنچه شما بیان داشتید مقاصد شرعی و اخلاق نبوی هستند که کتاب و سنت ما را به سوی آنها فرا خوانده است و شرع مقدس اسلام، ما را به انجام آن ها ترغیب نموده است و صحابه کرام رضی الله عنهم و بسیاری از کسانی که بعد از آنان آمده اند به آن آراسته و مزین بوده اند و بطور توارث به نسلهای بعدی انتقال گردیده است، بدون اینکه این برنامه ها و ترتیبات ساخته و پرداخته علماء و مشایخ باشد.

در پاسخ می گوئیم، در این مورد هیچگونه بحث و اختلافی نیست و این یک حقیقت مسلم تاریخی است، که در آن جای هیچگونه تردید و جدالی وجود ندارد و عقلها و فطرتهای سالم بر این اتفاق دارند که باید به اهداف و مقاصد نهائی توجه و عنایت نمود، نه به وسایل و مقدمات، هرگاه مقصد به وسیله ای یا بدون وسیله ای حاصل گردید، آنگاه توجه و کوشش در وسایل، نوعی بهبوده کاری و فضولی است که محققان در هر عصر از آن نهی کرده اند، علوم لغوی و دینی در عصر اول این چنین وضعی داشتند.

مردم طبعاً و با مخالطت اهل زبان، «نحوی» بوده اند و فطرتاً یا بر اساس رشد در آن جامعه «لغوی» بودند و همچنین بخاطر مصاحبت با فقها و دقت نظر «فقیه» بودند و بخاطر کثرت استماع حدیث و برخورداری از نیروی حافظه قوی «راوی حدیث» و بر اثر محبت و مصاحبت طولانی با علمای ربانی و پیروی از سیره آنها، دارای نفوس تزکیه شده و متصف به اخلاق فاضله بودند سپس به مرور زمان همتها ضعیف و اراده ها سست گردید و علاقه ها از بین رفت و در زبان عربی لغات بیگانه دخیل گردید و حافظه ها در اثر توجه به مسائل مادی روی به ضعف گرائید، آنگاه علوم، تدوین و کتب، تألیف و برنامه های درسی تنظیم و مدارس تأسیس شد و مردم به کتاب و دفتر و نوشتن اعتماد و





اتکا کردند و این نظام گسترده‌ای که امروزه بنام نظام مدرسه‌ای معروف است تشکیل گردید. در عین حال هیچ عصری از وجود افراد برجسته و نابغه و انسانهای متفکر و دارای هوش و استعداد خدادادی خالی نبوده و آنان سر تسلیم به پذیرفتن و اجرای این برنامه‌ها فرود نیاورده‌اند، اما در زمان حاضر اینگونه افراد بسیار اندک هستند و اعتبار با اکثریتی است، که با تفکر نوین آمیخته‌اند.

با این حال راه اندیشیدن بر روی همگان باز و نعمت خداوند کامل و پایدار است و قرآن و سنت نبوی، دو سرچشمه زلال و سیراب کننده هستند برای کسی که از سر صدق و اخلاص و عزم و جدیت به سوی آنها روی آورد و فریب خواهش های نفسانی و دسایس شیطان رانخورد و بظاهر پوچ و خلاف حقیقت، بسنده ننماید و تا رسیدن به مقصد و جمع نمودن بین احکام فقهی و احوال روحی و بین «فقه ظاهر» و «فقه باطن» و بین جسم و روح، عزم واراده اش سست و ضعیف نگردد، و آنگهی به آثار و سنت نبوی که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ ثابت شده و به ما رسیده از قبیل رقت و خشوع، انابت، ندامت و تضرع و زاری در دعا و نیایش، اتباع و پیروی کند، همان طوری که در هیئت و آداب نماز مانند رکوع و سجود و آهسته و بلند خواندن، از وی پیروی می نماید، و در اخلاق و سجایا نیز پیرو او باشد، ضمن اینکه در اعمال و رفتار نیز پیرو سنت نبوی است و بین اتباع و محبت و کوشش و طبیعت و اکتساب و استعداد خدادادی و دانش و عاطفه هماهنگی بوجود آورد و خود را به همه این خصایص متصف گرداند زیرا اتباع و پیروی کامل از دستورات الهی و تبعیت از سنت رسول اکرم ﷺ در یک زندگی پر فراز و نشیب که طغیان شهوات و عوامل تهیج کننده مادی به حد کمال رسیده و هر لحظه فتنه تازه‌ای خود نمائی می کند همچون زندگی امروزی ما، امکان پذیر نیست، بجز با محاسبه دقیق و زیر ذره بین گذاشتن نفس و آگاهی بر حیل های آن و



ترفندهای شیطانی و ظاهر سازیهها و وسوسه‌های دقیق ابلیس که برای کسی قابل درک و شناسائی نیست، مگر برای «مخلصان ربانی» که خداوند به آنان چشم باطن بین عنایت فرموده و دل‌های آنان را پاک و نفوس شان را از حظ و بهره شیطان محفوظ نگه داشته‌است، آنان که امامان «تزکیه» و «احسان» و راهنمایان به سوی خدا و راه کامیابی و سعادت هستند،

«اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون»

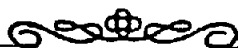


**تجدید میثاق اسلام و تحقق
بخشیدن به صفات ایمان و
احسان**

احتیاج به تجدید عهد و میثاق و تزکیه نفوس و اخلاق

اهل بغداد و همچنین کسانی که از اطراف و اکناف و مناطق دور دست به این شهر وارد می شدند از مواعظ شیخ عبدالقادر جیلانی و خطبه های جالب و پر محتوای ایشان استفاده فراوان می بردند و در اثر سخنرانیهای سحرآسا و انقلاب آفرین او در حیات و زندگی هزاران انسان تغییر و تحول پدید می آمد، اما از آنجائیکه عموماً مجالس دعوت و ارشاد، مجالس آزاد و مقطعی میباشند، بسیار دیده شده است که افرادی در یک یا چند جلسه شرکت کرده، اما بععلل گوناگون برای حضور مجدد توفیق نیافته اند و همچنین بسیاری از مردم وجود دارند که علیرغم حضور مداوم در این گونه جلسات، همچنان بر آداب و رسوم گذشته پایبند و از خواهش های شهوانی خویش پیروی می کنند.





از طرفی دیگر توسعه دامنۀ عمران و آبادی و پیشرفت در شهرها رو بفزونی گذاشته و قلمرو حکومت اسلامی روز بروز گسترده تر شد و تلاش برای تأمین مخارج زندگی و دیگر مسئولیتها و رفع مشکلات، مردم را بخود مشغول ساخت و به ندرت افرادی یافت می شدند که برای تعلیم علوم دینی و کسب دانش به مدارس و حوزه های علمیه روی آورند و وقت خود را صرف این کار کنند و از سوی دیگر مدارس نظامیه که خود اسیر بسیاری از عادات و قیود بودند از اصلاح و تربیت عمومی قاصر و عاجز مانده و در چهار چوب تنگی محصور و گرفتار آمده و جوئی بر آنها حاکم بود که استفاده و بهره گیری از آن مدارس جز برای عدۀ بسیار اندکی که خود را کاملاً به آنها ملحق و وابسته می ساختند، برای دیگران مشکل می نمود، این مدارس نه با مردم رابطه داشتند و نه مردم با آنها در ارتباط بودند. دامنۀ ارتباط مردم با آنها فقط در استفتاء و دریافت مسائل فقهی و امثال آن محدود بود و کاملاً در انزوا و خارج از مسائل جاری جامعه بسر می بردند، نویسندگان و دانشمندان نیز چنین وضعی داشتند، میان آنها و مردم شکاف فرهنگی و عقلی ژرف و وسیعی وجود داشت که جز افراد معدود و خاصی دیگران، توان عبور از آن را نداشتند، وانگهی ارتباط مردم با مدارس و دانشمندان و نویسندگان، فقط ارتباط عقلی و علمی بود که با درون و نفوس آنان سر و کاری نداشت و در قلوبشان جای پائی باز نمی کرد و در زندگی و اخلاق و طبیعت آنان هیچگونه رنگ و اثری نداشت و مردم هم (به جز افرادی نادر) مقید و پایبند آن نبوده و هیچگونه ارتباط روحی و معنوی با آن نداشتند.

مسلمین در چنان شرائط حساس و بحرانی به وجود دعوتگران و شخصیتهای برجسته و جامع الشرایطی نیاز داشتند که فریضۀ تلاوت آیات کلام الله مجید، تعالیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس را در جامعه



مسلمین، احیاء^(۱) و پس از انقطاع سلسله نبوت، نیابت و جانشینی رسول الله ﷺ را به عهده گرفته و ارتباط و پیوند امت اسلامی را با خدا و پیامبر گرامی اش ﷺ مستحکم گردانند و عهد و میثاقی را که از طریق ایمان و اعتقاد و نطق به شهادتین با خدا بسته‌اند و انجام اموری را که از طریق پیمان با رسول خدا ﷺ - با وجود فاصله زمانی و مکانی زیاد با عصر نبوت - بدان متعهد شده‌اند مانند اطاعت و فرمانبرداری از احکام الهی، مخالفت با نفس و شیطان، تسلیم شدن در برابر حاکمیت خدا و رسول ﷺ انکار طاغوت های زمان و مجاهدت در راه خدا و بازگشت مجد و عظمت دیرینه اسلام را سر لوحه زندگی خویش قرار داده و تجدید نمایند. زیرا بعد از پایان دوره خلافت راشدین شده بسیاری از حکام و سلاطین از این کار غفلت ورزیده فقط به فتوحات و کشورگشایی و دریافت جزیه و مالیات و استحکام پایه های حکومت برای خود و فرزندان خویش دل بستند، علماء نیز از اصلاح عاجز مانده در خطابه و سخنرانی، درس و تدریس تصنیف و تألیف چنان سرگرم گشته که حتی به تفکر درباره دیگر مسائل فرصت نداشتند، علاوه بر این اگر روزی اراده چنین کاری را می‌کردند از توان آنان خارج بود و کسی به حرفشان گوش نمی‌داد، زیرا زندگی آنان برای مردم آشکار بود و می‌دانستند که در وجودشان زهد و اخلاص و شایستگی امامت و رهبری (بجز در عده معدودی) تا چه حد کمرنگ و ضعیف گشته است.

غرض اینکه حس و شعور دینی در میان عموم اعم از بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند و همه طبقات جامعه حتی در بسیاری از خواص ضعیف و رو به زوال می‌رفت و رفته رفته فراموش کردند که اسلام در واقع نوعی عهد و میثاق و داد و ستدی است میان انسان و پروردگارش.



در نتیجه لجام گسیختگی و بی بندوباری در جامعه اوج گرفت و خود را در انجام اعمال خویش و پیروی از خواهشات نفسانی آزاد دانستند، و همانند گله‌ای از حیوانات بی شبان و بی صاحب در آمدند، اشتیاق و علاقه به عبادت، انگیزه رسیدن به درجه احسان و تقوی و تلاش برای درک حلاوت ایمان و نور یقین در میان آنان روی به سردی گذاشت همت‌ها پست و عزم‌ها سست شد و مردم بطور عموم (باستثنای افرادی که خداوند آنها را در حفظ و پناه خویش قرار داده بود) با حالتی جنون آمیز سراسیمه به سوی خواهشات و لذات نفسانی روی آوردند.

همانگونه که قبلاً توضیح داده شد سرانجام، روح خلافت اسلامی و حفظ میراث نبوت پایان یافت و به حکومت و سیاست صرف مبدل گردید که کار آن فقط به جمع آوری مالیات و اداره حکومت دنیوی خلاصه می‌شد در چنین موقعیت و شرایطی بود که از اطراف جامعه بزرگ اسلامی، علمای ربّانی و رهروان بحق رسول الله ﷺ و بندگان مخلص و خدا جوی، در میدان اصلاح و دعوت گام نهاده برای بر طرف ساختن این موانع به تلاش و مبارزه پرداختند و در اثر دعوت و مصاحبت ایشان مردم عهد و میثاق خود را با اسلام تجدید نموده و در اسلام راستین داخل شدند، اما با این تفاوت که این بار بافهم و درک و شعور و احساس راستین در این جهان جدید قدم نهادند حال آن که پیش از آن اسلام را از روی عادت و مورثی پذیرفته بودند و با تعلیم و تربیت دوباره خویش، حلاوت اسلام و لذت ایمانی را بار دیگر زنده نموده و از سلطه نفس و اسارت و بندگی خواهش‌ها و بردگی انسانها آزاد شده به سوی عبادات و طاعات و دعوت به سوی خدا و به جهاد در راه او بازگشتند. از جمله معروفترین این دعوتگران و مربیان آگاه و دلسوز، حسن بصری، فضیل ابن عیاض، و معروف کرخی و جنید بغدادی رحمهم الله می‌باشند.

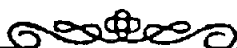


این اوضاع تا قرن ششم هجری همچنان ادامه یافت و از عصر نبوت و آثار و برکات آن زمان طولانی و مدیدی گذشت و با وسعت یافتن دنیا و کثرت اسباب عیش و نوش، موجبات غفلت و خود فراموشی برای مسلمین فراهم آمد و قساوت قلب بر آنها چیره گردید.

نهضت شیخ عبدالقادر جیلانی در بغداد و نقش آن در دعوت و تربیت اسلامی

در بغداد، - دارالسلام و قلب جهان اسلام - مردی با شخصیتی قوی و ایمانی نیرومند و دانشی وسیع و دعوتی فراگیر و تأثیری شگفت به پاخاست و دعوت به ایمان و اسلام راستین و عبودیت خالص و تخلّق به اخلاق مؤمنان مخلص را تجدید نمود، بانفاق و دورویی که در جامعه اسلامی رواج داشت با نیروئی که در تاریخ اصلاح و تجدید بی نظیر بود به مبارزه و رویارویی پرداخت و باب بیعت با اسلام راستین و پیمان و توبه را به روی مردم گشود، مسلمین از مناطق مختلف جهان اسلام از این در رحمت وارد شده عهد و میثاق خود را با خالق خویش دوباره تجدید می کردند و پیمان می بستند که از کفر و شرک و فسق و بدعت و ظلم و تجاوز به حقوق دیگران اجتناب کنند و آنچه را خدا حرام قرار داده حلال ندانند و فرائض و تکالیفی را که خداوند مقرر کرده ترک نکرده و از یاد نبرند همچنین تن به لذایذ ندهند و به مظاهر فریبنده آن روی نیاورده و از روز رستاخیز غافل نمانند.

انسانهای بیشماری که جز خدا کسی دیگر از آمار دقیق آنان اطلاع ندارد در این دروازه - که خداوند به دست شیخ عبدالقادر جیلانی بر روی مردم گشوده بود - وارد شده به اصلاح احوال و تجدید اسلام و تقویت ایمان خویش پرداختند و حضرت شیخ عبدالقادر شخصاً بر تربیت آنها



اهتمام کامل داشت و بر پیشرفت روز افزون آنها در عرصه و میدان اصلاح و تزکیه نفس نظارت می نمود و این شاگردان معنوی و روحی نیز - بعد از بیعت و انجام توبه و تجدید ایمان بدست بنده ای مخلص و عالمی ربّانی - نسبت به میزان مسئولیت خویش در جامعه به آگاهی های تازه ای دست یافته و بیش از پیش احساس مسئولیت می کردند و در میان آنها و شیخ رابطه ای معنوی و روحانی بس محکم و عمیق بر قرار می گردید که از رابطه شاگرد با استاد و مربی، و از رابطه سرباز با فرمانده و از رابطه ملت با دولت بسیار فراتر و قوی تر بود.

همانا این رابطه ناگسستگی، ارتباطی روحی - دینی بود که سستی و ضعف در آن راه نداشت و میثاق و پیمانی بود که نقض و شکست در او راه نداشت، حضرت شیخ از میان شاگردان و تربیت یافتگان مکتب خویش، بسیاری از آنانرا که آثار نبوغ، استقامت در راه دین و قدرت تربیت و اصلاح جامعه در وجودشان مشهود بود برای روشنگری مردم بر می گزید و این مسئولیت خطیر را به عهده آنان می گذاشت و آنان نیز در نقاط مختلف جهان پراکنده شده مردم را به سوی خدا دعوت و به تربیت نفوس مبادرت ورزیده و با شرک و بدعت و جاهلیت و نفاق به مبارزه بر می خاستند و بدینوسیله در نواحی مختلف مملکت اسلامی دعوت دینی بسط و گسترش می یافت و سنگرهای ایمان و مدارس «احسان» و اردوگاههای جهاد و مجامع اخوت و برادری تشکیل و بر پا می گردید.



رمز پیروزی شیخ در رسالت اصلاحش

شیخ عبدالقادر رحمته اللہ علیہ توانست بیش از نیم قرن به دعوت و جهاد مستمر خویش ادامه دهد، در شرایطی که محیط اجتماعی آن روز آکنده از ظلم و استبداد، شک و بدگمانی، تزویر و ریاکاری بود و بازار سخن چینی و تهمت و افترا پر رونق و انواع مفسد اجتماعی رایج و شایع بود، در محیطی که تمام دعوت‌های سیاسی ناکام مانده و با مخالفان دستگاه حکومتی با قساوت و سنگدلی شدید بر خورد می‌شد.

در آن وضع نابسامان و جوّ اختناق، امراء و سلاطین وقت، انتقادهای شدید و مخالفت‌های او را علیه خود کامگیها و برنامه‌های نادرست زندگی خویش، به ناچار متحمل می‌شدند و این نبود مگر در اثر ربانیت و اخلاص بی شائبه شیخ که هیچگونه شک و تردیدی در آن راه نداشت و همچنین تأثیر بی اعتنائی و بی رغبتی وی به مسائل دنیوی که آنان بدان دلباخته بودند و برای انجام آنها از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و بخاطر اظهار همدردی و شفقت به تمام افراد جامعه، اعم از مسلمان و غیر مسلمان و صرف نظر نمودن هرگونه نفع دنیوی بخاطر دعوت مردم بسوی خدا و ارشاد و راهنمایی آنان به سوی فرا راه حق و حقیقت.

دعوت‌گران اسلامی و مشعل‌های فروزان ایمان

شاگردان و جان‌نشینان شیخ عبدالقادر جیلانی رحمته اللہ علیہ و همچنین دعوت‌گران بزرگ و مربّیانی که از شیوه تربیتی وی پیروی کرده‌اند، نقش بسزا و سهم بزرگی در حفظ روح اسلام و افروختن مشعل ایمان و حماسه دعوت و جهاد و مبارزه با شهوات نفسانی داشته و در این راستا خدمات بسیار بزرگ و ارزنده‌ای انجام داده‌اند، امت اسلامی مرهون خدمات و





زحمات این مردان از خود گذشته می‌باشد و بحق اگر مجاهدتها و کوشش آنان نمی‌بود، امواج خروشان مادیات که همراه و پایای حکومت‌های غیر اسلامی و تمدن‌های فاسد پیش می‌رفت، تمام جهان اسلام را فرا می‌گرفت و این امت را در خود می‌بلعید و شراره حیات اسلامی و شعله عشق به الله در درون سینه‌ها به خاموشی می‌گرائید، این افراد عامل ترویج دین و گسترش اسلام در نقاطی از جهان شدند که پای مجاهدین و سپاهیان اسلامی بدانجا نرسیده یا نتوانسته بودند اهل آنجا را در برابر حکومت اسلامی تسلیم گردانند، به برکت خدمات ارزنده و مجاهدات و از جان گذشتگی این مریبان و دعوتگران، اسلام در قاره آسیا، آفریقا، اندونزی، جزایر اقیانوس هند و چین و در هندوستان گسترش یافت و نور ایمان در مردم این بلاد تابیدن گرفت. (۱)

سرتسلیم فرود آوردن غارتگران مغول به آئین ملتی مغلوب

در قرن هفتم هجری قمری، تاتارهای وحشی به بسیاری از سرزمین‌های مسلمانان یورش برده و موجبات از بین رفتن تمدن اسلامی را فراهم آوردند به گونه‌ای که جهان اسلام تمام توان و نیروی جهاد و مقاومت خود را از دست داد و در این بلاد از مسلمین جز جسدی نیمه جان و روحی ضعیف باقی نماند، هیچ کس توان مبارزه با مهاجمان را نداشت و یاس و ناامیدی بر جامعه مسلمین چیره گشته و سپاهیان اسلام ناچار اسلحه بر زمین نهادند و بسیاری از مردم بر این باور بودند که پیروزی نظامی در مقابل مغول‌ها ممکن نیست و در تقدیر آنها است که



برده و زیر دست آن قوم وحشی باشند، هیچ آینده درخشانی برای مسلمین در این سرزمینها متصور نبود.

در آن ایام دشوار و پراز اضطراب که نگرانی بر جوامع اسلامی سایه افکنده بود، داعیان مخلص و مبلغین راستین و گمنام (که نام اکثر آنان در دورنمای تاریخ و دعوت و اصلاح نیز بچشم نمی خورد) بپا خاسته و بدون وحشت و ترس با مهاجمان سنگدل و وحشی ارتباط برقرار نموده و در جهت روشنگری افکار آنان و توجه آنها به سوی اسلام کوشیدند. به تدریج در اثر مجاهدتهای این گروه، محبت و اُلفت اسلام در قلب و اندیشه قوم وحشی جای گرفت و عده‌ای از آنان به دامان اسلام درآمدند و مدت مدیدی از آن یورش ددمنشانه نگذشته بود که اکثر افراد آن قوم وحشی و سرکش به آغوش گرم اسلام داخل شده و خود حامی و پرچمدار اسلام گردیدند و از میان آنان فقها و دانشمندان بزرگ و عابدان و زاهدان و مجاهدانی نستوه به میدان آمد که در مراحل حساس و ضروری از اسلام پاسداری کردند.

بدین ترتیب، قومی را که تا دیروز جهان پهناور اسلام را از مشرق تا مغرب تحت سلطه و نفوذ خود در آورده بود حلقه بگوش و مقهور در مقابل معنویت اسلام نمودند و گروهی را که بر همه ملل چیره و غالب گشته بود، به آئین راستین اسلام هدایت نمودند آئینی که در آن زمان نه سلاحی داشت و نه نیروی مسلحی و تمام نیروهای ظاهری خود را نیز از دست داده بود و تنها نیروی باقیمانده‌اش ایمان راسخ مصلحین و دعوت‌گران بود، از طرفی دیگر برای جذب این جمعیت بزرگ و مقتدر که جهان را مغلوب خود ساخته بود، پیروان سه آئین بزرگ جهان، یعنی بودائی، مسیحی و اسلام با هم به رقابت پرداخته و هر یک می‌کوشیدند تا آنها را به سوی مکتب خود جذب کنند.

بودائیسیم به خصلت ذاتی و طبیعت فرهنگی مغولان از دو دین





دیگر نزدیکتر بود و آئین مسیحیت نیز در محافل و دربار سلاطین از جایگاهی برتر و رابطه‌ای استوارتر برخوردار بود.

اما آئین انسان ساز اسلام که در انزوا قرار گرفته بود - به یاری خدا و به برکت مجاهدتهای دعوتگران مخلص - بر دو رقیب خود یعنی، بودائیسیم و مسیحیت پیروز گشت و قهرمان این مسابقه گردید و قوم تاتار با تمام قدرت و شکوهش بر آستانه معنویت اسلام زانو زد و سپس دولتهائی اسلامی تشکیل داد که بسیاری از آن دول، شاهکارهای بزرگ اسلامی و خدمات ارزنده‌ای از خود بجای گذاشتند که زینت بخش تاریخ اسلام می‌باشند.

پیروزی اسلام در برابر دو رقیب بزرگ، حلزله‌ای بس عظیم و شگفت آور بود که همانا علت آن جز مشیت و تأیید پروردگار و برتری و فضیلت معنوی دعوتگران اسلامی بر مبلغین مذهبی بودائی و مسیحی در میدان اخلاص و نیروی معنوی و روحانی آنان چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

پرفسور «آرنولد» در کتابش که بعربی بنام «الدعوة الی الاسلام» ترجمه شده، در خصوص پیروزی معنوی مسلمانان بر مغولان چنین می‌نویسد:

«اسلام از زیر آوار مَجْد و عظمت دیرینه و کهنه خویش که مغولان آنرا نابود ساخته و به آن پایان داده بودند، بار دیگر برخاست و دعوتگران اسلامی، مغولان وحشی و خون آشام را که تمام نیروی ظلم و قساوتشان را متوجه اسلام ساخته بودند در مقابل خویش تسلیم نمودند. مسلمین در راستای تسلیم مغولان به آئین اسلام و دعوت آنان به حق با مشکلات و موانع بزرگی مواجه شدند، زیرا رقیب و طرف مقابل آنان دو آئین بزرگ - بودائی و مسیحی - قرار داشت که مبلغین آنها با تلاش و جدیت زیاد می‌کوشیدند تا مغول ها و تاتارها را به عقیده و دین خویش در آورند.



رقابت و مسابقه این سه دین بزرگ در زمینه تسخیر و مطیع ساختن این قدرت عظیم، کشمکش‌های بسیار بزرگی را در پی داشت که تاریخ و جهان، با حیرت و شگفتی به سوی آنها می‌نگرند، در این پیکارهای معنوی و دینی هر یک از آنان می‌کوشید تا آن وحشیهای سنگدل را که تا پیش از این، پیروان این هر سه دین را در چنگال‌های خود خرد کرده بود به کیش خویش در آورد.

هیچکس توقع نداشت که در این معرکه و رقابت نابرابر و تنگاتنگ، پیروزی از آن اسلام و مسلمین شود و تاتارها را این گونه تحت تأثیر خود قرار دهند و بودائیسیم و مسیحیت با سرافکنندگی طعم شکست را بچشند، زیرا حملات شدید مغولان بر مسلمین، شدیدتر از سایرین بود و خسارت وارده بر آنان بیش از خسارت هر دولت و ملت و آئین دیگری بود، شهرها و پایتخت‌های اسلامی که مهد علوم و فنون و فرهنگ و تمدن و مقر دانشمندان و نابغه‌های قاره آسیا بودند، به آتش کشیده شده و به تلی از خاک مبدل گردیدند، قوم مغول عده زیادی از متفکرین و دانشمندان مسلمان را شهید و عده‌ای را اسیر و یا به سایر سرزمینها تبعید نمودند و ملوک مغول نسبت به هر مذهب و دینی نرمش و مهربانی بیشتری نشان می‌دادند، جز آئین اسلام که با آن، (بدلیل مقاومت دلیرانه در مقابل حملات وحشیانه آنان) با شدت و خصومت تمام برخورد می‌کردند.

«... اما علیرغم اینهمه موانع و مشکلات، باز هم قوم مغول و همچنین اقوام وحشی بعد از آنها به دین ملتی سر تسلیم فرود آورده و آن را با جان و دل پذیرفتند^(۱). که قبل از این آن ملت را زیر پاهای خود له کرده بودند».





بدون شک نقش اساسی را در این زمینه - همانگونه که «آرنولد» و دیگر مورخان اسلامی تصریح کرده‌اند - همین دعوتگران اسلامی، با ایمان راسخ و اخلاص و «ربانیت» بی‌شائبه خویش ایفاء نموده‌اند و هم اینان بودند که بدون فوت وقت وارد عمل شده و با علاقه شدیدی که به ارشاد و هدایت اقوام ظالم و سفاک داشتند، توانستند آنها را که با نهایت قساوت و بی‌رحمی، خون مسلمین را ریخته بودند، از چنگال شرک و بت پرستی و بربریت نجات داده به صراط مستقیم هدایت نمایند.

واقعیتی تاریخی یا افسانه‌ای خیالی؟!

در اینجا از میان نمونه‌های فراوان و ذخائر غنی فرهنگ اسلامی فقط به یک حکایت شگفت‌انگیز که «آرنولد» نقل کرده است اشاره می‌کنیم، این داستان بازگو کننده شیوه‌های دعوت و تأثیر عمیق و شگرف موعظه و ارشاد این دعوتگران فداکار و دوری آنان از تکبر و خود بینی می‌باشد، چه بسا نمونه‌هایی از این قبیل وقایع در تاریخ دعوت و اصلاح وجود دارد که در تاریخ ثبت نشده است یا مورخان از بیان آنها خودداری نموده‌اند، «آرنولد» می‌نویسد:

«شاه کاشغر که «تغلق تیمورخان» (۱۳۴۷ م ۱۳۶۳ م) نام داشت، بوسیله شیخ جمال الدین که اهل بخارا بود مسلمان شد، داستان گرویدن وی به اسلام بدین شرح است که شیخ جمال الدین در یکی از سفرهایش با همراهانی که در رکاب او بودند ناآگاهانه به منطقه‌ای که شاه برای شکار فرّوق کرده بود وارد شد، بنا بر این شاه دستور داد تا به جرم ورود به منطقه ممنوعه شکار، شیخ و همراهانش را دست بند زده به نزد او احضار کنند. چون نزد او برده شدند در حالیکه بسیار عصبانی و خشمگین بود از شیخ پرسید چرا بدون اجازه ما به منطقه ممنوعه وارد شده‌اید؟ وی در



جواب گفت، ما در این شهر غریب هستیم و نمی دانستیم که به منطقه ممنوعه‌ای قدم نهاده‌ایم.

شاه پس از اینکه فهمید آنها ایرانی هستند با تمسخر و لحنی تحقیرآمیز گفت: «سگ هم از ایرانیها بهتر است»، شیخ با متانت و خونسردی جواب داد، آری اگر لطف خدا نبود و ما را به دین حق هدایت نمی کرد ما از سگ هم پست تر بودیم، شاه با شنیدن این جواب یگه خورد و در حیرت فرورفت و دستور داد که پس از مراجعت از شکار دوباره آنان را بیاورند و سپس به برنامه شکار خویش ادامه داد، در حالیکه جمله عالمانه شیخ همچنان فکر او را بخود مشغول ساخته بود، هنگام مراجعت، شیخ را به تنهائی خواست و از او پرسید که منظور وی از «دین حق» چیست؟ شیخ جمال الدین با گفتاری شیوا و بیانی فصیح، محاسن آئین اسلام را به گونه‌ای تشریح نمود که قلب سخت سلطان نرم گردید، سپس به بیان چهره کریه و زشت و نفرت‌انگیز کفر پرداخت به نحوی که پادشاه وحشت کرد و یقین نمود که تا کنون در ظلال و گمراهی بسر برده است اما اندیشید که اگر اسلام خویش را آشکار سازد زمینه لازم برای دعوت قوم خود به سوی اسلام برای وی فراهم نیست، بنا براین از شیخ خواست تا مدتی که رسماً زمام امور تمام مملکت را بدست نگرفته و بجای پدر بر تخت شاهی قرار نگرفته منتظر بماند و آنگاه که زمام امور را بدست گرفت نزد او حاضر شود.

در آن هنگام سلطنت (چغتائیه) به ایالت‌های متعددی تقسیم شده بود، تغلق تیمور پس از اینکه بر اریکه قدرت نشست توانست که این ایالتها را متحد نموده مملکت بزرگ و پهناوری را تشکیل دهد.

شیخ جمال الدین از آنجا به وطن برگشت و سخت مریض شد چون در آستانه مرگ بود پسرش رشیدالدین را خواست و به او گفت: «تغلق تیمور پادشاه مقتدری خواهد شد» هرگاه از سلطنت او اطلاع





یافتی نزد او برو و سلام مرا به وی برسان و وعده‌ای را که (نسبت به پذیرفتن دین اسلام) به من داده یاد آوری کن» پس از چندی که تغلق تیمور بجای پدر به سلطنت رسید، روزی شیخ رشیدالدین جهت اجرای امر پدرش وارد اردوگاه سلطان شد، اما او را راه ندادند، بلاخره تدبیری اندیشید و یک روز هنگام بامداد، نزدیک خیمه سلطان با صدای بلند اذان گفت که خواب از چشمان تغلق پرید و با حالت خشم دستور داد تا شیخ را احضار کنند، چون شیخ پیش پادشاه حاضر گردید سلام و پیام پدرش را به وی رسانید.

سلطان که وعده‌اش را از یاد نبرده بود فوراً کلمه شهادتین را بر زبان راند و به دین اسلام مشرف شد و به انتشار اسلام در میان مردم کشورش پرداخت، از آن روز به بعد در تمام مناطقی که تحت سلطه اولاد (چغتای پسر چنگیزخان) بود، اسلام به عنوان دین رسمی شناخته شد (۱).



مدرسه اخلاص و اخلاق

زندگی در مراکز دینی و ضعف اخلاقی علماء

شیخ عبدالقادر رائی پوری رحمۃ اللہ علیہ (۱) بخش بزرگی از زندگی خود را - پس از رسیدن به سن رشد - در محیط های مختلف اجتماعی و فرهنگی و طبقات گوناگون مسلمین و بین گروهها و مراکز دینی متفاوتی گذرانیده که شیوه های زندگی و طرز تفکر آنان با یکدیگر مختلف و متفاوت بوده است.

۱- مرشد. و مربی روحی نویسنده و یکی از بزرگان تصوف و رهبران اصلاح و تربیت و یقین و معرفت بوده است. وی در ۱۴ ربیع الاول سال ۱۳۸۲ هـ (۱۶ اگست ۱۹۶۲ م) در لاهور در گذشت.



هر زمان که نسیم آزادی فکری از خارج جامعه‌ای که وی در آن می‌زیست وزیدن می‌گرفت در طبع حساس و اندیشه زیرک و آرام و سلیم او گونه‌ای تحرک و دگرگونی بوجود می‌آورد، ایشان در مراکز مختلف دینی و علمی هند حضور داشته و رقابت برخی از علما را در کسب مقام و مرتبت دنیوی و نیز صدور فتاوی تکفیر و تفسیق و غرور علمی آنان را و همچنین کثرت اختلاف و جدال و قیل و قال آنها را در امور دینی و دنیوی مشاهده نمودند و اشتغال و سرگرمی مدرسین در معقولات و غفلت مصلحان از اصلاح باطن و برطرف کردن امراض نفسانی و ردائل اخلاقی را نیز با چشم، رؤیت و باتمام وجود احساس می‌کرد.

علل ناکامی جنبشهای مردمی

در دوران حیات ایشان جنبش‌هایی جهت اصلاح و بیداری مسلمین شکل می‌گرفت اما بدلیل فقدان عاطفه و وجود انحطاط اخلاقی و کثرت اختلاف نظرها و غفلت از اصلاح خویش و وجود کمبود های دیگر پس از مدتی مانند طوفان برق آسا به حیات خویش پایان می‌دادند و متلاشی می‌شدند.

حضرت شیخ ناظربر این جریانها بودند و همچنانکه آغاز با شکوه این نهضت‌ها را مشاهده می‌کردند، زوال و نابودی آنها را نیز ناظر بودند. ایشان - در خلال اقامت خود در رای پور - جنبش خلافت را که بزرگترین و گسترده‌ترین جنبش سیاسی و اجتماعی هند در آن زمان بود، در حالی دید که این نهضت دوران ابتدائی خود را پشت سر گذاشته و با شکوه‌ترین ایام خود را می‌گذرانید.

شیخ عبدالقادر رائی پوری رحمته اللہ علیہ نه تنها حرکات و خط مشی جنبش خلافت را زیر نظر داشت بلکه از اسرار و برنامه‌ها و نقشه‌های پنهانی آن



نیز اطلاع حاصل می‌کرد. اما بعد از وفات شیخ الهند مولانا محمود حسن دیوبندی رحمۃ اللہ علیہ (۱) بزودی متوجه شد که این نهضت رو به زوال می‌رود و اکثر اعضاء و رهبران آن - باستثنای افراد معدودی - دچار آشفتگی فکری گردیده و رهبران آن فاقد اخلاص و تربیت و اعضاء آن فاقد اطاعت و نظم هستند و در میان عموم مردم عدم اعتماد و انقیاد و در بین مسئولین نیز عدم احساس مسؤلیت راه یافته است، شکایت مردم را در این مورد می‌شنید و احساس می‌نمود که آنان از اوضاع حاکم بر جامعه ناراضی هستند، لذا با در نظر گرفتن اوضاع و احوال به این نتیجه رسید که آشفتگی و هرج و مرج ظاهری دلیل آشفتگی درونی است، شاعر پاکستانی علامه اقبال لاهوری در یکی از اشعار به همین مطلب اشاره کرده است، آنجا که می‌گوید:

«صفِ ها کج، دلها پریشان، سجده بی ذوق و خالی از حرارت و شوق، اما جای شگفتی نیست زیرا جذب اندرون باقی نمانده و شعله قلب به خاموشی گرائیده است» مولانا رای پوری (ره) دریافته بود که یگانه عامل اضطراب و پریشانی در میان مردم، همانا ضعف رهبریت است و ضعف رهبریت نتیجه فقدان تربیت صحیح و دلسوزی رهبران است، رهبران، قلب افراد جامعه‌اند اما دل‌های خود قانندان و رهبران از راه صواب منحرف شده است و بجای ایمان و یقین و محبت و عاطفه، از حب دنیا و حب جاه مملو و سرشار گردیده است.

همچنین ایشان شاهد بودند که اهل «طریقت و مشایخ» در محل



۱ - یکی از رهبران نهضت خلافت و آزادی هند و رئیس اساتید دانشگاه دارالعلوم دیوبند بود و در آن مدرسه تدریس حدیث را به عهده داشت. حکومت انگلیس وی را در سال ۱۳۳۵ دستگیر نمود و در جزیره «مالطا» (مالت) تبعید و زندانی کرد و در سال ۱۳۳۸ آزاد شد و به هند بازگشت و در سال ۱۳۳۹ هـ رحلت نمود.



سکونت وی «پنجاب» دکانهایی برای فروش طریقت باز نموده و طریقت مانند کالاهای دیگر قیمت گذاری می شود. ولی از غذای قلب و روح و توشه معرفت و ایمان چیزی جز اسم و رسم باقی نمانده بود و در زوایا جز آنچه نفس را تغذیه و تشجیع کند و عقل حيله گر و بهانه جو را سند و بهانه ای برای ترقی در دنیا، دست دهد چیز دیگری یافت نمی شد.

بُحرانِ روحی نویسندهگان و سخنرانان

شیخ عبدالقادر رأی پوری رحمۃ اللہ علیہ فصاحت و بلاغت سخنرانان را نیز می دیدند و به انشاء و ادبیات نویسندهگان و کمال علمی آنان نیز توجه داشتند اما در بین آنها نیز به علت کمبود اخلاص، ضعف در عمل و فقدان درد و عاطفه، به ندرت نشانی از اصلاح یافت می شد، این مدت زمان - یعنی نیمه دوم قرن چهاردهم هجری قمری - دوره نبوغ و رشد خطابت و سخنرانی مذهبی در شبه قاره هند بود، اما نتوانست کاروان خواب آلود و مدهوش زندگی مردم را بیدار یا به سوی جاده مستقیم هدایت کند.

روزی شاعر بزرگ «جگر مراد آبادی» یکی از قصائد خود را پیش شیخ قرائت کرد، چون به این بیت رسید، شیخ او را تحسین نمود، زیرا با حال خطیبان و سخنرانان هند در آن زمان مطابقت زیاد داشت:

«همه گفته های خطیب درست و جملاتی شیوا دارد، اما در چشمان وی درخشندگی و گیرائی محبت، و در سیمایش نورایمان و یقین، به ویژه عشق و عاطفه دیده نمی شود.»



احیای اخلاص و اخلاق نیاز مبرم زمان و تکلیف دعوتگران

تحقیق و مطالعه گسترده در اوضاع اجتماعی و تجارب طولانی دوران زندگی، شیخ عبدالقادر رأی پوری را به این نتیجه و باور رسانید که بزرگترین عامل فساد در زوایای مختلف زندگی و ریشه های شقاوت، همانا سوء اخلاق و نبودن اخلاص است و بزرگترین وظیفه و مسؤلیت در این عصر، احیای اخلاص و اخلاق حسنه و تجدید آنها می باشد و بزرگترین وسیله، جهت دسترسی به آنها عشق و علاقه است و عامل ایجاد عشق، ذکرالله و مصاحبت و معاشرت با عارفان و بندگان صالح خدا می باشد.

اخلاص و محبت، اعمال صالح از بین رفته را احیاء نموده و در فعالیتهای اصلاحی و مجاهدتهای اسلامی روح تازه می دمد، و قوت و نشاط آنها را می افزاید و در عبادات، روحانیت، در علم نورانیت، در تعلیم و تعلم قوت و برکت، در وعظ و خطابه، تأثیر، و در دعوت و اصلاح، نیرو و مقبولیت، در تألیف و نویسندگی، تأثیر و زیبایی، در کوششهای سیاسی و انتظامی، پیروزی و بازدهی و در روابط و تعلقات، پایداری، در احزاب و گروهها، وحدت و ائتلاف و بالاخره در افراد جامعه، محبت و اخوت و ایثار از دست رفته را باز می گرداند.

خلاصه این که همه امور زندگی به حالت عادی و مسیر متعارف خویش باز می گردد و هرگونه ضعف و هرج و مرج اجتماعی بر طرف خواهد شد، و همین است مفهوم و مطلب این حدیث شریف حضرت پیامبر اکرم (ص) که می فرماید:

«الآن فی الجسد مُضغَةٌ إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ



فَسَدَ الْجَسَدُ كُلَّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^(۱)

همچنین، بدون اخلاق، هیچ زندگی فردی، متوازن و کامیاب و هیچ فعالیت اجتماعی بارور و به حال جامعه مثمر ثمر نخواهد بود، شیخ معتقد بود که مهمترین هدف نهائی این اذکار و مجاهدتها، اصلاح اخلاق و از بین بردن پستی ها و مفساد و به عبارت صحیح تر تزکیه نفس می باشد، فقط اذکار کافی نیست بلکه اصلاح اخلاق بر هر سالک و پوینده راهی لازم است، ایشان روزی به یکی از ذاکران که هنگام خشم، تعادل خود را از دست داده بود چنین فرمود:

«ذکر به تنهائی برای اصلاح نفس کافی نیست، بلکه واجب است که به اصلاح اخلاق توجه کنیم و به مشایخ روی آوریم تا ما را به طرق اصلاحی راهنمایی کنند، زیرا مقصود از بیعت با مشایخ همین است، بطور مثال، غضب و خشم یکی از امراض پلیدی هستند که در احادیث، مذمت و پستی آنها بیان شده است، اما مادام که از طریق رجوع و رابطه معنوی با شیخ، علاج و مداوا نشوند بر طرف نمی گردند»

یک بار در مورد لطایف شش گانه^(۲) و آثار و انوار آنها چنین گفت:

«معنی جریان این لطایف این نیست که قلب به حرکت درآید، یا انوار، مشاهده گردد، بلکه مقصود این است که علوم و اسرار آن منکشف و آشکار شود، مثلاً معنی لطیفه قلب این است که با خدا تعلق و رابطه داشته باشد که برای لحظه ای هم از او غافل نباشد و حب دنیا و مافیها از آن خارج گردد و معنی لطیفه نفس این است که نفس از رذایل و عادات



۱ - همانا در جسم انسان، پاره گوشتی بنام قلب وجود دارد که اصلاح و فساد آن موجب اصلاح و فساد تمام جسم می گردد.

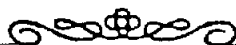
۲ - عبارتند از اعضای حساسی در جسم انسان که به نور ذکر رنگ گرفته و با کثرت آن بیدار می شوند. اهل تصوف این را کشف نموده اند و مشایخ نقشبندی به آن اهتمام خاصی داده اند.

زشت پاک باشد و به جایش عادات حسنه و صفات ستوده جایگزین شود و در آن تواضع و فروتنی پدید آید و انسان بداند که حقیرترین و کوچکترین بندگان خداست وقتی این حالت میسر گردید معلوم می شود که چند قدمی در این راه پیش رفته است و همچنین در بقیه لطائف دیدن انوار شرط نیست... و الا در اثر مجاهدت و ریاضت، این حالات برای غیر مسلمین نیز پدید می آیند».

راز پیروزی دعوتگران و مجاهدان در دوران گذشته

شیخ عبدالقادر رأی پوری رحمۃ اللہ علیہ علاوه بر تجزیه و تحلیل و آگاهی از سایر مسائل اجتماعی، قبل از هر چیز، زندگی اصحاب و یاران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را مد نظر داشت و به فداکاریهای بزرگ آنان که موجب انتشار اسلام در نصف جهان در مدت نیم قرن گردید و در اثر آن نسیم ایمان در هر مکان وزیدن گرفت، می نگریستند و حالات و سیرت این بزرگواران را بدقت مورد مطالعه و بررسی قرار می داد و همواره مجالس خویش را به یاد آنها و سخنان عطرآگین آنان معطر می کرد، همچنین اطلاع وسیعی از جنبش مجاهد کبیر امام سید احمد شهید (متوفی ۱۲۴۶ ه ق) و یاران با وفایش داشت و به آنان شوق و محبت می ورزید و می گفت، از مطالعه احوال آنها چنین نتیجه می گیرم که سید احمد شهید در این عصر اخیر، نمونه ای از سیرت صحابه کرام را در طلب رضای خدا و شوق به شهادت و دل بردن از دنیا و ایثار و فداکاری در راه حق احیاء نمودند.





تسلط و نفوذ عارفان مخلص بر دلها

شیخ نتایج دعوتی را که پرچمدار آن شیخ عبدالرحمن خان - یکی از مریدان شاه عبدالرحیم رائی پوری - بود به عینه مشاهده کرده و دیدند که چگونه دلهای مرده و سخت کوردلان در اثر استماع سخنان وی نرم می شد و چگونه بیگانگان و دشمنان را به جرگه دوستان آورده و فاسقان و بی خبران را به راه ثواب و اصلاح و تقوی هدایت و ذاکر می گردانید. از این جا پی برد که عامل اصلی این کار و راز مهم موفقیت شیخ عبدالرحمن خان همانا اخلاص و محبت و عاطفه و عشق و سوز درون وی است که در مردم اثر می گذارد.

همچنین وقایع و سرگذشت عارفان و صاحبدلانی را متذکر می شد که گفتار شان برق آسا در اعماق جان و نفوس انسانها نفوذ و تأثیر داشت و صحبت آنان اثری ثمر بخش بر دلها داشت، گاهی از عارف و عالمی بزرگ از علمای پنجاب بنام مولانا غلام رسول^(۱) یاد کرد و در مورد او چنین گفت:

او مردی بود عاشق به ذات حق، در مورد عشق رسول اشعاری دردناک و رقت آمیز سروده است، عنوان و مطلع یکی از اشعارش چنین بود: «دلا غافل مشو یکدم».

هر کس ولو یکبار در جلسه اش حضور می یافت چنان متأثر می شد که - گذشته از نمازهای فرض - نماز تهجد و نماز شبش قضا نمی شد،

۱ - وی عالمی عامل و محدثی بزرگ از شاگردان محدث کبیر «نذیر حسین دهلوی» بود و عطفش تأثیر عجیبی داشت، بنابر این حکومت انگلیس می ترسید و او را اجازه سخنرانی نمی داد و همچنین بدون اجازه آنها نمی توانست به مسافرت برود. ایشان نویسنده هم بودند در

سال ۱۲۶۶ هـ - سال نمود (نزهة الخواطر)



هندوها و مشرکان از شنیدن وعظ او تائب گشته مسلمان می شدند، باری برای طهارت بگوشه شهر رفته بود، در حالیکه سنگی را در دست داشت و گوشه ای ایستاده بود، ناگاه عده ای از زنان هندو را دید که از ده خارج شده به سوی جنگل می روند، با دیدن آنها سنگ را پرتاب کرد و با صدای بلند گفت «الاله» چون آن زنان این گفته را شنیدند بی اختیار گفتند (لااله الاالله، لااله الاالله) این کلمه را تکرار کرده به ده برگشتند و سپس مسلمان شدند.

شخصی در همسایگی مسجد سکونت داشت و همواره خاکروبه و آشغال خانه اش را به صحن مسجد می ریخت، مردم به شیخ شکایت بردند، به آنان گفت، اگر بار دیگر چنین کرد او را به من بنمایانید، چنانکه او را به شیخ نشان دادند، وی خطاب به آن شخص گفت: ای مرد! تاکی این کار را ادامه می دهی؟ با شنیدن این جمله فوراً فرود آمد و تائب شد و اسلام آورد، هیچ مشرکی در جلسه و عطرش - ولو یک بار - حضور نمی یافت مگر اینکه مسلمان می شد، به همین دلیل حکومت انگلیس به ایشان اجازه سخنرانی نمی داد.

همچنین بارها از عشق و محبت و درد و سوز شیخ محمد فاروقی - یکی از علمای پنجاب - و صحبت مؤثر و شورانگیز او سخن میگفت، باری درباره او چنین گفت:

«شیخ محمد فاروقی از عارفان و عاشقان به خدا بود، صدائی بسیار جذاب و دلنشین داشت، یک بار به یکی از روستاها تشریف برده بود، آنجا مشاهده کرد که مردم روستا همگی از خانه های خود خارج شده زیر سایه درختان نشسته اند تا به «هیرانجها»^(۱) منظومه شاعر «وارث

۱ - داستانی است عشقی، به صورت نظم که در پنجاب معروف است مانند داستان قیس

بنی در کشورهای عربی و داستان شیرین و فرهاد در ایران





شاه» گوش فرا دهند.

شیخ تا فرصت را غنیمت دانست به همراهش گفت بیا تا اندکی درین جمع بمانیم، سپس نزدیک رفت و از آنان اجازه خواست تا منظومه را خودش قرائت کند، بعد از دریافت اجازه با صدای دلنشین اشعار را خواند، مردم همه متأثر شدند و صوت دل نشین او قلوب جمعیت را بخود جذب نمود، چون زمینه را فراهم و مستعد دید شروع کرد به تلاوت قرآن و بعد از آن سخنرانی نمود و در پایان، همه اهل ده با او بیعت و معاهده نمودند» و گاهی می گفت: «دوست دارم که پرچمی در دست داشته و بر مرکبی سوار شوم و قرآن تلاوت کنم و مردم را موعظه کنم تا مرا با سنگ بزنند».

در جایی دیگر از عالم جوانی بنام مولانا احمد الدین، ذکری بمیان آورده و گفت: ایشان از هیچ قریه‌ای نمی‌گذشت مگر اینکه اهل قریه پروانه‌وار به سوی او می‌شتافتند و او را مهمانی می‌کردند و با اصرار زیاد تقریباً حدود یک ماه او را نزد خود نگاه می‌داشتند.

باری به قریه «گنگوه» رفت، اهل گنگوه که اکثراً از خویشان شیخ وی بودند چنان به ماندن او اصرار کردند که نتوانست زودتر از پانزده روز از آنجا خارج شود، هنگامیکه آنجا را ترک می‌کرد اشک از چشمان جمعیت جاری بود، یکبار در دیوبند کنفرانس بزرگی برگزار گردید، یکی از علما که در جلسه حضور داشت او را به عنوان سخنران انتخاب کرد من به ایشان گفتم او عالمی متبحر در علوم نیست چگونه او را انتخاب کردید، او چگونه می‌تواند در اجتماعی با شکوه که علمای برجسته و مشایخ نامدار شرکت دارند سخنرانی کند؟ ایشان در پاسخ گفتند، خداوند بندگانی دارد که کسی آنها را بحساب نمی‌آورد ولی خداوند از دست آنان خیرات و برکات زیادی صادر می‌کند، (چنانکه همینطور شد، سه ساعت کامل سخنرانی کرد و همه را تحت تأثیر قرار داد).



حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله تمام جنبشهای انقلابی و فعالیتهای اصلاحی را نتیجه اخلاص و حسن نیت و محبت و معنویت درونی رهبرانشان می دانست (۱) چنانکه جماعت تبلیغی و پیشرفتهای چشمگیر آن در میدان دعوت و اصلاح را نتیجه و ثمره ربانیت، اخلاص، دردمندی و فداکاری مؤسس و داعی آن یعنی مولانا محمد الیاس رحمته الله می دانست.

تقدم فرد بر جامعه و تقدم صلاح بر اصلاح

حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله بر این نکته آگاه بود که هر کس نمی تواند، بدون تزکیه، صاحب بدل و صاحب نفوذ در قلوب و اندیشه دیگران باشد و تأثیر شگفتی مانند این بزرگان داشته باشد و نیز می دانست که خدمت به دین و انجام فریضه و عظمی و ارشاد منحصر و وابسته به این کیفیات درونی و غیر اختیاری نیست، اما معتقد بود که کیان جامعه بر افراد استوار است و اصلاح اجتماعی در گرو اصلاح فردی می باشد و لازم است که قبل از «مصلح» بودن، «صالح» شد.

ایشان معتقد بودند که انسان باید به اصلاح نفس خویش مشغول باشد و خدا را بسیار یاد کند و هیچ روش و برنامه ای برای خود از جانب خویش تجویز نکند، زیرا مژبی مطلق و مرشد حقیقی - الله - هر کاری را که به اصلاح و نفع انسان باشد انجام آن را برایش آسان می گرداند و او را زامری که به نفع او نیست منصرف می کند و به عملی که موجب رضای وست مایل گردانیده و او را در انجام آن عمل مدد و یاری می نماید: «که حواجه خود روش بنده پروری داند»





یک بار در همین زمینه از او سؤال شد، چنین پاسخ داد:

به نظر من هدف اصلی و مهمترین فریضه برای هر شخص، همانا پرداختن به اصلاح نفس خویش است، انسان باید برادای فرائض و انجام واجبات و سایر عبادات کوشش مستمر و پای بندی داشته و به ذکر و یاد خدا مشغول باشد، چنانچه مشیت خداوندی بر این باشد که از او خدمتی بگیرد توجه وی را به سوی آن کار معطوف می دارد و انجام آنرا برای وی آسان می گرداند، یا به طریق الهام و یا به امر مرشد کاری به او سپرده می شود، آنگاه بر او است که در انجام آن عمل بکوشد، اما در غیر این صورت بهتر است که به عبادات و اذکار اکتفا کند، انشاء الله برای نجاتش کافی خواهد بود. بنگرید که پیامبر گرامی اسلام ﷺ در حالیکه پاک نهاد ترین انسان بود، چگونه در غار حراء به تنهایی به عبادت پروردگار مشغول می شد و با وجودی که کفر و شرک و ظلم را مشاهده می نمود تا زمانیکه از جانب پروردگار مأموریت نیافت، دعوت خود را آغاز ننمود، بعد از اینکه فرشته وحی به سوی او آمد و حکم خدا را اینچنین ابلاغ نمود که: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (آنچه به سوی تو وحی فرو فرستاده شده به مردم برسان) آنگاه غار را ترک نمود و کمر همت بست و به دعوت مردم به سوی خدای یگانه مشغول گردید، تا اینکه فریضه مهم رسالت خداوندی را بنحو احسن انجام داد.



به هر حال، نظر دیگران هر چه باشد من معتقدم که اصلاح فردی در اولویت قرار دارد و نخست باید بطور انفرادی به اصلاح نفس خویش پرداخت، خداوند خودش متکفل و آسان کننده امور خواهد بود و غرض از تبلیغ نیز در مرحله نخست، اصلاح و تزکیه نفس خویش است نه چیز دیگر.

باری دیگر نیز از نحوه ذکر و مراحل آن و استقامت در آن سخن گفت و همین مطلب را تکرار نمود.



«از او سؤال شد آیا ذکر انتهائی دارد؟ در پاسخ گفت: آری، انسان باید تا جائی به ذکر بپردازد تا روح و روانش ذاکر شود. پرسیده شد که معنی ذاکر بودن روح چیست؟ جواب داد اینکه توجه و فکرش همواره به سوی خدا باشد، اگر چه به امور دنیا مشغول است، مانند کسی که سردرد دارد، گرچه راه می‌رود یا غذا می‌خورد یا سخن می‌گوید، اما درد سر را فراموش نمی‌کند، پرسیده شد معنی استقامت چیست؟ پاسخ داد اینکه به درجه‌ای از کمال و معرفت برسد که بدون ذکر خدا هرگز آرام نگردد و چون به ذکر و یاد خدا بپردازد آرامش فکری و روحی و شادمانی قلبی خود را باز یابد.

انسان هرگاه به این مقام و منزلت رسید سراسر وجودش دعوت و تبلیغ در راه خدا خواهد بود، اما قبل از آن کوشش و مجاهده است، به این مرحله که رسید خداوند او را به سوی خدمتی که می‌خواهد توسط وی انجام بگیرد متوجه می‌گرداند، به هر نوع خدمتی که اشتیاق داشته باشد خواهد پرداخت مانند جهاد، دعوت و ارشاد، تألیف و تدریس و غیره انجام این اعمال توسط انسان گاهی به وسیله الهام و زمانی به امر مرشد و گاهی نیز طبیعت انسان خود بخود به سوی آن متوجه گردیده و بانجام آن می‌پردازد.



بعد از پرداختن به اصلاح باطن و دست یافتن به سرمایه اخلاص، خدمات و مشاغل دینی شکل و رنگی تازه بخود می‌گیرند و با قبل از دست یابی به این کیفیت تفاوت و اختلاف فاحشی پیدا می‌کنند. امام غزالی رحمته الله علیه این حقیقت را صراحتاً اظهار داشته است آنجا که می‌گوید:

«اکنون می‌دانم با اینکه برای نشر علم بازگشته‌ام ولی این بازگشت چون گذشته نیست، در آن ایام در کار نشر علمی بودم که مایه کسب جاه است و با کردار و گفتار خویش مردم را بدان می‌خواندم و نیت و قصدم جز این نبود، ولی اکنون (مردم را) به عملی می‌خوانم که مایه ترک جاه و



نا چیز پنداشتن مقام است « سپس می افزاید:
 (با ایمان یقینی و شهود قلبی می دانم که هیچ نیرو و قدرتی نیست
 مگر از جانب خدا و من نیستم که حرکت می کنم بلکه اوست که مرا
 حرکت می دهد و من عمل نمی کنم بلکه اوست که مرا می گمارد، بنابراین
 از خداوند می خواهم نخست مرا اصلاح کند بعد دیگران را بوسیله من
 اصلاح فرماید، و نخست مرا هدایت کند و حق را به من بنمایاند و توفیق
 و عنایت پیروی از آن را کرم فرماید، و باطل را چنان که باطل است به من
 بنمایاند، و مرا از آن دور بدارد) (۱)

تأثیر اخلاص و رابطه با خدا در بازدهی اجتماعی

هدف شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه از پرداختن انسان به اصلاح و تزکیه
 نفس خویش این نبود که از انجام مشاغل و خدمات دینی کناره گرفته و
 زندگی اجتماعی و فعالیت های روزمره را رها نموده و گوشه عزلت گزیند
 و بدور از مسائل دنیائی فقط به اصلاح و تزکیه نفس خویش بپردازد بلکه
 هدف وی از طرح این مسائل این بود که در عموم مردم اخلاص عمل و
 ارتباط با پروردگار و پیروی از دستورات شرع، در حد سطح دانش آنان و
 در بین خواص (مانند علما و دانشمندان، اساتید و مدرسین، سخنوران و
 سیاستمداران و نویسندگان) به میزان حساسیت تکالیف و مسؤلیت
 خطیر اجتماعی آنان و افزایش توان در مقابله با دشواریها و سرفرازی از
 آزمایش های الهی این صفات پدید آید.
 شیخ بر این مطلب آگاه بود که اخلاص و یقین و احتساب و ارتباط



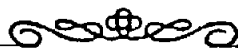
معنوی با پروردگار، روابطی بسیار قوی و زنده هستند که موجب وسعت علم و دانش و فکر و اندیشهٔ انسانها می‌شوند، و در نتیجه، کوشش‌های اندک و تلاشهای ناچیز آنان بسیار ثمر ثمر و بارور خواهد شد.

علامه اقبال لاهوری رحمۃ اللہ علیہ شاعر پارسی‌گوی شبه قاره هند در اشعار خویش به این موضوع پرداخته و خطاب به خویش چنین می‌گوید:

«ای اقبال از تربت خشک و ظاهراً بی حاصل نفس خویش ناامید مباش زیرا بسیار حاصلخیز است و نیاز به آبیاری دارد. با آبیاری اندک حاصل فراوان خواهد داد پس آن را با آن چه که دوست داری، با آب زمزم، با اشک و یا باخون آبیاری نما»

حضرت شیخ و رهبری روحی

شیخ عبدالقادر رای پوری رحمۃ اللہ علیہ هنگامی به مقام والای رهبریت معنوی و روحی جامعه رسید و مسؤلیت حساس و مهم تزکیه نفس و دعوت به اخلاص و توزیع سرمایهٔ معرفت و علم یقین و عشق و محبت به پروردگار، در بین مردم، بوی محول گردید که مدت مدیدی را به ذکر خدا سپری نموده و تمام وجود خود را در راه کسب معرفت و کمال انسانی و عشق به الله فنا ساخته و با بنده‌ای صادق و مخلصی بلند مرتبه مرتبط شده بود و بوسیلهٔ خدمت به او و استفاده از رهنمودهایش از برکات و فیوضات وی بهر مند گردیده بود، زیرا شمع از شمعی چون خود نور می‌گیرد و اخلاص و صدق نزد صادقان و مخلصان یافت می‌شوند.



تأثیر توبه و بیعت در زندگی

نتیجه این اعمال و صفات پسندیده شیخ عبدالقادر رحمته اللہ علیہ به گونه ای پدیدار گشت که پس از رحلت مرشد و مربیش، در اثر اخلاص عمل و حسن خلق و شفقت و مهربانی به هممنوع و از خود گذشتگی، مقبول عام و خاص گردید و تربیت گاه رای پور^(۱)، به سرعت تبدیل به مرکز و سرچشمه ای برای شیفتگان و مؤمنان گردید. مردم دسته دسته، پیاده و سواره به نزد وی رجوع و با او بیعت و تجدید محبت می نمودند، بسا اوقات می گفت:

این مردم که این گونه پروانه وار مراجعه می کنند در وجودشان سادگی و سرور و صداقت مشاهده می شود و قصدی جز اینکه به سوی خدا باز گردند و تائب شوند ندارند، و بدین دلیل است که من در انجام این امر متردد نیستم، شاید خداوند مرا به برکت اخلاص آنان نجات دهد و توبه مرا نیز بپذیرد.

هنگامیکه مردم با وی بیعت می نمودند، جملات زیر را به آنان تلقین می کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالشُّرُوكِ وَالْبِدْعَةِ وَمِنَ الزِّنَا وَالسَّرْفَةِ وَالْغَيْبَةِ وَالْكَذِبِ وَتَرْكِ الصَّلَاةِ وَمِنَ

۱ - قریه بزرگی است در ولایت شمالی هند که با شهر سهارن پور ۲۳ میل فاصله دارد و در جهت شمال آن واقع است.

جَمِيعَ مَا قَدَّمْتُ اَوْ اَخَّرْتُ مِنْ الْمَعَاصِي وَالسَّيِّئَاتِ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا وَ
 اَعَاهِدُكَ عَلَيَّ طَاعَتِكَ فِي جَمِيعِ اَوْامِرِكَ وَاتِّبَاعِ سُنَّتِهِ نَبِيِّكَ ﷺ اَللّٰهُمَّ تَبَّ
 عَلَيَّ وَاغْفِرْ ذُنُوبِي وَوَقِّفْنِي لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى وَ اَنْ اَتَّبِعَ نَبِيَّكَ ﷺ »

(نیست خدایی جز پروردگار یگانه و محمد ﷺ فرستاده خدا
 است، بار الها به سوی تو باز می‌گردم و از کفر و شرک و بدعت، زنا و
 دزدی، غیبت و دروغ، ترک نماز و از جمیع گناهان کوچک و بزرگی که در
 گذشته انجام داده‌ام توبه میکنم و با تو عهد و پیمان می‌بندم که از جمیع
 اوامر و احکامات اطاعت و از سنت و روش پیامبرت پیروی کنم، ای بار
 الها توبه ام را بپذیر و گناهانم را آمرزش کن و از این به بعد مرا به پیروی از
 نبی خویش و عمل بر آنچه موجب رضای تو است موفق بگردان).

بعد از اجرای معاهده به آنان تاکید می‌کرد که پای بند نماز
 جماعت باشند و از آنچه در شرع مقدس ناجائز و حرام است پرهیز
 نمایند و نیز متذکر می‌شد که لذات دنیوی مذموم و ناپایدارند و در
 آخرت چیزی جز اعمال صالح و نیکو نافع نیست و بر تسبیح و تهلیل و
 درود بر پیامبر و استغفار توصیه می‌نمود.

ما اذعا نداریم که تمامی افرادی که با شیخ بیعت می نمودند و از
 گذشته خود اظهار ندامت می‌کردند، صددرصد بر وعده خویش وفا
 نموده و برگفته خود استوار بودند و به یک باره در زندگی آنها دگرگونی و
 تحول بوجود می‌آمد، بلکه آنچه قطعاً و بی‌تردید می‌توان گفت این است
 که عده بسیار زیادی از بیعت کنندگان، این بیعت‌ها استفاده برده و از
 شرک و بدعت‌گریزان و به نماز و به عبادت و بندگی خدا روی آورده و به
 تزکیه نفس و آراستگی ایمان موفق می‌گردیدند که آمار دقیق آنان را جز





خدا کسی دیگر نمی داند.

افرادی نیز بودند که بعلت عدم آشنائی با طریقت، این شبهه در قلوب آنان بوجود می آمد که چرا شیخ بدون تحقیق و بررسی دقیق و اطلاع کامل از احوال مراجعین، تقاضای بیعت با آنان را می پذیرد، و این سؤال برای آنان بوجود می آمد که فائده این کار چیست؟ این شبهه همواره دامنگیر مصلحان و اولیاء خدا در هر مکان و زمان بوده است. مناسب می دانم در همین جا پاسخی را که شیخ بزرگ، خواجه نظام الدین دهلوی (م ۷۲۵ هـ) به شبهه ای که در قلب قاضی ضیاء الدین برنی - مورخ معروف - بوجود آمده و شیخ به فراست و نور باطن خویش دریافته بود نقل کنم:

«من هنگام بیعت زیاد نمی اندیشم و دوست ندارم احوال مردم را زیر ذره بین قرار دهم و علت این کار دو چیز می باشد، اول اینکه: من بارها بر سبیل تواتر شنیده ام که اکثر بیعت کنندگان از گناهان خویش پشیمان گشته و نماز را با جماعت ادا می کنند و به نوافل و اذکار اشتغال دارند اگر من در آغاز، شرط قرار دهم که حتماً باید در آنان حقیقت طریقت یعنی انقطاع کلی یافت شود و توبه و بیعت آنان را نپذیرم از خیر و برکتی که خداوند بوسیله بعضی از بندگان پدید می آورد محروم می مانند و علت دوم اینکه مرّبی من، بدون اینکه در خاطر من خطور کند یا از وی درخواست نمایم به من اجازه بیعت گرفتن از مردم را داد. من نیز هنگامیکه مسلمان مسکینی را می بینم که نزد من می آید و با تواضع و اشتیاق فراوان طلب بیعت می کند و می گوید که از گناهان خود توبه کرده است، بیعت او را قبول می کنم به امید آنکه در گفته اش صادق است و



بخاطر اشتیاقی که به اصلاح و دوری او از گناهان دارم. بویژه اینکه بنده از افراد معتبر شنیده‌ام که بسیاری از بیعت کنندگان به سبب بیعت، از انجام گناهان خودداری می‌کنند»

صدق این گفتار با نظری به احوال مریدان و دیدن مسکن های آنها به خوبی آشکار است، مورخ مذکور، قاضی ضیاء الدین، تصویری از تأثیر رفتار و گفتار شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه بر جامعه و نتایج بیعت در حیات و زندگی عموم مردم ترسیم نموده است که از خواندن آن به این نتیجه می‌رسیم که دست در دست بندگان خدا نهادن و خود را به مراکز هدایت و ارشاد و تربیت اسلامی وابسته نمودن تأثیرات روانی و برکات روحانی عمیق و ژرفی دارد که جز از همین راه حاصل نخواهد شد.

میعادگاه عاشقان و عارفان

مرکز تربیتی رای پور در هند از رسوم و قیود متداول کاملاً رها بود و حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه شدیداً از رقابت و هم چشمی، مواخذه و سرزنش دوری می‌جست و با بزرگان گروها و طبقات مختلف روابط دوستانه داشت، به همین دلیل مرکز رای پور مجمع مردانی از طبقات مختلف جامعه و جایگاه مکتب های مختلف فکری بود، دانشمندان، سیاستمداران، صاحبان مدارس، نویسندگان، تحصیلکرده‌ها و فارغ التحصیلان مدارس نظام جدید و قدیم و قشرهای مختلف مردم زیارتش را مغتنم می‌شمردند و با حضور در آنجا و بهره‌گیری از فیوضات شیخ، عطش روحی خود را برطرف می‌کردند و بسیاری از آنان از جمله کسانی



بودند که مدتی از عمر خویش را صرف خدمت دین و علوم دینی و اصلاح و تبلیغ و تألیف نموده و سابقه طولانی در خدمات سیاسی و اجتماعی داشتند و در محافل علمی و سیاسی هند، آوازه دانش فراوان و خطابت سحر آسا و رهبری فکری آنها طنین انداز بود و هریک از آنان به تنهایی مرجع مسلمین و مرکز محبت بودند، اما با این همه باز هم جهت تکمیل و ارتقای سطح اخلاص و اخلاق خویش به تربیت و مصاحبت شیخ کامل و طیب حاذق روحی احساس ضرورت می نمودند و همین احساس نیاز و کمبود آنها را به این مرکز روحی بزرگ سوق می داد و نزد حضرت شیخ عبدالقادر رحمته اللہ علیہ حاضر می گردانید و گویا هریک با زبان حال این شعر حافظ را ورد زبان داشت:

تو که کیمیای نظری به قلب ما کن که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی



عارفان و عشق و عاطفہ

عارفان

و عشق و عاطفه

عارفان محقق و علماء راسخ و استوار در علم و دانش، همواره در هر دور از ادوار تاریخ اسلامی، عامل ایجاد و گسترش عشق و عطف بوده و از آن دفاع کرده‌اند و بر غلو و افراط عقل و منطق و خضوع و کرنش فوق‌العاده در برابر مقدمات و اصطلاحات و بر قساوت ذل و روح چیره گشته و حیات و فعالیت و حماسه و فداکاری و لذت دین و شور و مستی ایمان را به این امت که گهگاه در فواصل زمانی تاریخ، طعمهٔ مادیت بی بند و بار و افراط عقلی و جمود عاطفی می‌گردد، بازگردانیده‌اند. در اینجا بطور نمونه از مولانا جلال‌الدین رومی که مترجم و زبان‌گویای این عارفان مخلص بوده و هست یادی می‌کنیم:



عصر قیام علیه عشق و عاطفه

در قرن هفتم هجری طوفان شدید عقلگرایی در اثر گسترش علم کلام که به صورت تنها مشغلهٔ مسلمین در قرن اخیر در آمده بود، وزیدن گرفت و این طوفان چنان فراگیر شد که کانون های گرم دلها را خاموش و سرد گردانید و اگر در نقطه ای شراره ای از عشق و عاطفه باقی مانده بود آن هم زیر انبوه خاکسترها مدفون و مغلوب گشته بود و بسیاری از مسلمین که خود سالها مشعل های فروزان عشق و حیات و زندگی سرشار از ایمان بودند به توده های انسانی افسرده و بی اراده، تغییر هویت دادند.

دعوت مولانا به عشق و عاطفه

در آن محیط بی تحرک و خاموش و ملال آور، مولانا جلال الدین رومی رحمته الله علیه ندای عشق را سر داد، در اثر این فریاد انسان ساز و نیرومند عرفانی، جهان اسلام بار دیگر از خواب غفلت بیدار شد و تجدید حیات نمود، دعوت مولانا به عشق و عاطفه و محبت، دعوتی بسیار آشکار و روشن گرانه بود، او عجایب و شگفتیهای عشق به الله را با تفصیل بیان نموده و چنین می گوید:



از محبت تلخها شیرین شود	و ز محبت مسّ ها زرّین شود
از محبت دُرد ها صافی شود	از محبت دَردها شافی شود
از محبت سجن گلشن می شود	بی محبت روضه گلخن می شود
از محبت سنگ روغن می شود	بی محبت موم آهن می شود
از محبت سقم صحت می شود	و ز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده زنده می شود وز محبت شاه بنده می شود (۱)
سپس نیروی توانگر عشق را بدین گونه بیان می دارد:
جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد
عشق جانِ طور آمد عاشقا

طور مست و خسر موسی صعقا (۲)
مولانا می گوید: عشق سرمایه جاودانی است که سلطان هفت
اقلیم را اصلاً در نظر نمی آورد و هیچ اهمیتی به آن قایل نیست، هر کس
جرعه ای از آن نوشید، دیگر هیچ شربتی برایش گوارا نخواهد بود:

با دو عالم عشق را بیگانگی است اندرو هفتادو دو دیوانگی است (۳)
عشق، شاه شاهان است، تاج و تخت شاهی و خانواده سلطنت
پیش او خاضع و پست هستند و شاهان، پسان بردگان به خدمتگزاری و
پای بوسی او افتخار کرده به فرمان او گردن می نهند:

سخت پنهان است و پیدا حیرتش جان سلطانانِ جان در حسرتش
غیر هفتاد دو ملت کیش او تخت شاهان تخته بندی پیش او (۴)
هنگامیکه مولانا به بیان این فقر جسور و عشق غیور می پردازد
شور و مستی او را فرا می گیرد و با صدای بلند فریاد می کشد که:

ملک دنیا تن پرستان را حلال ما غلام ملک عشق بی زوال (۵)
او می گوید عشق تنها بیماری است که بیمار نمی خواهد از آن شفا
یابد بلکه هنوز دعا می کند بیماری اش تداوم یابد:

جمله رنجوران شفا یابند و این رنج افزون جوید و درد و حنین



۲ - مثنوی دفتر اول

۱ - مثنوی، دفتر دوم

۴ - همان منبع دفتر سوم

۳ - مثنوی، دفتر سوم

۵ - مثنوی دفتر ششم



خوبتر زین سمّ ندیدم شربتی زین مرض خوشتر نباشد صحتی (۱)
 آری! عشق نوعی بیماری است اما آن گونه بیماری که هرکس به آن
 مبتلا شد از جمله امراض مصون می ماند، همانا عشق سلامتی و
 ندرستی روح، بلکه روح سلامتیها است:
 آن کلامت می رهند از کلام وان سقامت می جهانند از سقام
 پس سقام عشق جان صحت است رنجهایش حسرت هر راحت است (۲)

کیمیای عشق و شگفت آوریهایش

این عشق پاک و بلند مرتبه، انسان را به مقامی میرساند که طاعات
 و مجاهدات او را به آن مقام نمی رسانند و این گناه (به تعبیر کسانیکه آن را
 گناه می دانند) گناهی است که از هیچ طاعت کمتر نیست:
 زین گنه بهتر نباشد طاعتی سالها نسبت بدین دم ساعتی (۳)
 خونی که در راه عشق می ریزد بی تردید پاک و طاهر است و شهید
 عشق نیازی به غسل ندارد:
 خون، شهیدان را از آب اولی تر است

این خطا از صد صواب اولی تر است (۴)
 عاشقان دل باخته و دل سوخته از قوانین عمومی مستثنی هستند
 و نمی توان قوانین عامه را بر آنها اجرا نمود، وی برای اثبات این مطلب
 مثالی می آورد و می گوید: بر، ده و روستای ویران مالیات و عشر نیست:
 عاشقان را هر نفس سوزیدنی است بر ده ویران خراج و عشر نیست (۵)



۱ - همان منبع ۲ - مثنوی، دفتر ششم

۳ - مثنوی، دفتر ششم ۴ - مثنوی دفتر دوم

۵ - همان منبع

او تفاوت میان عشق پاک و عقل حيله گر را این گونه بیان می کند:
داند آن کونیک بخت و محرم است

زیرکی زابلیس و عشق از آدم است (۱)

شخص زیرک و چالاک بر نفس و عقل خود اعتماد می کند اما در عشق، سپردن نفس و چنگ زدن به دامان دیگری می باشد، عقل بسان شنا است که انسان گاهی بوسیله آن به ساحل می رسد و گاهی غرق می شود اما عشق، کشتی نوح است که سواران آن بیمی از غرق شدن ندارند. آری دریای زندگی موج می زند و شنا کردن در آن آسان نیست پس بهتر است که انسان به وسیله ای پناه ببرد که از غرق شدن مصون باشد، این وسیله همانا کشتی ایمان و عشق است:

زیرکی، سیاحی آمد در بحار (۲) کم رهد، غرق است او پایان کار
عشق چون کشتی بود بهر خواص کم بود آفت، بود اغلب خلاص (۳)

سپس وی حیرانی عاشقان را بر حکمت حکما برتر و بالاتر قرار داده و به رقابت در این میدان تشویق می کند زیرا حکمت، ظن و قیاس است و حیرانی مشاهده و شناخت:

زیرکی بفروش و حیرانی بخر زیرکی ظنیست و حیرانی نظر (۴)

نفوذ و قدرت معشوق بالذات عاشق برابر نیست

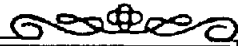
مولانا می گوید: محبوب بودن در توان هر کس نیست زیرا

- همان منبع دفتر چهارم

۲ - در بعضی نسخه ها اینگونه آمده است: زیرکی آمد سیاحت در بحار. (مترجم)

۳ - مشنوی دفتر چهارم

۲ - مشنوی دفتر چهارم



محبوبیت صفات و فضائلی دارد که نصیب هر شخص نمی شود اما هر کس می تواند بهره ای از عشق داشته باشد پس بنا براین ای خواننده عزیز اگر تاکنون نتوانسته ای که محبوب (خدا) شوی عاشق (خدا) باش و از آن بهره بجوی:

تسوکہ یوسف نیستی یعقوب باش همچو او با گریه و آشوب باش
تسوکہ شیرین نیستی فرهاد باش چون نئی لیلی تو مجنون گردفاش (۱)
سپس می افزاید لذت و رشدی که در عاشق بودن بدست می آید
در معشوق بودن کجا یافت می شود، اگر محبوبان از این سرمایه سرمدی
اطلاع بیابند فوراً از صف محبوبان خارج شده به صف عاشقان
می پیوندند:

ترک کن معشوقی و کن عاشقی ای گمان برده که خوب و فایقی (۲)

عشق آن زنده گزین کوه باقی است

اما این عشق که نور حیات و ارزش انسان است سزاوار چه کسی است؟ و با چه کسی باید عشق ورزید؟ او می گوید: سزاوار نیست که انسان به محبوب ناپایدار و فانی عشق بورزد، چون عشق، خود زنده است لذا محبوب هم باید زنده و جاویدان باشد، در اینجا مولانا به داستان حضرت ابراهیم علیه السلام استناد جسته و گفته او را تکرار می کند که گفته است: «لَأَحَبُّ الْأَئِمَّةِ»

عشق بر مرده نباشد پایدار عشق را بر حی جان افزای دار (۳)
عشق زنده در روان و در بصر هر دمی باشد زغنچه تازه تر



۱ - مثنوی دفتر اول. در بعضی نسخه ها آمده است: «چون نه ای لیلی چو مجنون کر و لاش»

۲ - مثنوی دفتر پنجم

۳ - مثنوی دفتر پنجم

عشق آن زنده گزین کو باقی است وز شراب جانفزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیاء یافتند از عشق او کار و کیا^(۱)

هین مشو نو مید!

مولانا می‌گوید: عاشق بلند پرواز، نباید از قصور خود شکوه کند و خود را حقیر و عاجز بداند به بهانه اینکه مرتبه و جایگاه معشوق بسیار بلند و بالا و از جهانیان بی نیاز است و به تعلق پردازد و بگوید: چه نسبت خاک را با عالم پاک؟!

همانا محبوب واقعی کسی است که دوست داشته باشد به او عشق بورزند و شیفتگان خود را به سوی خویش جذب کند، آری محبوب حقیقی (الله) چنین است «اللّٰهُ يَجْتَبِيْ اِلَيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَ يَهْدِيْ اِلَيْهِ مَنْ يُّيْتِبُ»^(۲) مولانا در حالیکه عاشقان را تشویق می‌کند می‌گوید:
تو مگو مارا بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست^(۳)

عشق بظاهر علت و رنج اما در باطن داروی هر مرض است

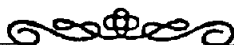
سپس در حالت سرور و مستی می‌سراید که عشق بظاهر مرضی است که علاجش بسیار مشکل است و عاشق در عذاب و رنج بسر می‌برد اما اگر انسان آن را تحمل کند و در برابر آن مقاوم باشد به معرفت

۱- همان منبع دفتر اول

۲- الله بر می‌گزیند به سوی خود هر که را بخواهد و راه می‌نماید به

سوی خویش هر که را که به سوی او بازگردد. ۳- مثنوی دفتر اول





حقیقی و ابدی خواهد رسید:

عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چون بیماری دل
عسلت عاشق زعلتها جدا است عشق اصطربلاب اسرار خدا است (۱)

باز یاد آور می شود که این بیماری گرچه به ذات خود بیماری است
اما شفای تمام امراض روحی و اخلاقی است و بیماری های که اطباء از
معالجه آن عاجز مانده و مصلحان از شفای آن امراض قطع امید کرده اند،
عشق با یک توجه می تواند آنها را برطرف کند و بیماری که از سلامتی
مأیوس شده است چون از مرض خود رهائی می یابد از فرط سرور و
شادی فریاد می کشد:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت های ما
ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما (۲)

عشق آتشی است که جز محبوب همه چیز رامی سوزاند

و این بدان علت است که عشق، آتشی است که چون شعله ور شد
جز محبوب همه چیز را می سوزاند و هیچیک از عیوب روحی مانند کبر
و خود خواهی، ترس و بزدلی، اندوه و حسد و بخل باقی نمی ماند همانا
سیل عشق، خس و خاشاک را با خود می برد و آنگونه که آتش در گیاه
خشک سرایت می کند او نیز در قلب راه می یابد:
عشق آن شعله است که چون بر فروخت

هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت



تسیغ لا در قتل غیر حق براند

در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند

ماند الا الله باقی جمله رفت

شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت (۱)

مولانا بعد از این همه تعریف و وصف عشق، می گوید: این عشق الهی دریایی است بی کرانه و داستانی دارد که پایان پذیر نیست، اگر من شرح عشق را بگویم دنیا پایان می یابد، اما عجائب عشق هنوز ناتمام می ماند زیرا دنیا غایت و نهایتی دارد در حالی که عشق، وصف آن ذات یگانه است که نمی میرد و حیات او جاویدان است:

شرح عشق ارمن بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
زانکه تاریخ قیامت را حد است حد کجا آنجا که وصف ایزد است (۲)

جهان دل

عشقی که مولانا با این شدت و حدت به آن دعوت می کند بدون قلب زنده و بهره مند از حیات و حرارت، راهی به سوی آن وجود ندارد، در عصر مولانا نیز آن طور که قبلاً اشاره کردیم عقلگرایی و روشن فکری به اوج خود رسیده و عقل از محدوده خود پا را فراتر نهاده و بر نیروهای قلبی و عاطفی غالب شده بود، فکرها هرچند روشن و منور بود اما قلبها سیاه و تاریک و فاقد حیات و حرارت و معده تنها محوری بود که آسیا سنگ حیات و زندگی دور آن میچرخید مولانا در چنین محیطی سخن از قلب و کرامت و جایگاهش در زندگی بمیان آورد و به خزائن و شگفتی هایش پرداخت و توجه مردم را از عقل به سوی قلب جلب کرد و یاد آور





شد که در جسم انسان بوستانی وجود دارد که همیشه بهار و در هر چهار فصل سرسبز و شاداب است و در این جسم کوچک او جهانی موجود است که از این جهان مادی پهناورتر است و قلعه محکمی است که از دستبرد هر دزد و راهزن محفوظ و ازگزند هرگونه دشمن مصون است:

ایمن آباد است دل ای مردمان حصن محکم موضع امن و امان
گلشن خرم به کام دوستان چشمه ها و گلستان در گلستان^(۱)

قلب منبع زندگانی و جاودانی و مرکز سرور و شادمانی است.

سپس می افزاید حیات باغهای دنیا طولانی نیست و از آفات و عوارض در امن و امان نیستند اما درخت دل دائماً سرسبز و بارور است، درختان باغهای دنیوی دیر رشد می کنند و دیر به ثمر می رسند و زود از بین می روند اما درخت دل زود رشد می کند و دیر از بین می رود:

گلشنی کز نقل روید یکدم است گلشنی کز عقل روید خرم است
گلشنی کز گل دمدم گردد تباه گلشنی کز دل دمدم وافرحتاه^(۲)

باز می گوید کسی که می کوشد تا جوانی و سلامتی او از بین نرود و آرزو دارد که همیشه جوان و نیرومند باشد آرزویش تحقق نمی یابد اما کسی که به قلبش توجه می کند و آنرا بخوبی تربیت و تغذیه می کند روح او همیشه جوان و جسم او فعال و دیدگان وی بینا و فکرش راحت و خودش شادان خواهد بود، پس اگر می خواهی که دائماً جوان و سیمایت از نورایمان درخشان باشد طالب دل شو و به تغذیه قلبت توجه کن:
دل بخر تا دائماً باشی جوان از تجلی چهره ات چون ارغوان



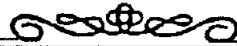
طالب دل باش تا باشی چومل تا شوی شادان و خندان همجو گل (۱)

کدام دل

می‌گوید: نباید از کلمه دل دچار اشتباه شد زیرا دل قطعه گوشتی نیست که در قفسه سینه می‌تپد و آماجگاه شهوات و مطامع قرار دارد و طعم محبت را نچشیده و معنی یقین را دریافته و از ذوق و شوق بهره‌ای ندارد و غنچه آن هرگز شکوفا نمی‌شود و شب او تاب نور آفتاب یقین و معرفت را ندارد، اینگونه دل در واقع قطعه سنگ و چوبی بیش نیست: خانه آن دل که ماند بی ضیا از شعاع آفتاب کبریا تنگ و تاریک است چون جان جهود بسینوا از ذوق سلطان و دود نی در آن دل تاب نور آفتاب نی گشاده عرصه و نی فتح باب (۲) میان این دل مرده و دل زنده هیچ وجه اشتراکی جز اشتراک لفظی و تشابه جسمی و صوری وجود ندارد، درست مانند آبی که در چشمه‌ها و نهرهای صاف و زلال جاری است آب نام دارد و همچنین آبی که در فاضلاب‌ها و لجنزارها، آلوده با خاک و گل و انواع نجاسات است نیز آب نامیده می‌شود اما اولی آبی است که رفع تشنگی می‌کند و قدرت پاک‌کنندگی دارد و دومی آبی است که هیچکس حاضر نیست قطره‌ای از آن، بر بدن یا لباسش بیفتند، عیناً همین فرق میان قلوب وجود دارد، یک قلب، قلب انبیاء و اولیاء خداوند است که بر فراز آسمانها قرار دارد و قلبی دیگر قلب انسان نماها است که نمی‌شود نام قلب بر آن اطلاق کرد بلکه دل آنها مشابه قلب است نه خود قلب و فقط در ساخت و بافت ظاهری شباهت دارد، پس وقتی که می‌گویی «من نیز قلب دارم» خوب متوجه باش که چه می‌گویی!

تو همی گویی مرا دل نیز هست دل فراز عرش باشد نی به پست





در گل تیره یقین هم آب هست لیک از آن آبت نشاید آبدست
 زانکه گر آب است مغلوب گل است پس دل خود را مگو کاین هم دل است
 آن دلی کز آسمانها برتر است آن دل ابدال یا پیغمبر است^(۱)
 لیکن مولانا بعد از این تفسیر، به تسلی خاطر خواننده می پردازد و
 نمی خواهد که دلش را بشکند و همتش را سست کند می گوید: کالای
 ناقص و معیوب تو را که هیچ خریداری آنرا به گوشه چشم هم نمی نگرد،
 خداوند به لطف و مرحمت خویش میخرد، و هیچ قلبی پیش او مردود
 نیست زیرا او قصد سود و بهره را ندارد:

کاله که هیچ خلش ننگرید

از خلافت آن کریم آنرا خرید

هیچ قلبی پیش او مردود نیست

زانکه قصدش از خریدن سود نیست^(۲)

از معده به سوی قلب

مولانا سپس به خواننده توصیه می کند، که از اسارت این قفس
 طلایی که «معده» نام دارد خود را برهاند و به سوی فضای وسیع قلب
 پرواز کند و آنجا از شگفتی ها و عجائب آفریده های خدا اطلاع حاصل
 کند و از لذت روح بهره جوید زیرا توجه به معده و ماده پرستی، حجاب
 ضخیمی است که میان تو و پروردگارت حایل شده، چون این حجاب را
 برداشتی و میان تو و پروردگارت حجابی باقی نماند آنگاه از مرز معده
 گذر نما و به سوی قلب نزدیک شو تا خدا بی پرده بر تو سلام گوید:
 معده را بگذار و سوی دل خرام



تا که بی پرده ز حق آید سلام^(۳)

جہاد و مساعی عارفان در راہ
احیای ارزش و شرافت انسان

توطئه‌ای علیه انسانیت و خود شناسی

حکومت های سلطه گر و فلسفه های نادرست و وجود ادیان تحریف شده همه از عوامل بسیار موثری بودند که موجبات افت ارزش والای انسان و کاهش شرافت او را فراهم آوردند و از یک طرف در اثر بروز جنگهای خانمان سوز و مداوم در جهان و فساد اوضاع اقتصادی و اجتماعی حاکم بر بسیاری از جوامع بشری مردم از زندگی اظهار انزجار و نفرت کرده از آینده مأیوس و ناامید گشتند و دچار احساس حقارت شده و خود را در اندیشه خود حقیر و زبون می دیدند.

و از طرفی دیگر عده ای از متصوفه عجم، ندای دعوت به فنا را سرداده و به فنایی که این جمله منقول از ادبیات تصوف، بیانگر آن است: «موتوا قبل ان تموتوا» تمسک می جستند این گروه به اندازه ای در انکار شخصیت و خود شکنی افراط کردند که اعتماد به نفس و خود شناسی



کہ اساس و شالودہ ہر نوع مبارزہ و حرکت و فعالیت ہستند یک نوع جرم اخلاقی و مانع ترقی روحی محسوب می شدند دعوتگران و نویسندگان بہ قدری مردم را بہ کسب این قبیل صفات ملکوتی و دوری از ضروریات بشری برانگیختند کہ انسان، انسانیت را برای خود مایہ شرم و لکۂ ننگی می دانست و معتقد شدہ بود کہ ترقی و سعادت وی در پرتو انقلاب و قیام علیہ انسانیت است نہ در حفظ آن و یقین نمودہ بود کہ ہر چند از انسانیت فاصلہ گرفتہ و بہ ملائک تشابہ داشتہ باشد بہ سعادت و کمال نزدیکتر می گردد.

ہمچنین - در اثر این افکار و فلسفہ ہا و انحلال جامعہ و ظلم و حکومتها - شعر و ادب نحس و نکبت باری پدید آمدہ بود کہ جہان و زندگی را با عینک سیاہ می نگریست و انسان را بہ فرار از زندگی و تحقیر انسانیت دعوت می کرد. نتیجہ طبیعی این عوامل نیرومند، اینگونہ بہ ظہور پیوست کہ عموم مردم اعتماد بنفس خود را از دست دادہ و در آن اجتماع خستہ کننده و ملال آور، انسان بہ صورت یک موجود افسردہ خاطر، شکستہ حال و سرخوردہ و مأیوس از آیندہ و سست ارادہ در آمدہ بود بہ گونه ای کہ بہ آزادی حیوانات و سلامتی و آرامش جمادات رشک می برد و برای خود ارزشی و برای انسانیت خویش شرفی قائل نبود و از آن فضای وسیعی کہ خداوند برای پرواز او مہیا ساختہ و از گنجینہ های سرشار از معنویت و قوای قاہرہ و مواہب بزرگی کہ در درون او بہ ودیعہ گذاشتہ، غافل و بی خبر بود و نمی دانست کہ او آفریدہ شدہ است تا خلیفہ رب العالمین و وصی او در این جہان پہناور باشد و او است کہ این کائنات را در اختیار او نہادہ است و سجدہ ملائکہ در مقابل اولین بشر اشارہ بہ ہمین خضوع بود زیرا فرشتگان در این کائنات بہ امر خدا تصرف می کنند و پیامهای خداوند را می رسانند پس ہنگامیکہ آنان در برابر این بشر خاکی سر تعظیم فرود می آورند بقیہ موجودات خود بخود بطریق



اولیٰ مطیع و فرمانبردار او شده‌اند.

دعوت مولانا به کسب شرافت و افتخار به انسانیّت

در چنین زمانی که جامعه بر علیه انسانیّت و شرافت انسانی شورش نموده و به مقابله با آن برخاسته بود، مولانا جلال‌الدین رومی رحمۃ اللہ علیہ با سرودن اشعار دلنشین و عرفانی خود، تفکر صحیح اسلامی را برای مردم مجسم نمود و به شرافت انسانی که در تار و پود شعر و ادب غیر اخلاقی و نکبت بار آن زمان لگد مال و مدفون شده بود، جان تازه‌ای داد و آن را دوباره زنده ساخت، مولانا با سرودن نغمه‌های دلنواز خویش نوای کرامت و فضیلت انسان را با بیان غزل‌های حماسی و عرفانی بی نظیر و با فصاحت و بلاغت تمام در جامعه سر داد و در جامعه مرده و سرد آن روزگار بار دیگر روح ایمان و عرفان را دمیده و آنرا تجدید حیات نمود، در نتیجه این مجاهده‌ها انسان به شرافت و کرامت برتر خویش آگاهی یافت و ارزش واقعی خود را شناخت مولانا با نغمه‌های پر شور «ادبیات اسلامی» را تحت تأثیر قرار داد، به گونه‌ای که شاعران دیگر از شیوه و سبک او پیروی نموده و آنرا رواج دادند و در جهان تصوف تحول و موج جدیدی ظاهر شد که سزاوار است آنرا موج «افتخار به انسانیّت» نامید. ^(۱)



۱ - چنانکه علامه اقبال می‌گوید

کاروان عشق و مستی را امیر

پیر رومی مرشد روشن ضمیر

جام جم شرمنده از آئینه‌اش

نور قرآن در میان سینه‌اش

(مترجم به نقل از کلیات اقبال)



مولانا جلال الدین، خطاب به خوانندگان شعر و شاگردان خویش چنین می‌گوید: که خداوند انسان را به شرف و افتخار «أَحْسَنَ التَّقْوِيمِ» از دیگر موجودات خویش برتر گردانیده است، آنجائی که می‌فرماید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) و این لباس فاخر برای قامت زیبا و استوار انسان آماده و ویژه او بریده و دوخته شده است، وی خوانندگان غزلیات خویش را به تفکر و تعمق در سوره (التین) فرا می‌خواند و می‌گوید:

احسن التقویم در والتین بخوان که گرامی گوهر است ای دوست جان
 احسن التقویم از فکرت برون احسن التقویم از عرشش فزون (۱)
 سپس به سوره اسراء بر می‌گردد و گفته خداوند را یاد آور می‌شود
 که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» و می‌گوید: آیا جز انسان موجودی
 دیگر مانند آسمان و زمین و کوهها و هر آنچه که در آنان وجود دارد به این
 القاب افتخار آفرین چون «كَرَّمْنَا» و «أَعْطَيْنَاكَ» مفتخر شده‌اند؟ آیا این
 موهبت و خلعت فاخر جز به انسان که در غفلت و گمراهی بسر می‌برد و
 ارزش جایگاه واقعی خود را نمی‌داند و اصل خویش را فراموش کرده، به
 موجود دیگری ارزانی گردیده است؟ هرگز!:

هیچ کرّمنا شنید این آسمان که شنید این آدمی پر غمان (۲)

تاج کرّمنا است بر فرق سرت طوق اعطیناک آویز ببرت (۳)

او می‌گوید: انسان خلاصه و عصاره این کائنات و مجموعه
 اوصاف جهان است که در جسم کوچک وی تمام خزائن جهان و
 عجائب آن مجسم است او ذره کوچکی است که خورشید در آن منعکس



می‌شود و چون او طلوع می‌کند هیچ ستاره‌ای باقی نمی‌ماند او دریایی سرشار از معنویت و لبریز از آب شیرین و گواری علم و معرفت است که در قطره‌ای پنهان شده:

آفتابی در یکی ذره نمان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

ذره ذره گردد افلاک و زمین

پیش آن خورشید چون جست از کمین (۱)

بحر علمی در نمی پنهان شده

در سه گز تن عالمی پنهان شده (۲)

انسان هدف آفرینش و محور آسیا سنگ عالم وجود و مسجود کائنات است که خداوند گردن نهادن به فرمان او را بر تمام موجودات فرض گردانیده است:

هر شرابی بنده این قد و خد جمله مستان را بود بر تو حسد

هیچ محتاج می‌گلگون نه‌ای ترک کن گل گونه تو گل گونه‌ای

علم جوئی از کتب های فسوس ذوق جوئی تو ز حلوای سبوس

خدمت بر جمله هستی مفترض جوهری چون عجز دارد با عرض (۳)

آگاهی از مقام انسانیت

مولانا به این حد از ارشاد مردم اکتفا نکرده می‌گوید: انسان مظهر صفات الهی و آینه تمام نمائی است که آیات خداوندی در او متجلی گردیده و هر چه از کمالات و محاسنی که در وجود انسان دیده می‌شود تبلور صفات خداوندی است مانند انعکاس نور ماه تابان در آب زلال: آدم اصطراب اوصاف علو است وصف آدم مظهر آیات اوست





هر چه در وی می‌نماید عکس اوست همچو عکس ماه اندر آبجوست خلق را چون آب دان صاف و زلال اندر او تابان صفات ذوالجلال علمشان و عدلشان و لطفشان چون ستاره چرخ در آب روان^(۱) مولانا پس از تعریف و شناساندن چهره واقعی انسان باز هم احساس می‌کند که حق این موضوع مهم و دقیق به طور کامل ادا نشده و آنگونه که می‌باید انسان را معرفی نکرده است اینجاست که با صراحت اعلام می‌دارد.

گر بگویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع^(۲)
 سپس این پرسش را مطرح می‌کند که آیا کسی جرأت دارد که آرزوی خریدن انسان گران قیمت را داشته باشد؟ و آیا اصولاً برای چنین انسانی سزاوار است که گوهر گران بهای وجود خود را بفروشد هر چند قیمت گزافی برای وی پیشنهاد شود؟ سپس با دلسوزی توأم با سرزنش خطاب به انسانها می‌گوید: ای انسانی که عقل و تدبیر و هوش و خرد در اختیار تو هستند حیف نیست که تو خود را به بهای اندکی بفروشی؟
 ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش

چون چینی خویش را ارزان فروش^(۳)
 سپس می‌گوید: جای چانه زدن و فرصت ارزیابی قیمت نیست، زیرا معامله واقعی انجام گرفته و اکنون نمی‌توان او را به دیگری فروخت زیرا الله یعنی همان مشتری حقیقی که از ارزش واقعی انسان کاملاً آگاه می‌باشد او را خریده است:

مشتری ما است الله اشتری
 از غم هر مشتری هین برتر آ
 مشتری جو که جویان تواست
 عالم آغاز و پایان تواست^(۴)



نیستند آدم، غلاف آدمند

در همین زمان مولانا ملاحظه می‌کند که در این دنیا انسانهایی ندگی می‌کنند که سزاوار صفت انسانیت نیستند، آنان به ظاهر شبیه انسان هستند اما از کمالات انسانی بدورند، اینان تسلیم هوای نفسانی و رده شهوت‌اند و از انسانیت جز صفات حیوانی آن مانند خوردن و شامیدن و خوابیدن و کسب لذت دنیوی و شهوت رانی چیز دیگری می‌دانند لذا با صراحت کامل می‌گوید:

این نه مردانند اینها صورت اند مرده نان اند و کشته شهوت‌اند

در تلاش و جستجوی انسان واقعی

در عصری که مولانا می‌زیست مانند عصرهای دیگر، وجود انسان حقیقی نادر و کمیاب و در حکم عنقا و کبریت^(۱) احمر قرار گرفته بود، موم انسانها، درنده صفت و بد خو بودند، مولانا از آن انسانهای حیوان سفت بستوه آمده و بدنبال انسان واقعی می‌گشت او این تلاش خویش را در دیوان شعرش به صورت داستانی لطیف بیان کرده و می‌گوید:

ی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است

بن هرمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزو است

سفتند یافت می نشود جسته‌ایم ما

گفت آنک یافت می نشود آنم آرزو است^(۲)



- گوگرد سرخ، کنایه از کم یابی و نایابی است. (مترجم)

- دیوان کبیر یا کلیات شمس



مقام انسانیت در مکتوبات حضرت مخدوم الملک بهاری رحمۃ اللہ علیہ (۱)

پیرامون شناخت ارزش و مقام انسانیت، حکیم سنائی، خواجہ فریدالدین عطار نیشابوری و مولانا رومی، مطالب بسیار مبسوطی بنظر آورده‌اند اما در زمینهٔ نثر، نوشته‌ای دلپذیرتر و گویاتر از مکتوبات حضرت مخدوم الملک بهاری رحمۃ اللہ علیہ از نظر نگاشته است، با مطالعهٔ نوشته‌های ایشان در دل انسان، اعتماد به نفس، جرأت و همت، امید و رجاء و آرزوی نیل به کمالات عالی و اهداف نهائی - که در توان بشر می‌باشد پدید آمده و یأس و ناامیدی، بی‌اعتمادی و سرخوردگی، افسردگی و احساس حقارت که زائیدهٔ «خود شکنی» و «خود فراموشی» بعضی از مبلغان و داعیان کوتاه نظر می‌باشد، زائل شده و از بین خواهد رفت.

در عصر مولانا مخدوم الملک بهاری رحمۃ اللہ علیہ در اثر رواج افکار غلط، در نظر بسیاری از مردم، انسانیت مایهٔ ننگ و عار و عیبی فطری و اصلاح ناپذیر و کسب فضائل انسانی گناهی نابخشودنی محسوب می‌شد و از همه سو این ندا می‌رسید که: «وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ» (= ای انسان، وجود تو گناهی است که با هیچ گناهی قابل برابری نیست)

از جانب کوتاه اندیشان در بین مردم چنین تلقین و تبلیغ می‌شد که بزرگترین مانع و سد راه ترقی انسان همانا خود انسانیت است که برای از بین بردن آن باید کوشید. بنابراین بجای آنیکه انسان خود را مسجود و محسود ملائک بداند، خود بر فرشتگان رشک می‌برد و از فطرت «ناسوتی» و خصائص انسانیت، منحرف شده و می‌خواست که در وجودش صفات ملکوتی پیدا گردیده و از فرشتگان تقلید کند. در چنین



فضائی آکنده از تاریکی بود که شیخ شرف الدین یحیی منیری رحمۃ اللہ علیہ (۱) صدایی نامأنوس با تفکر موجود جامعه آن زمان سرداد و ارزش والای انسانیت و محبوبیت و جایگاه بلند انسان و خلیفه خدا بودن او را در جهان با بیان شیوا و حرارتی وصف ناپذیر اعلام کرد و این موضوع را در مکتوبات خود بارها تکرار کرده با شیوه های گوناگون بیان نمود، اگر تمامی نوشته های شیخ منیری رحمۃ اللہ علیہ یکجا گرد آوری شوند مجموعه ادبی بسیار نفیس و با ارزشی در بیان مقام انسانیت تهیه خواهد شد که با مطالعه آن دل انسان سرشار از آرزوهای انسانی و تن مرده و قلب افسرده او روح تازه زندگی و حیات دمیده می شود و بشر به انسانیت خویش افتخار و مباهات خواهد نمود.

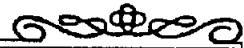
نظر خاص خالق

شیخ منیری رحمۃ اللہ علیہ در یکی از نوشته های خود می نویسد که موجودات و مخلوقات بسیار بودند و هر یکی از دیگری گوی سبقت می برد ولی خلعت فاخره محبوبیت و خلافت، فقط بر قامت ضعیف و استوار انسان راست آمد، بی تردید انسان همانند ملائکه معصوم نیست و از وی گناه و خطا سر میزند اما نظر لطف و عنایت خاص خالق برای رفع هرگونه خطا و نقص کافی و همانند پاره سنگی است که در هر یک از کفه های ترازو قرار گیرد آن کفه سنگینی می کند. او می نویسد:

«موجودات بسیار بودند و مصنوعات بیشمار، لیکن با هیچ



۱ - وی یکی از عارفان نامدار هند بود، نامش احمد، لقبش شرف الدین معروف بمخدوم الملک و نام پدرش یحیی بود. از خاندان هاشمی، قریشی است نسبش به زبیر بن عبدالمطلب می رسد. اجداد وی از حلب به هند هجرت نموده اند. (مترجم)



موجودی این کار نبود که با آب و گل، چون رب العزت خواست که نقطه خاک را لباس وجود پوشاند و بر سریر خلافت بنشانند ملائکه ملکوت گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» لطف قدیم جواب داد «لَيْسَ فِي الْحُبِّ مَشْوَرَةٌ» عشق و تدبیر به هم جمع نشوند، تسبیح و تحلیل شمارا چه خطر اگر قبول ما نبود و ایشان را از گناه چه ضرر چون ساقی لطف ما، قدح عفو، در دست ایشان نهد «فَأَوْلَيْكَ يُبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» بلی شما، راست روید و ایشان هرگونه روند، لیکن چون ایشان را خواستیم بساط رحمت گستریم اگر بر جبین خطی از معصیت پدید آید محبت ما آنرا به لطف بردارد، شما آن می بینید که سروکار ایشان با ماست در معاملات، آن نمی بینید که سروکار ما با ایشان است در محبت، چنانکه شاعر گفته است:
و اذا الحبيب اتى بذنب واحد

جاءت محاسنه بألف شفيح (۱)

محبت از ویژگیهای بارز انسان

در مکتوبی دیگر محبوبیت، این صفت ویژه انسان را یاد آور شده

و چنین می نویسد:

«مخلوقات دیگر را با محبت کار نبود که همت بلند نداشتند، آن کار ملائکه که راست بینی از آن است که به ایشان حدیث محبت نرفته است و این زیر و زبری که در راه آدمیان می بینی از آن است که به ایشان حدیث محبت رفت که «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» پس هر که را شمه ای محبت بمشام او رسیده است گو دل از سلامت بردارد و خود را وداع کند که
«الْمُحِبَّةُ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ» بیت:



۱ - مکتوبات فارسی، نسخه خطی، مکتوب ۳۸ - ترجمه شعر: چون از محبوب یک گناه سرزند نیکی های او هزار شفیح و سفارش کننده آماده می کنند.

عشق تو مرا چنین خراباتی کرد

ورنه سلامت و به سامان بودم
چون نوبت در دولت آدم درآمد جوشی و خروشی در مملکت
افتاد گفتند چه افتاد که چندین هزار سال تسبیح و تهلیل ما را بیاد بردند و
آدم خاکی را برکشیدند و بر ما گزیدند، ندا شنیدند که شما به صورت
خاک منگرید، بدان ودیعت پاک نگرید که، «يُجِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» آتش
محبت در دل‌های ایشان زده است. (۱)

در مکتوبی دیگر این ویژگی را این گونه بیان می‌دارد:

«خدا عزوجل را هشتاد هزار عالم است این جمله از این حدیث
فارغاند و حظی و نصیبی ندارند الا آدمی که این کرامت به هیچ نوع از
انواع موجودات دیگر را ندادند ازین جاست که گفت آنکه گفت:
پناه بلندی و پستی توئی

همه نیستند آنچه هستی توئی» (۲)

حاصل وجود

در مکتوبی دیگر این بهره و عزت مخلوق خاکی را ذکر کرده
می‌گوید: انسان هدف نظام آفرینش می‌باشد و شرف محبوبیت فقط برای
او حاصل است:

«ای برادر دولت آب و خاک نه اندک است و کار آدم و آدمیان نه
مختصر، عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و زمین همه به طفیل اوست،
استاد ابوعلی وقاف رحمته الله علیه گفت: آدم را خلیفه گفت و خلیل را «اتَّخَذَ اللهُ
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» گفت و موسی را «وَأَصْطَفَيْنَاكَ لِنُنْفِيسَ» گفت و ما را





«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» گفت. گفته اند اگر این حدیث را با دلها مناسبت نبودى
دل، خود دل نبودى و اگر خورشید محبت بر جانهای آدم و آدمیان نتافتى
کار آدم چون موجودات دیگر بودى»^(۱)

سعادت و خوشبختی خاک

جایی دیگر سعادت و ارزش آب و گل را ذکر کرده می نویسد که
شهباز محبت جز از سینه آدم آشیانه ای برای خود نیافت، از بلندی
آسمان و وسعت عرش و کرسی گذشت و دل عاشق را نشیمن خود قرار
داد. می نویسد:

آب و خاک را اندک مشمار، هرچه دارد آب و خاک داد، هرچه
آمده است با آب و خاک آمده است و دیگر همه نقش بر دیوارند،
آورده اند که چون شهباز محبت از آشیانه عزت بپرید به عرش رسید
عظمت دید، درگذشت، به کرسی رسید وسعت دید، درگذشت، به
آسمان رسید رفعت دید، درگذشت، به خاک رسید محنت دید، فرود
آمد.^(۲)



شیخ الاسلام ابن تیمیہ عارف و
محقق بزرگ اسلامی

ابعاد تازه و زوایای ناشناخته شخصیت ابن تیمیه رحمۃ اللہ علیہ (۱)

بسیاری از مردم که شرح حال شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمۃ اللہ علیہ را مطالعه نموده‌اند وی را صرفاً به عنوان یک سخنور و مناظر، محدث و فقیه می‌شناسند، همچنین کسانی که مقالات علمی و تألیفات و مناظرات شیخ را مطالعه می‌کنند در ذهن خویش چنین برداشتی دارند که ایشان تنها یک فرد نابغه، هوشیار، دانشمند، مناظری چیره دست و یک عالم در علوم ظاهر می‌باشد و چیزی بالاتر از این در مورد ایشان نمی‌توانند تصور کنند. یکی از شاگردان ارشد شیخ الاسلام، بنام حافظ ابن قیم، با نوشتن شرحی بر کتاب منازل السائرین تألیف شیخ الاسلام هروی تحت عنوان

۱ - این فصل از کتاب تاریخ دعوت و اصلاح جلد دوم ترجمه مولوی ابراهیم دامنی، اثر همین نویسنده نقل شده است با اندک تصرف و عناوین اضافی.



مدارج السالکین، به شرح جنبه های معنوی و باطنی شخصیت استاد محبوب خویش پرداخته و اثبات نموده که هردو از عارفان حقیقی به خدا و صاحبان ذوق بوده و از عرفان والائی برخوردارند، کسانیکه به بررسی ابعاد شخصیت شیخ الاسلام از طریق مطالعه کتب مورخین و نوشته های بیوگرافی نویسان دیگر پرداخته‌اند و یا زندگی وی را با رفتار پیروان و مریدان اخیر شیخ مقایسه نموده‌اند نتوانسته‌اند به درک عمیق شخصیت عرفانی ابن تیمیه رحمته الله علیه دست یابند و چنین می‌پندارند که ایشان جایگاهی برتر از یک محدث خشک و عالمی سطحی و ظاهر بین ندارند، اما همچنانکه اشاره شد حافظ ابن قیم جوزی در کتاب مدارج السالکین به بیان جنبه های عرفانی احوال و اقوال وی پرداخته است، همچنین علامه ذهبی و بسیاری از علما نمونه های بارزی از اخلاق و حسنات، عادات و رفتار و اعمال شایسته شیخ الاسلام را بیان داشته‌اند.

هر شخص منصف و واقع بین با مطالعه آثار آنها به این نتیجه می‌رسد که ابن تیمیه رحمته الله علیه از جمله عارفان و مردان خدا در بین امت اسلامی بشمار می‌آید. و خواهد دانست که ایشان به درجه‌ای از سلوک و عرفان رسیده بودند که برای دست یابی به آنها می‌بایست سالها ریاضت کشید و مدتها با ائمه فن سلوک مجالست و همنشینی نموده و مداوم به ذکر و مراقبه پرداخت، شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه دارای مرتبتی بود که باصطلاح متأخرین صوفیه «نسبت مع الله» نامیده می‌شود، بنابراین درمی‌یابیم که ابن تیمیه رحمته الله علیه قبل از اینکه یک دانشمند، سخنور، محدث و عالم محض باشد، یک عارف بالله و از مردان وارسته روزگار خویش بود.

«ذَالِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»



تدابیر گوناگون برای حصول به هدفی واحد

صاحب نظران و اصحاب دانش و بصیرت به این حقیقت مسلم واقف و آگاه هستند که ذوق و معرفت، ایمان راستین و فنا در شریعت از جمله اهداف اصلی و واقعی هستند که برای نیل به این مقاصد، تدابیر و وسائل متعدد و گوناگونی را می‌توان مورد استفاده قرار داد. محققین، دستیابی به هدفها را تنها از یک راه و استفاده از یک وسیله، منحصر و الزامی نمی‌دانند بلکه بسیاری از دانشمندان گفته‌اند - و البته این بیان آنها بی‌مناسبت نیست - که «طُرُقُ الْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (راههای پیوستن به خدا به تعداد نفسهای خلایق است).

در آغاز تاریخ دعوت اسلامی، مؤثرترین و نیرومندترین وسیله برای این هدف، مجالست و حضور در محضر جناب رسول الله ﷺ و استفاده از سخنان گهربار آن حضرت بود، پس از محرومیت از وجود این نعمت عظیم الهی، اطباء روحی امت و خلفاء نبوت هر یک در عهد و عصر خویش اندیشه‌ها و تدابیر گوناگونی را برای نزدیکی مردم بخدا بکار می‌بردند. نهایتاً بنا به دلایل گوناگون و عوامل متعدد، بر موضوع همنشینی و کثرت ذکر الله تأکید گردید. یکی از روش‌های شایسته و برگزیده و مدون، شیوه‌ای است که بنام تصوف و سلوک معروف گردیده است. اما هیچ‌کس نمی‌تواند این مطلب را انکار کند که راه رسیدن به این اهداف و مقاصد بر این تدابیر و اسباب محدود و منحصر نمی‌باشد. زیرا ایمان و امید ثواب، محاسبه نفس، تلاش و پیروی از سنت، تداوم و سرگرمی در درس و تدریس و نشر کتب حدیث و سیره رسول با محبت و عظمت، کثرت دعا و انجام نوافل، استمرار درود بر پیامبر ﷺ، خدمت به خلق و جهاد، امر بمعروف و نهی از منکر و دعوت و تبلیغ در راه دین هریک از اینها (به استثنای انتخاب و موهبت





خداوندی که بعضی ها از آن برخوردارند) هرگاه با اهمیّت و مداومت و نیت درست و امید ثواب انجام گیرد می تواند وسیله و عامل مهمی برای نزدیکی و ایجاد رابطه با خدا باشد^(۱)، وسایل هرچند متعدد باشند هدف و مقصود یکی است، از مجموع حالات شیخ الاسلام به وضوح پیداست که ایشان به این مقصود نایل گردیده و دارای این مقام بودند.

کدام انسان به درجه کمال و ولایت رسیده است

با مشاهده حالات روحی و فکری، اخلاق و عادات و کیفیات رفتار اجتماعی یک فرد می توان به این نتیجه رسید که او از عارفین، محققین، مقبولین و کاملین نزد الله بوده است برای این امر ترازو و پیمانهای ظاهری و دلیلی منطقی وجود ندارد بلکه بر اثر مطالعه حالات اهل الله و عارفین و مجالست و همنشینی با آنها هر فرد سلیم الفطرت و دارای ذوق صحیح به این درک و فهم و مقام می رسد که بتواند در این مورد به داوری و اظهار نظر بپردازد اما در عین حال برخی از احوال و علائم موجود از رفتار و اندیشه هر فرد چنین اند که از آنها می توان پی برد که فرد مورد نظر در مقام دینی و فکری خویش از درجه عامه مردم بالاتر و از کیفیات درست دین، اذواق و اخلاق مردان خدا بهره مند است بطور مثال کیفیت خاصی در ذوق عبودیت و انابت و شور و شوق عبادت، تضرع و زاری در نیایش، تحقیر و دوری از لذائذ دنیا، سخاوت و ایثار، فروتنی و خود شناسی، آرامش و وقار، سرور و شوق، پیروی کامل از



۱ - برای تفصیل بیشتر ملاحظه گردد «صراط مستقیم» ملفوظات سید احمد شهید. جمع و

ترتیب از مولانا اسماعیل شهید و مولانا عبدالحق، بخصوص قسمت سلوک راه نبوت.

سنت نبوی محبوبیت در دل صالحان، گواهی و تائیدیه علماء (حق) وقت، متدین بودن پیروان و دوستان او، حسن اخلاق و غیره، البته ما در این مقام نیستیم که در مورد شیخ الاسلام داوری کرده نظری بدهیم بهتر است گواهی ها و تأثرات مورخین و معاصرین ایشان را نقل کنیم:

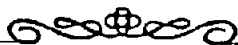
ذوق عبودیت و انابت

کیفیت صحیح ذوق بندگی و توجه به خدا دلیل آشکار این امر است که باطن فرد، مملو از یقین به الله و با یاد عظمت و بزرگی او سرشار است و قلب او از مشاهده عجز و ناتوانی خویش و توانایی و جلال مالک الملک پر نور است، زمانی که باطن تحت تأثیر این کیفیت قرار می گیرد آثار و علائم آن از سخنان و اعمال فرد آشکار می گردد، البته حقیقت با تصنع و ظاهر سازی از زمین تا آسمان فرق دارد و آگاهی از این دوگانگی و ظاهر فریبی از نظر صاحب نظران و دارندگان و جدان بیدار پنهان نیست، بقول شاعر عرب^(۱):

«لیس التکحل فی العینین کالکحل»

از بررسی وقایع دوران زندگانی ابن تیمیه رحمته الله چنین بر می آید که ایشان دارای مقام یقین و مشاهده بودند و این امر در ایشان کیفیت نیاز و زاری، بندگی و توجه به سوی خدا را بوجود آورده بود. در صفحات گذشته همین کتاب^(۲) توضیح داده شد که هرگاه شیخ الاسلام رحمته الله در مورد مسأله ای دچار اشکال می شد یا در فهم مطلب آیه ای از آیات کلام الله به مشکل بر می خورد به سوی مسجدی در حاشیه شهر پناه می برد و تا دیر سر بسجده گذاشته می گفت:





«یا معلم ابراهیم فهمنی» (ای معلم ابراهیم علیه السلام مرا تفهیم کن)

علامه ذهبی می گوید:

«من در گریه وزاری و استمداد از خداوند و توجه به او، نظیر

ابن تیمیه رحمته الله علیه را ندیده‌ام»

همچنین خود ابن تیمیه رحمته الله علیه می گوید: «هرگاه با مشکلی بر

می خورم یا در مورد مسأله‌ای دچار تردید می شوم و یا در درک موضوعی

ناتوان می شوم یک هزار بار یا کم و بیش استغفار می کنم تا اینکه شرح

صدر پیدا میکنم و آن اشکال و دشواری من رفع می شود»

در این کیفیت، هیچگونه تجمع، بازار و شلوغی و غیره مانع

نمی گردید چنانکه می گوید:

«برای این امر هیچ چیز مانع نیست، اگر در بازار باشم یا در مسجد

و اگر در کوچه و خیابان باشم یا در مدرسه، چیزی مانع استغفار من

نمی شود و من آن را دامه می دهم تا بمنظورم برسم»

زمانیکه این یقین و ذوق بندگی در وجود انسان پیدا می شود و در

باطن فرد ریشه می دواند آنگاه انسان عجز و نیاز، تهی دستی و ضعف

خویشتن را چنان احساس می کنند که ناخود آگاه کاسه گدائی را بدست

گرفته و به درگاه خالق بی نیاز دست نیاز را دراز می کند و تصدق الهی و

رحمت خداوند را در خواست می کند و از بن هر موی او این صدا شنیده

می شود:



مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو
 دست بگشا جانب زنبیل ما آفرین بر دست و بر بازوی تو
 از احوال ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ چنین برمی آید که ایشان این سرمایه فقر و
 اعزاز بخواری انداختن خویش را دارا بودند، ابن قیم می گوید من شیخ
 الاسلام را در این مورد در وضعی دیدم که احدی این وضع را ندارد،
 می گفت: نه چیزی دارم و نه در وجودم چیزی هست و اکثر این شعر را
 می خواند:

انا المکدی انا المکدی و هكذا کان ابی و جدی
 (گدایم، گدایم من، پدر و جدم (وکل نیاکانم) نیز گدای در گهت
 بوده اند)

شور و شوق عبادت و نیایش

شور و شوق عبادت و دلبستگی کامل به آن، تا زمانی که انسان لذت
 و شیرینی حقیقی آنرا درک نکرده و نچشیده باشد و عبادت، درمان درد و
 غذای قلب و نیروی روحی او قرار نگرفته و با درجات «جعلت قره عینی
 فی الصلاة» و «ارحنا یا بلال» مناسبت و یا انس پیدا نکرده باشد پدید
 نمی آید.

هم عصران ابن تیمیہ و آگاهان بر احوالش گواهی می دهند که
 ایشان از این بخت و سعادت، سهم بسزائی داشته اند و ذوق خاصی در
 خلوت و مناجات و در انجام نوافل و عبادات داشته اند و پرداختن وی به
 این موارد در درجه بسیار بالائی بوده است.



در کتاب «الکواکب الدریة» در خصوص حالات شیخ الاسلام چنین آمده است:

«شب هنگام بخلوت می رفت و به مناجات پروردگار می شتافت و تمام شب را به زاری و تضرع و تلاوت قرآن می گذرانید، شب و روز در نوافل و عبادات گوناگون سرگرم بود، هرگاه نماز را آغاز می کرد شانه ها و دیگر اعضای بدنش بلرزه در می آمد حتی لرزه اش به چپ و راست احساس می شد»

نیرو و نشاط درونی و باطنی این گونه اهل دل و اهل ذوق با ذکر و عبادت برقرار می ماند و اگر در آن خللی وارد شود احساس خستگی و گرسنگی باطنی می کنند و خلاء فکری به آنها دست می دهد. ابن قیم می نویسد:

«ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ بعد از ادای نماز فجر در جای نمازش می نشست و تا هنگامیکه خورشید بخوبی بالا می آمد به اوراد و اذکار مشغول بود اگر کسی علت این کار را می پرسید، می گفت این صبحانه من است اگر این صبحانه را نخورم قوایم ضعیف می شود»^(۱)

بعد از کسب این ذوق و اهتمام است که الله به انسان استقامت نصیب می فرماید و در اثر آن ذکر و عبادت و انجام فرائض و اوراد طبیعت ثانوی قرار می گیرند. ذہبی می نویسد:

«ایشان اوراد و اذکاری داشتند که در هر حال با سکون و خاطر جمعی انجام می دادند»^(۲)



۱ - هذه غدوتي لو لم اتعد هذه الغدوة سقطت قواي (الرد الوافر ص ۳۶)

۲ - مدرک قبل ص ۱۸

دوری و تنفر از مظاهر دنیا

پدید آمدن کیفیت واقعی و راستین زهد و دوری و تنفر از مظاهر نریبنده این دنیا تا زمانی ناممکن است که حقیقت دنیا آشکار و مطالب **إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرُ** و «مَاعِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» در دل استوار و پا رجا نماند.

مسلم است که رسیدن بدین کمالات بدون یقین راسخ و عرفان مسیحیح و بدون ارتباط قوی با خدا تحقق نمی یابد، معاصران شیخ اسلام دوری از دنیا و فقر اختیاری ایشان را بارها بیان داشته و یاد آوری موده اند از علماء معاصر و همکلاس ایشان شیخ علم الدین البرزالی (متوفی ۷۳۸ هـ) می گوید: «شیخ ابن تیمیه رحمته الله از آغاز تا پایان زندگی بر یک روش استوار ماندند و پیوسته فقر را بر توانگری ترجیح می دادند، از نیا بقدر نیاز و ضرورت بهره می گرفت، چیزی که بدستش می رسید همه ا تصدق می نمود»

برای هر انسانی که این حالت پیدا شود و حق تعالی او را از سرمایه عاودانی توانگری دل بهره مند سازد سلطنت این دنیا و شکوه کاخهای سری و قیصر در نظر او بی ارزش و پوچ جلوه می نماید و توجه بسوی ها را برای خود گناه و نوعی ناسپاسی از نعمتهای الهی میدانند و در عالم ور و مستی عشق به الله چنین می سرایند:

ن دلق خود بافسر شاهان نمی دهم

من فقر خود بملک سلیمان نمیدهم

رنج فقر در دل گنجی که یافتم

این رنج را براحه شاهان نمی دهم

ناآگاهان از مقام والای تعلق با خدا و پرهیز از مظاهر دنیوی چه نسبت به این افراد وارسته به دیده سوء نگریسته و چنین می پندارند





که اینها سلطنت را با نگاه حرص و آز می بینند، در صورتیکه بر عکس افراد با تقوی و خدا جوی بر بیخبری ناآگاهان تأسف می خورند و این سؤال را مطرح می نمایند که مگر می شود با داشتن آن همه ثروت جاودانی، به مظاهر این دنیای فانی دل بست و نگاهی از سر حرص و طمع انداخت؟

آری حالات ابن تیمیه رحمته الله به همین کیفیت بود، روزی ملک الناصر، پادشاه آن زمان به ایشان چنین گفت: شنیده ام در میان مردم نفوذ پیدا کرده ای و خیال تصرف سلطنت را در سر می پرورانی؟ شیخ به اطمینان کامل با بانگ بلند با صدایی که همه حاضرین جلسه بشنوند چنین پاسخ داد: «أنا أفعَلُ ذَالِك؟ وَاللَّهِ إِنَّ مُلْكَكَ وَ مُلْكَ الْمُغْلِ لَا يَسَاوِي عِنْدِي فَلَسَا» (آیا ممکن است چنین بکنم؟! بخدا سوگند سلطنت تو و شاهان مغول پیش من به پشیزی نمی ارزد)^(۱)

سخاوت و ایثار

یکی از صفات ویژه مردان خدا و وارثان اخلاق نبوی «سخاوت و ایثار» است، ابن قیم در کتاب «زاد المعاد» در بخش تفسیر سوره «الم نشرح» نوشته است که ثمره شرح صدر و نتیجه ایمان و یقین، سخاوت و ایثار است بنا براین هرکس از این سرمایه و گنج بهره ای برد سخاوت و فدا کاری شعار او خواهد بود معاصرین و دوستان شیخ الاسلام بینهایت مداح و ثنا خوان سخاوت ایشان بودند. در کتاب «الکواکب الدرية» چنین آمده است: «وَهُوَ أَحَدُ الْأَجْوَادِ الْأَسْحِيَاءِ الَّذِينَ يُضْرَبُ لَهُمُ الْمَثَلُ» (ایشان از کسانی هستند که در جود و سخاء، ضرب المثل قرار



گرفته اند) (۱)

حافظ ابن فضل الله العمری که معاصر شیخ الاسلام بوده است جود و سخاوت وی را چنین تعریف می کند:

«تودهای طلا و نقره، اسبهای اصیل، دامها، ثمرات مزارع نزد وی آورده می شد ایشان همه را بدیگران می بخشیدند یا به نزد کسی امانت می گذاشتند تا هنگام درخواست نیازمندی از او گرفته به فقیر بدهند و سخاوت ایشان بحدی رسیده بود که اگر برای بخشش چیز دیگری در اختیار نداشتند بعضی از لباسهای تن خود را به بینوایان می داد» (۲).

فردی دیگر در مورد سخاوت وی می گوید: «وَكَانَ يَتَفَضَّلُ مِنْ قُوَّةِ الرِّغِيفِ وَ الرِّغِيفِينِ فَيُؤْتِرُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِهِ» (از غذای خویش نانی دو نان در آورده جدا می کرد و دیگران را بر خود ترجیح می داد) (۳)

یکی از حساسترین درجات ایثار این است که فرد نه تنها با دشمنان، رقیبان و بدخواهان خویش با سعه صدر، عفو و احسان و خیر خواهی برخورد کند، بلکه از آنهم فرار تر رفته از دعای خیر خویش نیز آنها را بهره مند سازد، این درجه از انسانیت به کسانی می رسد که از خودخواهی و خود پرستی دوری جسته و اندیشه آنان خیلی بالاتر از این باشد، بارانهای رحمت و انعام های الهی، آرامش قلبی و سرور باطنی پیوسته زمین دل آنان را سیراب کند، آنها این همه دشمنی ها را هیچ و همانند پرکاهی می شمارند و پیوسته در راه خیر خواهی، رحم و شفقت در دلشان برای دشمنان و بدخواهان موج می زند.

قبلاً بیان گردید که در سال ۷۰۹ هـ هنگامیکه شیخ ابن تیمیه رحمته الله بار

۱ - همان منبع ص ۱۵۸

۲ - و كان يتصدق حتى اذا لم يجد شيئاً نزع ثيابه فيصل به الفقراء (همان منبع ص ۱۵۷)

۳ - الكواكب الدرية ص ۱۵۷



دوم از زندان آزاد گردید پادشاه وقت می خواست بطور پنهانی از ایشان جهت از بین بردن قضات و علمائی که فتوای عزل سلطان را صادر نموده و از «جاشنگیر» حمایت کرده بودند فتوائی بگیرند و سلطان برای تحریک وی چنین نیز گفته بود که آنها علیه شما (ابن تیمیه) نیز فتوا داده‌اند و جهت آزار و شکنجه شما فعالیت زیادی انجام می دهند، ابن تیمیه رحمته الله قاطعانه و با صراحت عمل آنها را تقدیر و تحسین کرد و به سلطان نسبت به احترام آنان تأکید و سفارش نموده و وی را از اعدام علما بر حذر داشت و منصرف گردانید و از سرسختترین رقیب او قاضی ابن مخلوف این گفته نقل شده است که: «ما چنین عالمی با ظرفیت و وسعت قلبی همانند ابن تیمیه رحمته الله تا حال ندیده ایم، ما دولت را علیه او تحریک کردیم اما زمانی که او قدرت یافت همه ما را مورد عفو و گذشت قرار داد و حتی مدافع و حامی ما گردید»

شاگرد ارشد و همنشین همیشگی ایشان حافظ ابن قیم می فرماید: ایشان پیوسته برای دشمنان خویش دعای خیر می کرد و من هرگز ندیدم که وی برای احدی از آنان دعای بد بکند، من روزی خبر مرگ سرسخت ترین رقیب شیخ که در دشمنی، ایذاء و آزار وی از همه بالاتر بود به ایشان رسانیدم، مرا از این بابت ملامت و سرزنش کرد و از من روی گردانید و «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان آورد و بلافاصله به منزل او رفته به بستگان او تسلیت گفت و سفارش کرد که مرا جانشین او تصور نکنید و هر مشکلی داشته باشید با من درمیان بگذارید من بشما کمک خواهم کرد بقدری آنان را دلداری و دلجوئی کرد که از غم خویش فراموش و بینهایت خوشحال شدند و ایشان را دعای خیر کردند و از این برخوردار وی بسیار شگفت زده شدند.

جایگاه گذشت و احسان، رحم و شفقت با دشمنان و مخالفان خیلی برتر از ایثار و فداکاری مالی می باشد و این جایگاهی است که



مختص صدیقین و خواص اولیاء است، حقا که ابن تیمیه رحمۃ اللہ علیہ به این مقام شامخ نائل آمده بود و گویا با زبان حال، این شعر شاعر فارسی زبان را که خود دارای همین حال و مقام بوده می سرورده است:

هر که ما را یار نبود اینزد او را یار باد

هر که ما را رنج داده راحتش بسیار باد

هر که اندر راه ما خاری نهد از دشمنی

هر گلی که از باغ عمرش بشگفتد بی خار باد

فروتنی و خود شناسی

از بین بردن صفات خود پرستی و ایجاد فروتنی و عاجزی از آن صفات برجسته و مراتب کمال مردان خدا است که از هزاران کرامت (امور خارق عادت) برتر و هزاران فضیلت والاتر است و این مقام زمانی به انسان میرسد که خود پسندی و خود خواهی او کاملاً از بین رفته و نفس وی کاملاً تزکیه شده باشد. شیخ الاسلام در عین حال که از کمالات علمی و افتخارات دینی و دنیوی برخوردار بود دارای این مقام شامخ روحانی نیز بود از گفته های او پیدا است که ایشان به درجات عالی ربانیت، فروتنی و خود فراموشی رسیده بودند. ابن قیم می گوید: ایشان پیوسته می گفت: «مَالِي شَيْءٌ وَلَا مِئِي شَيْءٌ وَلَا فِي شَيْءٍ» (نه من چیزی دارم و نه از من چیزی ساخته است و نه در من چیزی هست) و اگر کسی به نزد وی او را ستایش می کرد می گفت: «بخدا سوگند من همیشه تجدید ایمان می کنم و در عین حال مطمئن نیستم که آیا توانسته ام در زمره مسلمانان واقعی قرار بگیرم یا خیر؟^(۱)» و گاهی در پاسخ مداحان چنین





می‌گفت: «أَنَا رَجُلٌ مِلَّةٌ لَا رَجُلٌ دَوْلَةٌ» (من یکی از افراد ملت هستم نه از رجال دولت) (۱)

هرگاه بشر به این درجه از خلوص نیت و به این پایه از بندگی و خودشناسی برسد دارای چنین احساسی می‌شود که نه برای خود حقی قائل می‌شود، نه مطالبه حقی می‌کند نه از کسی شاکمی می‌شود و نه هم در فکر انتقام جوئی بر می‌آید.

الله تعالی ابن تیمیه را به همین مقام رسانیده بود ابن قیم می‌گوید: «من بارها از شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس الله روحه شنیده‌ام که می‌گفت عارف برای خودش بر احدی حقی قایل نیست و نه خویشتن را بر کسی برتر می‌داند، نه کسی را نکوهش می‌کند نه از کسی شکایتی و طلبی دارد و نه با کسی دعوا می‌کند» (۲)

آگاهان بر زندگی و افکار ابن تیمیه بخوبی می‌دانند که ایشان در واقع با بیان این گونه جملات در حقیقت از احوال خویش سخن می‌گویند و صفات خویش را در «حدیث دیگران» (۳) بیان می‌کنند.



۲ - مدارج السالکین ج ۱ ص ۴۹۶

۱ - الکواکب الدریه ص ۱۶۴

گفته آید در حدیث دیگران

۳ - بهتر آن باشد که سر دلبران

سکون و آرامش قلبی

پس از رسیدن به این مرتبه از ایمان و یقین و ایجاد رابطه درست و مستحکم با الله و پس از رهایی از وابستگی با خلاق و وارستگی دل، انسان به مرحله‌ای از آرامش قلبی و سرور باطنی می‌رسد که در همین زندگی دنیایی نیز لذت بهشت را احساس می‌کند، خود شیخ الاسلام (بنا به گفته ابن قیم) یکبار گفت «همانا در همین دنیا (برای مؤمنین) بهشتی هست، کسی که در آن وارد نشد از بهشت آخرت هم محروم خواهد ماند»^(۱)

اهل نظر می‌دانند که الله در همین زندگی نیز گاهی بندگان مخلص خویش را از سرمایه «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بهره‌مند می‌فرماید. از این قبیل بندگان شایسته، نمونه این نعمت‌ها را (بقدر ظرفیت این جهان) در این دنیا هم می‌بینند، از گفته‌های شیخ الاسلام و دوستانش چنین بر می‌آید که ایشان از این نعمت خداوندی بهره‌مند بوده‌اند، یکبار اخودآگاه از زبان خودشان نیز اظهار شد: «دشمنانم با من چه می‌توانند کنند؟ زیرا باغ و بهشت من پیوسته در سینه‌ام همراه من است هر کجا که من بروم آنهم همراه من است»^(۲)

این آرامش و سکون قلبی و تسلیم در مقابل مشیت الهی، همواره در دوران حیات و پس از مرگ نیز با ایشان همراه بوده است. ابن قیم رحمته الله رشته است من یکبار ایشان را در خواب دیدم برخی از اعمال قلبی را با شان ذکر کردم شیخ در پاسخ گفت: «أَمَّا أَنَا فَطَرِيقِي الْفَرَحُ وَالسُّرُورُ بِهِ» اما راه من کسب شادمانی و سرور است^(۳) ابن قیم رحمته الله می‌نویسد:





«همین حالت در قید حیات نیز در وی مشاهده می‌شد که از قیافه صورتشان آثار شادمانی روحی و سرور قلبی کاملاً آشکار بود»^(۱).

پیروی کامل از سنت نبوی

آغاز رسیدن به مقام والای مقبولیت و صدیقیت، پیروی از سنت نبوی است و پایان آن نیز بر پیروی کامل از این سنت می‌باشد، عشق و علاقه ابن تیمیه با حدیث و سنت و پرداختن به این علوم، بحدی است که دشمنان وی نیز بر این امر اعتراف نموده‌اند و این مصروفیت با حدیث و علوم آن فقط از جنبه‌های تئوری، لفظی و معلومات ظاهری نبود بلکه همانگونه که معاصرین وی نیز گواهی داده‌اند این صفات در ایشان عملی و علنی بوده و در آن درجات بالائی از ادب و احترام به مقام رسالت و پیروی از سنت نبوی مشاهده گردیده‌است، که در احدی از افراد آن زمان دیده نشده است.

حافظ سراج الدین البزار رحمته الله با ادای سوگند می‌گوید: «بخدا سوگند من فردی را برتر از ابن تیمیه رحمته الله در ادب و احترام به جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و کوشش در پیروی از سنت وی و یاری دین ندیده‌ام»^(۲) این امر در وجود وی بقدری ثابت و بر افکار ایشان مسلط گشته و در زندگی عملی ایشان به گونه‌ای آشکار بود که قلب هر بیننده‌ای گواهی می‌داد که واقعاً اتباع کامل از سنت و عشق و ایثار و از خود گذشتگی در راه دین همین است، علامه عمادالدین واسطی رحمته الله می‌گوید: «ما در عصر خویش تنها ابن تیمیه را در وضعیتی دیده‌ایم که نور نبوت محمدی در سیمایش و آثار اتباع از سنت در اقوال و اعمالش کاملاً آشکار بود، هر قلب سلیم گواهی



می داد که اطاعت واقعی و پیروی کامل از سنت همین است»^(۱)

محبوبیت نزد صالحین و گواهی علمای معاصر

تجمع عوام الناس تأیید یا مدح و ثنای بی سوادان ناآگاه از شخصی، نمی تواند نشانه مقبولیت نزد پروردگار و علامت تقوی و زهد و استقامت و نشانه مقام بلند آن شخص قرار بگیرد، دلیل معتبر مقبولیت تأیید اهل صلاح و تقوی و نیز گواهی اهل علم و صاحب نظران معاصر و نتیجه اعمال و رفتار خود وی در جامعه می باشد، دلیل دیگر برای مقبولیت نزد الله این است که پیروان، دوستان و یاران و همنشینان او دارای اعتقاد عمیق به راستی و درستکاری، تقوی و احتیاط، توجه و اهمیت به امور آخرت باشند و در بین معاصرین به اعتبار دینداری و تعادل ممتاز باشند و ابن تیمیه دارای همین خصوصیت بوده است، ممتازترین معاصرین او که اهل صلاح و رشد و دارای علم و صاحب نظر بوده اند به عظمت روحی، فضیلت اخلاقی و صحت اعتقادات ایشان گواهی داده و معترف بوده و پیوسته به مدح و ستایش ایشان پرداخته اند. مخالفین ایشان بیشتر از میان درباریان، حریصان کسب مال و جاه و شیفتگان پست و مقام دنیوی بوده اند.^(۲)

مؤلف کتاب «الکواکب الدریة» می نویسد: «هر کس با کوچکترین فکر و اندیشه می تواند دریابد که هواداران و دوستان او اهل هر شهری که

۱ - جلاء العینین ص ۸

۲ - البته کسانی که بنا بر سوء تفاهم یا در مورد مسئله ای علمی و فقهی خالص با ایشان اختلاف نظر داشتند طبق قاعده «و ما من عام الا و قد خص منه البعض» از این کلی مستثنی





باشند در میان قشر علماء آن شهر به کتاب و سنت بیشتر پایبند و به امور آخرت بیشتر علاقه مند و تلاشگر بوده و از لذایذ دنیا متنفر و گریزان و خود را از آن بی نیاز دانسته اند و بر عکس مخالفین او افرادی حریص به دنیا، تابع هوا و هوس، ریاکار و جاه طلب و عاشق نام و شهرت می باشند، الله اعلم»^(۱)

و این کلمات علامه ذهبی نیز ارزش تذهیب (با آب طلا نوشتن) را دارند که: «وَ أُخِيفَ فِي نَصْرِ السُّنَّةِ الْمَحْفُوظَةِ حَتَّى أَعْلَى اللهُ مُنَارَهُ وَ جَمَعَ قُلُوبَ أَهْلِ التَّقْوَى عَلَى مُحَبَّتِهِ وَ الدُّعَاءِ لَهُ» (بجرم یاری سنت بسیار مورد تهدید واقع شد، اما الله ایشان را سر بلند و ثابت قدم نگهداشت و دل های اهل تقوی را به محبت و دعای خیر ایشان مملو ساخت)^(۲)

فراست و کرامت

گرچه کشف و کرامت نه بخشی از بزرگی و محبوبیت (نزد الله) است و نه هم دلیل آن، زیرا محققین به روشنی نوشته اند که «الاستقامة فوق الكرامة»^(۳) و این امر به بحثی نیاز ندارد، اما این نیز یک واقعیت است که الله تعالی به بسیاری از بندگان محبوب خویش، این نعمت را به عنوان جایزه به کسانی عنایت می فرماید که از دست و زبان آنان اعمالی (خارق العاده) نمایان می شود که انجام این اعمال از آثار و علائم محبوبیت و وجهه آنان نزد الله تعالی است. اهل سنت اتفاق دارند که «کرامات اولیاء حق است» و در قرآن و حدیث شواهد و واقعات متعددی وجود دارد که مؤید این ایده میباشند و در نوشته های خود شیخ الاسلام



۲ - جلاء العینین ص ۷

۱ - الکواکب الذریه ص ۱۶۱

۳ - استقامت از کرامت بالاتر است

این موضوع توضیح داده شده و این حقیقت به اثبات رسیده است. گواهی وقوع اعمال خارق العاده و بروز کرامات ایشان از زبان شاگردان، دوستان و معاصران وی نقل شده است و متأخرین نیز که از علماء معروف عصر خود بوده‌اند این کرامت را بارها نقل نموده‌اند بنحوی که جای انکاری برای آنها وجود ندارد، علامه عینی نویسنده کتاب «عمدة القاری شرح البخاری» در تقریظ «الرد الوافر» نوشته است: «علاوه بر عظمت و کمال علمی، ظهور کرامات زیادی از ایشان توسط جمعیت بزرگی از مردم نقل شده است که قابل تردید نیست»^(۱) قسمتی از اینگونه کرامات «فراست صادق» هست که به مؤمنین بزرگ و اولیاء پرهیزگار نصیب می‌گردد، در مورد این فراست داستانهای عجیب و شگفت انگیزی نقل شده است. حافظ ابن قیم در مدارج السالکین و آثار دیگرش بسیاری از اینگونه وقایع را نقل کرده است چنانکه در مدارج السالکین می‌نویسد: «من در مورد فراست شیخ الاسلام امور عجیب و شگفت آوری مشاهده کرده‌ام و آنچه به رؤیت ما نرسیده به مراتب بیش از این است و بیان وقایع فراست وی به نگاشتن کتاب فطوری نیاز دارد»^(۲)

نظر به تمام این صفات، علامه علی بن سلطان محمد القاری الهروی (معروف به ملا علی قاری) - متوفی (۱۰۱۴هـ) در مکه - می‌نویسد: «هرکس شرح منازل السائرین (مدارج السالکین) را مطالعه کند برایش آشکار می‌گردد که این تیمیہ و ابن قیم هر دو از بزرگان اهل سنت و جماعت و از اولیاء الله این امت بوده‌اند»^(۳)



نقش اصلاحی صوفیہ در ہند
و تأثیر آنان در جامعہ

دلبستگی عمیق مردم با صوفیه و تصوف:

عصر اسلامی در هند به وسیله همین عارفان و صوفیه آغاز گردید، بویژه به دست توانای حضرت خواجه معین الدین اجمیری رحمۃ اللہ علیہ بنیان مستحکم سلسله چشتیه پایه گذاری شد و از آن پس، قشرهای مختلف مردم از وجود آن مردان باخدا و درویشان پاک سیرت و پاک سرشت استفاده کرده و اظهار عشق و محبت نمودند. سراسر قاره هند مملو و آباد از مراکز تربیتی و روحانی بود، گذشته از مراکز شهری هیچ روستا و قصبه قابل ذکری از آن مراکز خالی نبود.

محبت قلبی و روحی و علاقه خاصی که مردم به این بزرگواران و مراکز تربیتی داشتند و حالت پروانه واری که هنگام گرد آمدن دور آن شمع های فروزان، به آنان دست می داد بسیار دل انگیز است و می توان از این چند واقعه پراکنده که بدون رعایت ترتیب تاریخی در اینجا آورده





می شود، بدان پی برد:

سید آدم بتوری رضی اللہ عنہ که در بقیع دفن شده است همه روزه هزار نفر بر سفره طعام او غذا می خوردند و هزاران نفر از مردان با شخصیت و صدها نفر از دانشمندان ملتزم رکاب او بودند، هنگامیکه سید در سال ۱۰۵۳ هـ وارد لاهور گردید هزاران نفر از اشراف و صدها دانشمند ملتزم رکاب او بودند. وقتی «شاهجهان» سلطان هند، این وضعیت را دید از موقعیت سید ترسید، لذا از در خدعه و نیرنگ وارد شد و مقداری پول برای او فرستاد و گفت: حج خانه خدا برای شما واجب گردیده، عازم مکه شوید، سید مقصود پادشاه را درک کرد و عازم حجاز گردید و آنجا از دنیا رفت. (۱)

شیخ محمد معصوم (متوفی ۱۰۷۹ هـ) فرزند شیخ بزرگ احمد سرهندی - مجدّد الف ثانی - نهصد هزار نفر با او بیعت کردند و مطیع وی شدند و هفت هزار نفر از محضرش کسب علم می نمودند که مردم را تربیت نمایند. (۲)

سر سید احمد خان مؤسس دانشگاه علیگره هند در «آثار الصنادید» در باره مرکز تربیتی شیخ غلام علی دهلوی (م - ۱۲۴۰ هـ) می نویسد:

«میهمانان مرکز تربیتی وی هیچگاه از پانصد نفر کمتر نبودند خوراک و پوشاک همه آنان به عهده ایشان بود»

شیخ رؤف احمدی مجددی، خانه شیخ غلام علی را در هند دیده و درباره آن چنین می نویسد: در روز هیجدهم جمادی الاولی سال ۱۲۳۱ هجری نگاهی به این مرکز کردم و مردمی که از شهرهای زیر آمده



۱ - التذکرة الادمیه

۲ - نزهة الخواطر ج ۵ شیخ عبدالحی الحسنی

بودند مشاهد نمودم: سمرقند، بخارا، تاشکند، حصار، قندهار، کابل، پشاور، کشمیر، ملتان، لاهور، سرهند، امروحه، سنهیل، رامپور، بریلی، لکهنؤ، جائس، بهرائج، گورکھپور، عظیم آباد، دهاکه، حیدر آباد، پونه و... توجه و اقبال مردم به سوی شیخ طریقت و مصلح معروف قرن سوم حضرت سید احمد شهید رحمۃ اللہ علیہ (۱۲۴۶ هـ ق) عالمی شور انگیز و چشم اندازی زیبا و جالب داشت.

هنگامیکه سید به نقاط مختلف هند برای ترویج دین و اصلاح مردم سفر می کرد و یا سفر حج را پیش می گرفت از هیچ شهری عبور نمی کرد مگر اینکه گفتار و کردار وی همه را مجذوب خود می ساخت و عده زیادی به معاهده با سید پرداخته و دست بیعت و همکاری در جهاد علیه استعمار را به او می دادند، صدها هزار نفر بدست سید توبه می کردند ملت دسته دسته از گوشه و کنار به سید می پیوستند و شوق دیدار سید بحدی بود که بیماران شهر «بنارس» (هند) پیامی برای سید نرستادند که ما چون نمی توانیم به محضر شما شرفیاب شویم اگر ممکن است شما به بیمارستان تشریف بیاورید. سید به بیمارستان رفت و با آنها دست برادری و بیعت داد و آنان توبه کردند و عهد نمودند که در پیکار علیه استعمار کوشش کنند، سید دو ماه در کلکته ماند و همه روزه حدود هزار نفر به او می گرویدند و برنامه های توبه و معاهده تا نیمه شب ادامه داشت و آنقدر مردم زیاد بودند که فرست دست دادن به یک یک آنان رای سید ممکن نبود، ناچار سید در هر روز ۱۷ - ۱۸ مرتبه ۷ - ۸ عمامه و یزان می کرد و مردم آنرا گرفته و بدان وسیله توبه می کردند و معاهده آن انجام می گرفت. (۱)





نفوذ و تأثیر صوفیه در زندگی عمومی و اخلاق جامعه

این مشایخ از افرادی که با آنها به معاهده پرداخته و دست بیعت می دادند عهد می گرفتند که تمام اعمال ناشایست و ناپسند گذشته را ترک داده به توحید و اطاعت خدا و رسولش پای بند باشند و از بی حیایی و بد اخلاقی و ظلم و تجاوز به حقوق بندگان بر حذر باشند و بکوشند تا خود را به اخلاق حسنه مزین نمایند و اخلاق رذیله (حسد، کینه، محبت مال و مقام پرستی) را بر طرف و اصلاح کنند. به آنان می آموختند که با خلق خدا مهربان و نسبت به آنان انگیزه خیر خواهی و نفع رسانی داشته باشند و ایثار و قناعت را پیشه کنند، علاوه بر این معاهده که خصوصی و رمز رابطه ای بس عمیق میان شیخ و مریدانش بود همه کسانی را که در مجلس آنان رفت و آمد داشتند نیز وعظ و ارشاد می نمودند و می کوشیدند تا آتش عشق خدا را در قلوبشان بر افروزند. تأثیری که اخلاق و اخلاص، تعلیم و تربیت و صحبت آنان در جامعه داشت به نمونه ای از آن در اینجا اشاره می شود:

مورخ معروف هندی، قاضی ضیاءالدین برنی، ضمن تذکره عهد علائی می نویسد: «شیخ الاسلام نظام الدین، شیخ الاسلام علاءالدین و شیخ الاسلام رکن الدین از مریبان روحی و مصلحان بزرگ زمان سلطان علاءالدین بودند، دنیایی در اثر انفاس قدسیه آنان روشن شد و عالمی دست بیعت به سوی آنان دراز کرد و به کمک آنان هزاران گناهکار و بدکار و بد نماز تائب شده از اعمال زشت خود دست کشیدند و برای همیشه پایبند نماز شده و از صمیم قلب به مشاغل دینی اظهار علاقه نمودند، انجام عبادات عمومی پیدا کرد، حرص و محبت دنیا به سبب اخلاق ستوده و رفتار آن مشایخ کاهش یافته به برکت عبادات و رفتار آن



بزرگواران، صداقت و درستکاری در جامعه جای پای باز کرد، در اثر مکارم اخلاق و ریاضت و مجاهدات آنها در قلوب ملت انگیزه تغییر و اصلاح اخلاق پدید آمد»

سپس می‌افزاید:

در سالهای آخر عهد علائی بازار شراب، قمار، فسق و فجور و فحاشی و دیگر منکرات به کساد مواجه شد اکثر مردم با نام این منکرات آشنائی نداشتند، گناهان کبیره در نظر مردم مانند کفر ورزیدن با خدا بود، مسلمانان نمی‌توانستند علناً مرتکب احتکار و ربا خواری شوند، دروغگوئی، کم فروشی و تقلب و کلاه برداری از بازاریان رخت بر بسته بود. (۱)

مشایخ طریقت، توجه خاصی به اخلاق و رفتار و سلوک نیکو و ادای حقوق مردم و پرداخت بدهی (در صورت بدهکار بودن) داشتند و مریدان خود را به رعایت این امور توصیه می‌کردند. خواجه فریدالدین گنج شکر نیز به سلطان المشایخ، خواجه نظام الدین در این مورد تأکید فرموده و می‌گفت: «در جلب رضایت مخالفان و صاحبان حق دقیقه‌ای فروگذار مکن» وی به شخصی بدهکار بود و کتابی از شخصی دیگر عاریت گرفته بود که آن کتاب از نزد وی گم شده بود هنگامیکه از نزد شیخ خود به دهلی باز گشت و نزد شخص اول برای پرداخت وام رفت آن شخص گفت: «بنظر می‌رسد که تو از نزد مسلمانان می‌آیی» و چون نزد شخص دوم - صاحب کتاب - رفت او گفت: «این اخلاق پسندیده که تو آری نتیجه و دست‌آورد همان محلی هست که تو در آن بوده‌ای».

تربیت و صحبت این مشایخ در وجود انسان انگیزه و ذوق خدمت - راحت رسانی به عموم خلق، خارج از محدوده ملی و مذهبی و ترجیح





دادن خویش بر بیگانه را پدید می آورد.

حضرت سید احمد شهید رحمته الله علیه با کاروان بزرگی عازم سفر حج بود در آن سفر دراز و پر مشقت هرگاه نیازی به خدمت احساس می شد و فرصتی دست می داد از آن دریغ نمی ورزید. این سفر از راه دریای «گنگ» بوسیله کشتی صورت می گرفت، بر ساحل دریای میرزاپور یک کشتی لنگر انداخته بود که محموله اش پنبه بود صاحب محموله منتظر کارگر بود که آن را تخلیه کنند جناب سید به رفقای خود گفت بار این کشتی را تخلیه کنید، با شنیدن این سخن صدها نفر پروانه وار در کشتی حاضر شده بار آن را ظرف دو ساعت تخلیه و به انبار رسانیدند، مردم سخت متاثر شده با خود می گفتند: «اینها انسانهای عجیبی هستند، با وجود اینکه هیچگونه شناختی با صاحب محموله نداشتند فقط بخاطر رضای خدا این کار بزرگ را انجام دادند، بی تردید اینها مردان با خدایی هستند»^(۱)

نقش عارفان در تشکیل جامعه صالح

ذکر خدمات مشایخ تصوف به ترتیب ادوار تاریخی کاری است بس دشوار که نیاز به کتابی قطور دارد، اما آنچه در آن شکی نیست این است که سهم مصلحان و معلمان اخلاق در ایجاد جامعه سالم و بیدار - که در هر عصر بزرگترین نیروی معنوی کشور هند و سرچشمه حکام صالح و عادل بوده است و در دشوارترین شرائط، افرادی شایسته به این کشور تقدیم کرده است - سهمی اساسی و بیش از سهم هریک از فرزندان این کشور و بنیان گذاران آن بوده است. ما از ذکر خدمات مشایخ طریقت سده های وسطی صرف نظر می کنیم چون در این مورد مطالب زیادی



منتشر شده است لذا از همه آنان صرف نظر کرده فقط به عنوان مثال به اثرات دینی و اجتماعی مصلح بزرگ و پیشوای روحانی قرن سیزدهم، سید احمد شهید رحمته الله علیه اشاره می‌کنیم. مورخان می‌نویسند:

«موقعی که سید در سال (۱۲۳۶ هـ) عازم مکه گردید دوستان او بیش از هفتصد نفر بودند وی در این سفر هنگام اقامت در کلکته، با همکاری مولانا اسماعیل شهید به موعظه مردم پرداختند.

بیانات شیرین و جذاب سید آن چنان مردم را متوجه خدا ساخت که از شراب خواری و گناهان دیگر توبه کردند و آن چنان از شراب منصرف شدند که تجارت شراب در کلکته که از بزرگترین شهرهای هند و مرکز انگلیس ها بود تعطیل شد و پس از آن شراب فروشان از پرداخت مالیات سرپیچی کردند و کسادی بازار شراب را عذر آوردند»^(۱)

همانا نتیجه اخلاق و روحانیت این مصلحان و دعوتگران و معلمان روحانی و کوششهای اصلاحی آنها بود که جمعیت بزرگی در این کشور پهناور از انجام گناهان و منکرات و پیروی از هوای نفس توبه کرده و به راه راست هدایت شدند. در توان هیچ حکومت، مؤسسه و قانونی نیست که جمعیتی به این بزرگی را متاثر کند و یا بتواند برای مدت زمانی طولانی آنها را در دایره اخلاق و اصول اسلامی نگه دارد.

شهامت و حقگویی

یکی از خدمات و کارنامه های بزرگ این مصلحان روحی این بود که در برابر ظلم و جور و تصمیم‌های خطرناک سلاطین لجام گسیخته و پادشاهان ظالم عصر خود مقاومت نمودند و با اظهار حق و انتقادات





سازنده علیه آنان به مبارزه برخاستند و حکومت و جامعه را از بسیاری از ویرانیه‌ها و خطرهایی که آنها را تهدید می‌کرد نجات دادند، تربیت و نمونه‌های عملی زنده آنها در مردم، روح همت و استقامت، نترسی و شجاعت دمید.

تاریخ اسلامی هند سرشار از اینگونه مثالها است که این مشایخ و جانشینان آنها کفن برکف گرفته از زندگی خویش دست شستند و بر اصل «افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر» (= بزرگترین جهاد، گفتن سخن حق نزد پادشاه ظالم است) عمل کردند در این جا فقط دو نمونه از عهد پادشاه جبار «محمد تغلق» آورده می‌شود که بازگوکننده شجاعت و شهامت و بی‌اعتنائی شان نسبت به مظاهر دنیا می‌باشد:

شیخ قطب الدین منور رحمته الله، یکی از بزرگان طریقه چشتیه در عهد محمد تغلق بود، پادشاه وقت روزی از نزدیکی مرکز تربیتی شیخ می‌گذشت و او برای سلام و استقبال وی نرفت، بنابراین پادشاه او را در دهلی احضار کرد، چون وی بر آستان ایوان شاهی قدم نهاد دید که امراء، نگهبانان و گارد حفاظتی مسلحانه از هر طرف آنجا را احاطه کرده‌اند، نورالدین، پسر شیخ که کودکی خرد سال بود و هرگز دربار شاهان را ندیده بود، وحشت زده شد. شیخ چون این حالت را مشاهده کرد خطاب به فرزندش گفت: «پسرم! العظمة لله» (عظمت و بزرگی ویژه خدا است) پسر می‌گوید: به محض شنیدن این جمله نیرویی در درونم پدید آمد که ترس و وحشت بکلی از وجودم رخت بریست و جمعیت امراء و محافظان در نظرم بسان گله‌ای گوسفند جلوه کرد. پادشاه، شیخ را مورد سرزنش قرار داده گفت: من از جوار شما رد شدم چرا ما را به شرف دیدار خویش مفتخر نگردانید؟ شیخ در پاسخ گفت: این درویش خود را لایق ملاقات با شاهان نمی‌داند و درگوشه‌ای به دعا گوئی در حق پادشاه و اهل اسلام مشغول است لذا وی را معذور دارید. بعد از ملاقات، پادشاه به یکی از



امراء گفت: من باهریک از علما و بزرگان که مصافحه کردم دستش اندکی نرمش و لرزش داشته است اما شیخ منور با چنان شدتی مصافحه کرد که اصلاً ذره‌ای هم تحت تأثیر قرار نگرفته بود. خلاصه پادشاه بعد از این ملاقات، یکصد هزار تنکه (سکه طلا) خدمت شیخ تقدیم نمود، شیخ فرمود: سبحان الله برای درویشی چون من یکی دو کیلو از حبوبات و دیناری روغن کافی است، این همه پول را چکار می‌کند. مقصودش این بود که به نحوی بتواند این پول را مسترد کند و از قبول آن سرباز زند اما مردم به او گفتند: اگر هدیه سلطان را قبول نکنند مورد خشم و انتقام پادشاه قرار می‌گیرد، بنابراین ناچار شده فقط دویست روپیه را قبول نمود و همانجا بین مستمندان تقسیم کرده برگشت. (۱)

واقعه دوم در مورد مولانا فخرالدین زرّادی رحمته الله علیه است، ایشان از ملاقات سلطان اجتناب می‌ورزید، بارها می‌گفت: من می‌بینم که سرم بریده و پیش این مرد - سلطان - افتاده است یعنی من از گفتن حرف حق باز نمی‌آیم و این مرد حاضر به گذشت نیست. باری در، دربار، جلسه‌ای منعقد گردید و سلطان از وی خواست که او را پندی بیاموزد، مولانا فرمود: خشم خود را فرو بر، سلطان پرسید کدام خشم را؟ وی گفت خشم حیوانی و درندگی را. سلطان از شنیدن این جواب از شدت ناراحتی بخود می‌پیچید ولی در آنجا واکنشی نشان نداد. (۲)

این مشایخ در هر عصر نمونه‌های والائی از شجاعت و حفاکونی از خود بجای گذاشته‌اند و سلاطینی که «جرم» حفاکویی را بر علما نبخشیده‌اند - اغلب - با صوفیه روشی مسالمت‌آمیز در پیش گرفته و آنانرا به ادای تکلیف دینی شان اجازه داده‌اند.

در دوره‌های اخیر نیز مشایخ، کرامت و عزت نفس خویش را از





دست نداده‌اند. روزی یکی از شاهان مغول بنام «شاه عالم» در مجلس صوفی بزرگ و شاعر شهیر «خواجه میر دُرد» حضور یافت، چون پایش درد داشت ناچار شد که آنرا دراز کند، خواجه این گستاخی و بی ادبیر شاه را تحمل نکرد و گفت این امر خلاف آداب و قوانین مجلس من می‌باشد، پادشاه لب به معذرت خواهی گشود اما وی حرفش را قطع کرد و گفت: اگر حالت خوب نبود چرا خود را به زحمت انداختی و در این جلسه حضور یافتی. (۱)

زهد و استغناء

مشایخ و اهل تصوف هرگز بر اسباب دنیوی دل نبسته‌اند و همواره از دنیا و مقام و منصب های آن گریخته و از قبول پست‌های سلطنتی و هدایا و تحفه‌ها و خلعت های بزرگ دولت مردان اجتناب کرده‌اند و الگوهایی از زهد و استغناء و قناعت و توکل به خدا و خود شناسی بجای گذاشته‌اند که بر اثر آن در جامعه آن روز هند صفات بلند همتی و بلند نظری، جوانمردی، پایمردی و استقامت زنده گردید و بدین وسیله آبروی انسانیت را در بازار اجتماعی سیاه آن زمان که انسان مانند سایر کالاها به معرض فروش و حراج و مزایده گذاشته می‌شد، حفظ کردند، شعار و فریاد آنها همواره این بود که:

من دلق خود به افسر شاهان نمی‌دهم

من فقر خود به ملک سلیمان نمی‌دهم

از رنج فقر در دل گنجی که یافتم

این رنج را به راحت شاهان نمی‌دهم



تاریخ تصوف در هند، انباشته از وقایع حیرت انگیز زهد و استقامت، ایثار و فداکاری است و هیچیک از سلسله‌های طریقت و خانواده‌های تصوف در این دیار از این نمونه‌های عالی، خالی نیست ما در اینجا فقط چند نمونه از زندگی اجتماعی برخی از مشایخ صوفیه را در قرن سیزدهم و چهاردهم که تب مادیت و ظلمت سراسر هند را فرا گرفته بود می‌آوریم:

شمس‌الدین حبیب‌الله دهلوی معروف به میرزا جان جانان (متوفی ۱۱۹۵ هجری - قمری) یکی از بزرگان طریقه نقشبندی مجددی بود. پادشاه وقت هندوستان به او پیام فرستاد که خداوند مملکت پهناور و بزرگی به من عطا فرموده‌است، لذا قسمتی از آن را شما اداره کنید، وی در جواب فرمود: «خداوند در مورد هفت اقلیم این دنیا می‌فرماید «متاع الدنيا قليل» از این هفت اقلیم، حکومت یک ولایت نصیب شما شده حالا، آن چقدر است که حقیر نیز دست طمع به سوی آن دراز کنم» باری امیر آصف جاه، وزیر مملکت مغولی، در هند بیست هزار روپیه به شیخ شمس‌الدین تقدیم نمود اما ایشان نپذیرفتند. امیر گفت این مبلغ را بپذیر و بین مستمندان تقسیم کن. ایشان فرمودند من سلیقه این کار را ندارم، از اینجا که بیرون می‌روی خودت شروع به تقسیم کن تا خانه‌ات که میرسی همه تمام می‌شود، و اگر هم چیزی باقی ماند بعداً می‌توانی تقسیم کنی.

نواب میرخان، امیر ولایت «تونگ» تصمیم گرفت که جهت مصارف سالانه تربیتگاه شیخ غلام علی دهلوی رحمته الله مستمری تعیین کند. شیخ پس از اینکه از این تصمیم آگاه شد برای امیر چنین پیغام داد: ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم به میرخان بگویند که روزی مقدر است یکی از حکام بلند پایه انگلیس در مجلس مولانا فضل رحمان گنج مراد آبادی (متوفی ۱۳۱۳ هـ) حضور یافت و از سخنانی که مولانا در مورد





اخلاق ایراد فرموده بود متأثر شده به مولانا پیشنهاد کرد که اگر شما اجازه بدهید برای تربیت‌گاه شما از طرف دولت مستمری تعیین نمایم، ایشان در جواب فرمودند: من نیازی به پول شما ندارم به فضل خدا یک تختخواب چوبی و دو خمره آب و دو آفتابه سفالی دارم و بعضی از دوستان ذرت تهیه می‌کنند که از آن نان پخته می‌شود و اهل بیت غذایی ساده از سبزیجات درست میکنند که بدین ترتیب زندگی می‌گذرد.

استاد محب الله حکایت می‌کند که نواب کلب علی خان والی ولایت رامپور استدعا کرد که مولانا فضل رحمان محدث رامپور رحمۃ اللہ علیہ نزد وی تشریف برد. استاد از والی پرسید اگر ایشان تشریف بیاورند به وی چه چیزی اهداء میکنی؟ والی گفت یکصد هزار روپیه، چنانکه استاد محب الله به مراد آباد خدمت مولانا رفت و عرض کرد که نواب علی خان بسیار مشتاق دیدار شما است و یکصد هزار روپیه هم نذر کرده است، ایشان بدون اینکه اندکی تحت تأثیر قرار گیرد گفت: یکصد هزار روپیه را در خاک دفن کن و از من بشنو، سپس شعری سرود که مطلبش چنین است: «هنگامی که مالطف و مرحمت خدا را بر قلوب مان مشاهده می‌کنیم دل را به، از جام جم می‌بینیم»^(۱)

نشر علم و فرهنگ



عارفان همواره پرچمدار علم و دانش بوده‌اند، اکثر آنها ذوق عالی علمی و ادبی داشته و از همان آغاز بر این باور بوده‌اند که: «بی علم نتوان

۱- جام جم: بنا بر داستانهای ایرانی جامی که جمشید داشته و نقشه جهان در آن نقش بوده یا همه جهان را در آن می‌دیده و آنرا جام جهان نما و جام جهان بین نیز گفته اند (مترجم: بنقل از

فرهنگ عمید)

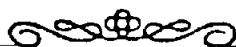
خدا را شناخت» و عقیده داشته‌اند که صوفی جاهل بازیچه شیطان قرار می‌گیرد، به همین دلیل ایشان حتی از افراد نجیب و با استعداد هم قبل از تحصیل علم برای دعوت به سوی خدا، امداد و کمک نگرفته‌اند.

در واقع، جنبش تعلیمی و نهضت علمی هندوستان در گذشته بطور مستقیم یا غیر مستقیم نتیجه و دست آورد تشویق و همت افزائی همین مشایخ و صوفیه بوده است. دو دانشمند و استاد بزرگوار سده هشتم، استاد قاضی عبدالمقتدر کندی و شیخ احمد تانیسری، از ارادتمندان خواجه نصیرالدین «چراغ دهلی» بودند و همچنین معلم معروف سده یازدهم مولانا لطف الله کوروی که حلقه درس و تدریس به وسیله شاگردانش تا قرن سیزدهم جاری بود. یکی از شیوخ بلند پایه طریقت بود.

در بیشتر ادوار، مدارس و مراکز تربیتی این مشایخ لازم و ملزوم یکدیگر بوده‌اند، مرکز رشیدیه در «جون پور» و مدرسه مولانا پیر محمد در لکنهؤ و مدرسه حضرت شاه ولی الله در دهلی و مرکز تربیتی مولانا رشید احمد در «گنگوه» بهترین نمونه و گواه برای جمع بین پرورش علمی و تربیت روحی و اخلاقی می‌باشند.

همدردی و غمخواری

یکی دیگر از محاسن و خصلت‌های نیکوی مشایخ این بود که مراکز تربیتی آنان نه تنها پناهگاه هزاران انسان بی سرپرست و بی خانمان بود بلکه، غذا، لباس و دیگر لوازم زندگی آنان نیز در آنجا تهیه می‌شد، این سفره گسترده، بسان خوان یغمائی بود که برای دوست و دشمن،



آشنا و بیگانه، غنی و فقیر، مقیم و مسافر بکسان بود^(۱) سفره طعام مرکز تربیتی خواجه نظام الدین اولیاء در وسعت و تنوع غذا ضرب المثل بود، همچنین بر سر سفره شیخ سیف الدین سر هندی (م ۱۰۹۶) یکهزار و چهار صد نفر در هر وعده غذا را طبق میل و سلیقه خویش صرف می کردند^(۲)

تذکره نویسان در باره شیخ سید محمد سعید انبالوی - از رجال قرن دوازدهم - می نویسند که تعداد ذاکران و خدمتگزاران مرکز تربیتی وی از همان آغاز از پانصد تن کمتر نبود از جمع زائران و دیدارکنندگان او تقریباً یکهزار نفر دو نوبت غذا را نزد وی صرف می کردند.

روزی روشن الدوله (یکی از امراء سلطان فرخ سیر) هفتاد هزار روپیه جهت ترمیم و نوسازی مرکز تربیتی شیخ انبالوی به وی تقدیم نمود. ایشان همه مبلغ یاد شده را به منازل بیوه زنان و فقراء و مساکین شهرهای انباله، تھانیسر، سرهند و پانی پت فرستاد، چون روشن الدوله علت را جويا شد به وی گفت: ثوابی که از کمک به این فقراء و مستمندان به شما عاید می گردد از مرمت تربیت گاه بدست نمی آید زیرا فقرا به عمارت بلند نیازی ندارند.

زمانی دیگر نیز نامه و چکی به مبلغ سیصد هزار روپیه از سوی پادشاه محمد فرخ سیر و امیر روشن الدوله و امیر عبدالله خان برای شیخ انبالوی ارسال گردید. این بار نیز مبلغ هدیه شده به دستور وی در قصابات و آبادیهای همجوار بین مستمندان و فقرا تقسیم شد^(۳)



۱ - ابوالحسن خرقانی بر سر در خانقاهش نوشته بود هر که در این سرا در آید نانش دهید و از ایمانش مه رسید چه آنکس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد، البته بر خوان ابوالحسن به نان ارزد! (مترجم)

۲ - نزہة الخواطر جلد ۵

۳ - علامه مناظر احسن گیلانی: نظام تعلیم و تربیت ج ۲

استاد مناظر احسن گیلانی درست نوشته است که: مراکز تربیتی اهل تصوف نقش رابط بین فقرا و ثروتمندان را ایفاء می نمود. دربار این بزرگان صوفیه، مرکزی بود که سلاطین نیز خراج می پرداختند تا جائیکه ولیعهد خضرخان، حلقه بگوش و مرید این دربار بود و از محضر پر فیض شیخ نظام الدین استفاده می برد سلطان علاء الدین یکی از حاکمان مقتدر هند که از سراسر هندوستان خراج وصول می نمود خودش خراج پرداز این مراکز بود. همین مراکز تربیتی بودند که بوسیله آنها سهم فقرا و مستمندان به آنان می رسید و همین است مفهوم این ضرب المثل معروف که: «مال صوفی سبیل است»

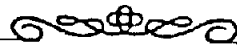
همانا این وحدت و انسجام بوجود آمده بین غنی و فقیر (یعنی طبقه صوفیه و مشایخ که غنی و فقیر به طور مساوی حضور یافته و از آنها استفاده می کردند). بسیاری از حوایج و مشکلات طبقه فقیر را حل می کرد. واقعیت این است که در تمام ادوار تاریخی هند و در تمام شهرهای آن شاید به ندرت استان یا بخشی یافت می شد که در آنجا این طبقه ارباب صدق و صفا به امثال این فرمان نبوی «تَوَخَّذْ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرْذُ عَلَىٰ فُقَرَائِهِمْ»^(۱) اشتغال نداشته باشند، حقا که این رحمتی بود برای فقرا و مساکین و مستمندان^(۲)

پناهگاههای روحی

وجود مراکز تربیتی و مجالس روحی این مصلحان موجب می شد

۱ - یعنی از ثروتمندانشان گرفته و به مستمندان آنان داده شود

۲ - علامه مناظر احسن گیلانی: تعلیم و تربیت ص ۲۲



تا روح همزیستی، ایثار و همدردی در برابر یکایک افراد جامعه اسلامی خارج از محدوده قومی و ملی و مذهبی بسط و گسترش یابد، از جمله شعائر و اعمال این جمعیت عمل به این گفته پیامبر بود که «الْخَلْقُ عِيَالٌ اللَّهُ فَاحْبَبْهُمْ أَلِيَّ اللَّهِ أَنْفَهُمْ لِعِيَالِهِ»^(۱) غمخوار تمام جهانیان بودند و بحق می توانستند ادعا کنند که: «درد تمام جهانیان در سینه ما است».

حضرت خواجه نظام الدین اولیاء می گفت: وقتی کسی از مشکلات زندگی خود برای من سخن می گوید من چندین برابر او دچار نگرانی و اندوه می شوم.^(۲)

در جائی دیگر فرموده است: در بازار قیامت هیچ معامله ای بیش از غمخواری و دلجوئی شکسته دلان ارزش ندارد.^(۳)

نتیجه همین خصال نیکو بود که این مراکز هم مأوا و پناهگاه شکسته دلان بودند و هم مرحوم قلوبشان، آغوش شفقت این مشایخ برای کسانی که دولت، جامعه یا خانواده آنها را از دایره خویش می راند، باز بود، آنانکه ستاره اقبال از آنان رخ بر تافته و خویشان و اقارب و بسا اوقات فرزندان، جوابگوی آنان نبودند به دامان این بزرگواران پناه می بردند و زندگی دوباره می یافتند. افراد هر مسلک در آنجا تسکین پریشانیهای فکری و ناراحتی های قلبی خویش، غذا و دارو، محبت و عزت خود را باز می یافتند.

هنگامیکه خواجه نظام الدین اولیاء را شیخ وی به سوی دهلی گسیل داشت تا در آنجا به ارشاد مردم به او اینگونه توصیه



۱ - خلق عیال خدایند و محبوبترین آنان نزد خدا کسی است که بیش از دیگران در حق عیال

وی نافع باشد ۲ - سیر العارفین - نسخه خطی

۳- سیر الالیاء ص ۲۸

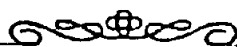
نمود: «تو در آنجا مانند درخت سایه داری باش که زیر سایه اش خلق خدا استراحت می کنند»^(۱) چنانکه تاریخ گواه است که به مدت هفتاد سال تمام مراجعین از دهلی و اطراف آن، زیر سایه گسترده آن درخت پر شاخ و برگ استراحت نمودند. به برکت همین صوفیان وارسته در مواضع بی شمار هند «درختان سایه داری» وجود داشت که زیر سایه آنها مسافران خسته و کوفته و کاروانهای راه گم کرده استراحت می کردند و به زندگی تازه ای دست می یافتند.^(۲)



قهرمانی، تلاش و مبارزه
نه تنبلی و بیگاری

شایعه‌ای که مورد تأیید دانشمندان و تاریخ نیست

گاهی در میان مردم عادی باورها و شایعاتی بوجود می‌آید که در اثر مرور زمان تقریباً مورد قبول خاص و عام قرار گرفته و همواره بدون تحقیق علمی و تحلیل و بررسی کامل از یک زبان به زبان دیگر و از یک قلم به قلم دیگر و حتی از یک نسل به نسل دیگر نقل می‌گردند. یکی از آن پیش داوریهای باطل و شایعات بی اساس این است که می‌گویند، تصوف عبارت است از تنبلی، بیکاری، جمود فکری و بالاخره رهبانیت و انزوا و عزلت‌گزینی و شانه خالی کردن از زیر بار تکالیف و وظایف دنیوی و فرار از میدان تلاش برای زندگی و سازندگی و گریز از خانه و خانواده است. ما این پندارهای بی اساس و بی بنیاد را مردود می‌دانیم زیرا در



برابر ما زنجیره‌ای بهم پیوسته از حقایق و شواهد قرار دارد که به این باورهای نادرست و پندارهای غلط، هم از جنبه های تاریخی و واقعیت نگری و هم از ناحیه روان و فکر و برهان، پایان می دهد.

ارتباط تزکیه روحی با قهرمانی و مبارزه

سابقاً بنده در کتاب (سیرت سید احمد شهید)^(۱) گفتاری داشتم تحت عنوان «تزکیه و اصلاح باطن» که مناسب است در اینجا نیز قسمتی از آن را نقل کنم:

مسئله‌ای که شایان ذکر است و جلب توجه می کند این است که آن نیروی معنوی و روحی و شخصیت توانا و برجسته و اخلاص و ربانیت و عشق و عاطفه و شجاعت و شهامت که ما برای فداکاری و جانبازی، جهاد و مبارزه و تجدید و اصلاح و فتح و تسخیر به آن نیاز داریم - در اکثر اوقات - بدون تصفیه روح و تهذیب نفس و ریاضت و عبادت پدید نیامده و بظهور نخواهد پیوست، از این رو است که می بینیم کسانی که در تاریخ اسلام نقش موثری در تجدید فکری و تربیتی جامعه و جهاد داشته اند از مقام بلند روحی برخوردار بوده اند.

نظری به قرون اخیر بیفکنید نمونه های بارزی خواهید یافت، مانند تاریخ زندگانی و مجاهدتها و تلاشهای امیر عبدالقادر الجزایری و شیخ محمد احمد سودانی و شیخ احمد شریف سنوسی و امام سید احمد شهید و امثال آنها، امام شهید قبل از اینکه یک مجاهد و رهبر نظامی باشد یک پیشوای روحی و شیخ طریقت بود.



۱ - کتابی است در دو مجلد قطور بزبان اردو در مورد سیرت رهبر بزرگ حرکت تجدید و

جهاد حضرت امام سید احمد بن عرفان (۱۲۰۱ - ۱۲۴۶)

در واقع این مجاهده ها و ریاضت ها و تزکیه نفس و ارتباط با خدا در وجود انسان حالتی اعجاب انگیز از شوق و وجد و عشق و عطوفت می آفریند که در درون وی رخنه کرده و در اعماق وجودش استقرار می یابند تا جائیکه بزبان حال چنین مترنم می شود که:

بر آتش عشق جان همی عود کنم جان بنده تو، نه من همی جود کنم

بنابراین نتیجه نهایی و الزامی این سیر روحانی و کمال باطنی، شوق شهادت است و حد کمال این مجاهده و ریاضت جهاد است.^(۱)

اگر به دقت بنگریم بوضوح خواهیم دید که یقین و محبت دو بال هستند که بوسیله آنها پرنده جهاد به پرواز در می آید و حقا که از خودخواهی ها، عادات زشت، اغراض شخصی و منافع مادی و از پستیهای شهوانی، آن کسی رهائی می یابد که نسبت به هدفی الهی عشق و علاقه و به حقیقتی راستین یقین داشته باشد و بدون این عشق و یقین هرگز نمی تواند از درجات پست شهوانی به مدارج عالی ملکوتی عروج نماید.

ارتباط عمیق معنوی ولذت روحی دو عامل لازم برای جهاد و مبارزه

تجربه ثابت کرده است که تنها داشتن معلومات و مطالعات و تحقیقات و تدوین قوانین و ضوابط برای بوجود آوردن انگیزه جانبازی و ایثار و فداکاری در مردم، کافی نیست، بلکه رابطه ای عمیق تر و نیروئی روحانی و بس قوی تر و فائده ای معنوی لازم است که در قبال آن نفع معنوی، منافع زودگذر این جهان مادی، در دیدگان شخص تنگ و





خوشبهای آن برایش رنج و شیرینیها بکامش تلخ بنماید و سر بار دوش
قرار گیرد، شاید شاعر در این شعر همین مطلب را ترسیم کرده است
جائی که می گوید:

فکنده به بود آن سر که از سودا بود خالی

سر بی عشق نزد ما سراسر بار دوش است

وجود شخصیت‌های معنوی و روحی قوی در رأس جنبش‌های جهاد و مبارزه

بنابراین می بینیم حداقل در تاریخ اسلام، در رأس هر جنبش و
حرکتی از نوع جهاد و مبارزه یک شخصیت نیرومند روحی و معنوی قرار
داشته است که در مجاهدین روح حماسه و یقین دمیده و این شراره را به
سینه‌های مؤمنان دیگر منتقل نموده است تا جائی که زندگی راحت و تن
پروری برای آنان دشوار و زندگی شهادت طلبانه و جهاد گونه و قهرمانی و
فداکاری را آسان و محبوب گردانده است و زنده ماندن برایشان آنگونه
ناگوار بوده که مرگ برای دیگران.

و این همان نمونه برجسته از قیادت و امامت و رهبریت مطلوب
است که علامه اقبال نیز در شعر خود به آن اشاره کرده و گفته است:

«امام عصر و رهبر راستین کسی است که ترا از حاضر و موجود
ببازار کند و در آینه مرگ چهره و سیمای معشوق را بتو بنمایاند و بدین
طریق زندگی را برایت دشوار گرداند و در وجود تو احساس زیان آفریده
ترا با فقر آشنا سازد و در راه حق شمشیری بران قرار دهد.»



لزوم وجود شخصیتی فوق العاده در اوضاع و شرایط غیر عادی

وجود کسانی که بتوانند در اوضاع عادی و شرایط مساعد ملّتی را رهبری کنند و در زمان صلح و آرامش، سپاه و نیرو تجهیز نمایند بسیار است و در هر زمان چنین افرادی یافت می‌شوند و برای اینکار نیازی به شخصیتی فوق العاده و یقینی ممتاز نیست اما کسی که در شرایط حساس و بحرانی و در لحظاتی که ملت در آستانه فروپاشی روحی و اخلاقی قرار دارد و امیدی برای عادی شدن اوضاع معنوی جامعه وجود ندارد بتواند ملت را رهبری کند بسیار کم و نایاب است زیرا در آن هنگام فقط کسی می‌تواند در میدان قدم نهد که بر اساس رابطه خصوصی و اتکای با خدا و قوّت ایمانی و روحی، در سینه اش یقین ممتاز و شعله عشق فروزان باشد چنانکه هرگاه بر امت این اوضاع فاسد غلبه کرده و تاریکی آنرا فرا گرفته و اسباب ظاهری هرگونه تغییر و تحول را ناممکن می‌نموده است در چنان موارد مردی مبارز و صاحب یقین و عشق وارد میدان شده و با نیروی عاطفه و اقدام بموقع و دلیرانه، مسیر زندگی را عوض کرده و امت را از فروپاشی نجات داده است و این گفته خداوند تحقق پیوسته است که: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» و «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»

خضوع تاتارهای فاتح در برابر اسلام به یمن فعالیت صاحب‌دلان و دعوت‌گران به سوی خدا

هنگامیکه تاتارها، جهان اسلام را مورد تهاجم قرار داده و ویران مودند و بساط حکومت عباسیان برای همیشه برچیده شد و حکومت جلال‌الدین خوارزم شاه که یگانه حکومت مقتدر اسلامی آنروز بود





مضمحل گردید و یأس و ناامیدی مهلک سراسر عالم اسلام را فرا گرفت و بسیاری از مردم به شکست ناپذیری تاتاریان تا حدی یقین کرده بودند که این جمله، ضرب المثل قرار گرفت که: «اذا قيل لك ان التتر انهمزوا فلا تصدق» (اگر کسی بتو خبر داد که قوم تاتار شکست خورده است هرگز باور مکن) در آن حالاتِ یأس و سرخوردگی، مردانی مبارز، صاحب دل، آهنین عزم و خدا جوی که هرگز از این اوضاع، روح یأس و شکست را بخود راه نداده بودند با دلی پر امید و ایمانی سرشار و اخلاصی راستین در راه دین به جهاد و مبارزه پیگیر دست زده و آنرا استمرار بخشیدند تا اینکه به کمک خدای قادر به پیروزی نهائی دست یافتند و بعضی از پادشاهان تاتار بدست آنان به اسلام گرویدند و مردم گروه گروه به دین اسلام روی آوردند.

شیخ احمد سرهندی و دفاع از کیان اسلام

اما در هند هنگامیکه موج الحاد و بی دینی چون سیلی خروشان سراسر حکومت «اکبرشاه» را فرا گرفت و اکبر (که بزرگترین و مقتدرترین پادشاهی بود که تاریخ هند بخود دیده بود) تصمیم گرفت که با تمام توان خود بادین اسلام و شعائر مذهبی مبارزه نماید و آثار و ویژگیهای بارز آن را نابود سازد وی برای انجام این کار مدرنترین سلاحهای آن زمان و شایسته ترین افراد را در اختیار داشت و پایه های حکومتش به شدت تحکیم یافته بود و از نظر علم و منطق و قیاس ظاهری امکان هیچگونه دگرگونی و تحول آشکار وجود نداشت در آن شرایط دشوار و نامساعد و جو سرکوب و اختناق، خداوند یکی از بندگان نیکو و شایسته خود را برای اصلاح و تجدید دین خویش برگزید و مأمور نمود، وی به تنهایی پرچم انقلاب و تحول اجتماعی را بدوش گرفت و با قدرت ایمان و یقین



و عزم و توکل بخدا و روحانیت و اخلاص خود به انقلاب درونی مردم پرداخت که بر اثر این تحول درونی، بسیاری از وارثان حکومت مغول نیز رفته رفته دچار دگرگونی فکری شدند و سرانجام تاج و تخت سلطنت اکبر بدست محی الدین اروننگ زیب «عالمگیر» افتاد. او حاکمی صالح، عادل و رشید بود که همانند وی در تاریخ حکومت‌های اسلامی شبه قاره هند کمتر دیده شده است.

همانا پیشاهنک و طلایه‌دار این انقلاب مبارک امام طریقه مجددیه، شیخ احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی (هزاره دوم هجری) بود.^(۱)

سهم مشایخ و علمای ربانی در مقاومت علیه اشغالگران غربی

در قرن نوزدهم میلادی هنگامیکه تاتارهای^(۲) اروپایی و پیکارگران صلیبی، جهان اسلام را مورد تهاجم قرار دادند آنگاه نیز از گوشه‌های دنیای اسلام، مرادن از خود گشته‌ای کفن پوشیده در میدان مبارزه قدم نهادند که همانا اغلب آنها از مشایخ طریقت و رجال تصوف بودند که در اثر وجود برنامه‌های تزکیه نفس و سلوک راه نبوت روح جمیت اسلامی و تنفر از کفر، حقارت دنیا و شوق شهادت بیش از دیگران در فکر و اندیشه آنان دمیده شده بود.



۱ - نگاه کنید به کتاب دیگر نویسنده: "تاریخچه دعوت اسلامی و ادوار آن در هند" (ترجمه مولوی محمد قاسم قاسمی)

۲ - منظور استعمارگران و اشغالگران امپریالیزم غرب هستند که در قرن سیزدهم هجری بر جهان اسلام یورش بردند، آنگونه که تاتارها در قرن هفتم یورش بردند.



امیر عبدالقادر الجزائری عالمی صوفی و فرماندهی نظامی

یکی از رهروان قافله طریقت و سلوک مجاهد دلاور امیر عبدالقادر الجزائری (که مسلک قادریه منسوب به اوست) بود که پرچم جهاد را در الجزائر بلند کرد و اولین انقلاب مسلحانه علیه فرانسویان را رهبری نمود و از سال ۱۳۸۲ م تا سال ۱۸۳۷ م راحت و آرام را بر آنها حرام گردانید. تاریخ نگاران غربی، شجاعت، عدالت، مهربانی و شایستگی علمی او را تمجید کرده‌اند. حقا که این مجاهد در ذوق و عمل صوفی و شیخ طریقت بود. امیر شکیب ارسلان ادیب و نویسنده معروف عرب که ملقب به امیرالبیان بود، درباره وی چنین می‌نویسد:

«امیر عبدالقادر ادیب و دانشمند پرمایه و صوفی بلند پایه‌ای بود که نه تنها از روی اعتقاد طرفدار تصوف و عرفان بود بلکه در عمل نیز صوفی مسلک و ذوق صوفیانه داشت و در مورد تصوف کتابی دارد بنام (المواقف) او در این میدان یگانه روزگار عصر خویش بود، می‌توان گفت که نظیرش در میان متأخرین یافت نمی‌شود»^(۱)

شکیب ارسلان در جای دیگر شرح حالات و زندگی او را در دمشق یادآور شده می‌افزاید:

«شب هنگام از خواب برمی‌خاست و پس از ادای نوافل، نماز صبح را در مسجدی که نزدیک محل سکونتش (محلۃ‌العماره) بود ادا می‌کرد از این رویه خود هیچ‌گاه، جز در حالت بیماری عدول نمی‌کرد. نماز تهجد را همیشه بجای می‌آورد و در ماه مبارک رمضان بر طریق اهل تصوف ریاضت می‌کرد و در نیکوکاری تقوی و داشتن اخلاق فاضله الگو بود و در سال ۱۸۸۳ م دیده از جهان فرو بست»^(۲)



بزرگان طریقه نقشبندی در میدان جهاد و اصلاح

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را بر دل خود نقش بند

در سال ۱۸۱۳ م هنگامیکه روسیها بر طاغستان^(۱) یورش بردند و بر آن چیره گشتند در برابر ستم آنها جز همین شیوخ نقشبندی کسی دیگر به مبارزه برنخواست. آری اینان بودند که پرچم جهاد را حمل کردند و خواستار آن شدند که در معاملات و محاکمات مسلمین باید طبق شریعت مقدس اسلام قضاوت شود و مسلمین در اجرای احکام شریعت آزاد باشند.^(۲)

مرحوم شکیب ارسلان می نویسد:

«رهبری این انقلاب را علمای طاغستان و مشایخ طریقه نقشبندی که در آن دیار پراکنده بودند به عهده داشتند، گویا آنان پیش از آحاد ملت دریافته بودند که، ضرری که متوجه اسلام می شود از ناحیه امراء و حکام جیره خواری است که حقوق ملت را در قبال القابی چون شاه و امیر و در برابر احراز کرسی وزارت و صدارت و تخت فرمانروائی کاذب و کسب قدرت دنیائی و ارضای امیال و اغراض شهوانی و چند صباحی به زندگی ننگین خود ادامه دادن می فروشند، به همین دلیل این مجاهدان جان بر کف قبل از هر چیز سراغ این دست نشاندگان دولت روس و حامیان آنها

۱ - طاغستان سرزمین کوهها - داغ یا طاغ، لفظ ترکی، به معنای کوه، طاغستان بر ساحل غربی دریای خزر واقع است اگر فقط ز شمالی را با آن ضمیمه کنیم جمعیت مسلمین در آنجا بین دو تا سه میلیون نفوس بالغ می گردد.

۲ - این مبارزه چهل سال بطول انجامید و فقط یکی از رهبران این انقلاب که شیخ شامیل می باشد ۳۵ سال بطریقه جنگ چریکی کوهستانی علیه روسها جنگید (مترجم)



شتافتند و علیه آنان قیام کردند و خواستار اجرای احکام شریعت اسلامی شدند، آنان قضاوت طبق عادات و رسوم کهن را که از عهد جاهلیت قدیم باقی مانده بود ممنوع اعلام کردند.

رهبر این جنبش (شهید) غازی محمد بود که روس‌ها وی را به لقب قاضی ملاّ یاد می‌کردند، او مجاهدی نستوه بود که در علوم عربی تبحری خاص داشت و کتابی در مورد وجوب ترک عادات و رسوم جاهلی قدیم که مخالف شرع است تألیف کرد، بنام «اقامة البرهان علی ارتداد عرفاء طاغستان».

غازی محمد در سال ۱۸۳۲ میلادی بدرجه رفیع شهادت نایل آمد و «حمزه بک» جانشین او گردید، بعد از او شیخ شامل زمام رهبری نهضت مقاومت علیه روسها را بدست گرفت که طبق گفته امیرشکیب، دنباله روراه امیر عبدالقادر الجزائیری و دارای خصوصیات او بود و از طریقت به امارت رسیده بود.

شیخ شامل با یاران دلاورش به مدت سی و پنج سال بطور منظم و چریکی در کوهستانهای قفقاز و داغستان علیه روسهای فاشیست دلاورانه جنگید و در چندین جبهه آنها را شکست فاحش داد، او با ضربه‌های پی درپی که به روسها وارد کرد ارتش روس را سخت به هراس و وحشت انداخت و آنها را از دیار مسلمین، به استثنای چند نقطه خارج گردانید و در سالهای ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ میلادی تمام دژها و قلعه‌های آنها را فتح کرد و اسلحه زیادی به غنیمت گرفت، آنگاه حکومت روسیه تمام توجهش را به منطقه طاغستان متمرکز ساخت و با تمام قوا به آنجا یورش برد، روسها شعرای درباری را به سرودن قصاید و رجزیه فرا خواندند و نیروهای جنگ آزموده خود را پی در پی گسیل داشتند اما شیخ شامل، با این همه، ده سال دیگر به مقاومت و مبارزه ادامه داد تا اینکه سرانجام در سال ۱۸۵۹ میلادی این مجاهد بزرگ ناچار شد که سلاح بر زمین بگذارد.



سنوسیها و جهاد بزرگشان در افریقا

بر کفی جام شریعت بر کفی سندان عشق

هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

بارزترین نمونه جمع بین جهاد و تصوف، سیدی احمد شریف

سنوسی، معروف به امام سنوسی است، استعمارگران ایتالیائی تخمین

زده بودند که برقه و طرابلس را مدت پانزده روز فتح خواهند کرد ولی

فرماندهان انگلیسی که درباره جنگ با مستعمره‌ها و جنگ صحرائی

تجربه کافی داشتند این نظر ایتالیائی‌ها را به باد انتقاد گرفته و ناشی از

بی تجربگی آنان دانستند زیرا انگلیسیها معتقد بودند که این جنگ به

مدت سه ماه ادامه خواهد یافت.

تاریخ گواه است که این جنگ نه تنها سه ماهه به اتمام نرسید

(آنطور که انگلیسی‌ها می‌پنداشته بودند) بلکه به مدت سیزده سال تمام

بطول انجامید و بازهم ایتالیائیها در طی این مدت مدید نتوانستند

شعله‌های انقلاب را خاموش کنند. آری مجاهدتهای درویشهای سنوسی

و رهبر طریقت آنان سیداحمد شریف سنوسی بود که به مدت پانزده

سال ایتالیائیها را نگذاشت جای پائی در آن منطقه بازکنند.

امیر شکیب ارسلان به حق گفته است که: سنوسیها ثابت کردند که

طریقه سنوسیه عبارت است از یک دولت مقتدر، حتی می‌توان گفت که

بسیاری از حکومتها وجود دارد که نیروی رزمی آنها به حد رجال سنوسی

نمی‌رسد.





سیدی احمد شریف شخصیتی بارز و برجسته

امیرشکیب در وصف سیدی احمد شریف می نویسد:
«در وجود سید صبر و استقامت فوق العاده‌ای نمودار بود که
در افراد معدودی می توان دید، عزم راسخ از سیمای پاکش هویدا بود او
در عین حال که در تقوی و پرهیزگاری در صف مردان خدا بود در
شجاعت و دلیری از قهرمانان روزگار خویش بشمار می رفت»

سید مهدی سنوسی و قهرمانی و جوانمردی

تصویری که امیرشکیب از مرکز تربیتی سنوسی‌ها واقع در
صحرای بزرگ افریقا کشیده تصویر است بسیار دل‌انگیز و جذاب و
آموزنده، این مرکز در «واحه الکفره» واقع بود و عموی سیدی احمد
شریف و مربیش سید مهدی آنرا اداره می کردند و بزرگترین مرکز پرورش
روحی واردوگاه نظامی، بلامنازع در افریقا بود.

او می نویسد:

«سید مهدی بر نقش قدم صحابه و تابعین گام زن و مرد عمل بود و
به عبادت صرف اکتفا نمی نمود، او می دانست که اجرای احکام قرآن به
اقتدار و سلطه نیاز دارد، به همین دلیل برادران و مریدان خود را به اسب
سواری و تیراندازی آموزش می داد و در آنان روح شهامت، غیرت و
حریت می دمید و فضیلت و اهمیت جهاد را در قلوبشان تثبیت می کرد.
سرانجام نهال این کوشش و فعالیت وی به بار نشست و در مواضع
عدیده، دست آوردهای گرانبهائی تقدیم کرد بویژه در جنگ طرابلس
سنوسیها ثابت کردند که دارای قدرتی مادی هستند که می توانند با



دولتهای بزرگ دست و پنجه نرم کنند و با بزرگترین آنها مقابله نمایند تنها در جنگ برقه و طرابلس نبود که شجاعت سنوسیها به منصفه ظهور پیوست بلکه قبلاً نیز جنگهایی با فرانسویها در منطقه «کانم» و «وادی» سودان داشته‌اند که از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۲ هجری ادامه داشته است.

سیدی احمد شریف باری به من گفت که عمویش مهدی ۵۰ تنفنگ شخصی داشت که خودش آنها را پاک و سرویس می‌کرد با وجودیکه صدها شاگرد و جانباز داشت ولی قصداً این کار را به عهده آنان نمی‌گذاشت بخاطر اینکه آنان از او افتدا کنند و درین مورد از او تأسی جویند و اهمیّت جهاد را درک نموده برای آن آمادگی داشته باشند.

روزهای جمعه مخصوص تمرینات نظامی بود از قبیل تیراندازی، اسب دوانی و غیره. خود سید در محلی مرتفع می‌نشست و اسب سواران را به دو تیم تقسیم می‌کرد و با هم مسابقه می‌داد. گاهی نشانه‌ای در نظر گرفته می‌شد و هدف قرار می‌گرفت که بیشترین پیروزی را در میدان اسب سواری و تیراندازی طلاب و مریدان او کسب می‌کردند زیرا شیخ و استادشان همیشه آنها را تمرین می‌داد و روی اینکار تأکید می‌ورزید و به قهرمانان و نفرات برتر هر تیم جوایز ارزنده‌ای اهدا می‌شد تا مورد تشویق قرار گرفته برای جهاد آمادگی داشته باشند، روزهای پنجشنبه هر هفته ویژه فراگیری حرفه و فن و صنایع دستی بود در این روز دروس کلاً تعطیل می‌شد و همه به حرفه‌های مختلف از قبیل بنائی، نجاری آهنگری، نساجی و صحافی می‌پرداختند حتی خود سید نیز در فنون مختلف مشغول بکار می‌شد تا دیگران مورد تشویق قرار گیرند.





فعالیت سنوسی ها در کارهای اساسی وامور مفید

سید مهدی و همچنین قبل از او پدر ایشان به امر کشاورزی اهمیت بسزایی قایل بودند، وجود باغهای متعدد در جوار مراکز تربیتی گواه توجه آنها به امور کشاورزی است، هیچ مرکزی از مراکز تربیتی مربوط به سنوسی هان بود که در پیرامون آن یک یا چند باغ وجود نداشته باشد. نهال انواع درختان کم یاب را از مناطق دور دست تهیه می نمودند و در این باغها می نشانند.

سنوسیها در «کفره» و «جغبوب» درختان پرمهری را از نقاط مختلف به سرزمین خود وارد کردند که تا آن زمان کسی از مردم آنجا آنها را نمی شناختند گاهی بعضی از مردم از سید محمد سنوسی (بنیانگذار طریقه سنوسیه) می خواستند که به آنان علم کیمیا بیاموزد وی به آنها می گفت: «کیمیا زیر تیغه گاو آهن است» و گاهی می گفت: «کیمیا یعنی رنج دست و عرق پیشانی» وی طلاب و مریدان را برای یادگیری حرفه و صنعت تشویق می کرد و جملاتی می گفت که موجب طیب خاطر آنها شده تشجیع شوند و در برابر دانشمندان و علماء احساس حقارت نکنند. چنانکه میگفت: برای شما حسن نیت و پایبندی بر فرایض شرعی کافی است، دیگران بر شما مزیتی ندارند. و بسا اوقات در جمع کارگران خود نیز به کار اشتغال می ورزید و می گفت: صاحبان کاغذ (علماء) و صاحبان تسبیح (ذاکران و صوفی ها) می پندارند که از ما نزد خدا سبقت می گیرند بخدا آنان از ما پیشی نخواهند گرفت^(۱)



مقتدی تاتار و افغانی امام

تأثیر فراوانی که دعوت و شخصیت سید جمال‌الدین افغانی مصلح بزرگ اسلامی بر عالم اسلام گذاشت بر هیچ یک از صاحب‌نظران پوشیده نیست، حتی می‌توان گفت او از بنیان‌گذاران تفکر نوین در دنیای کنونی اسلام است.

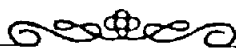
سید جمال‌الدین عارفی دل سوخته و روحانی آگاه عصر خویش بود که تمام وجود وی سرشار از شوق به دعوت حق و عمل به دستورات الهی بود. وی همانند شعله فروزانی از عشق و ایمان بود که از افغانستان گرفته تا ترکیه در تمام جهان اسلام روح جهان بینی اسلامی و نوای اتحاد اسلامی را دمید، این نکته شایان ذکر است که: عامل مهمی که در سوز درون و حرارت نفس و طبع پر شور او نقش اساسی را به عهده داشت. ذکر قلبی و بیداری باطنی و خلوت‌های زهد و عبادت او بود که بدون این نیرو غالباً هیچ انسانی نمی‌تواند به هنگام مواجه شدن با دشواری‌های پی‌درپی و روبرویی با مخالفت‌های بدخواهان و قرار گرفتن در شرایط و اوضاع بحرانی و ناامیدکننده اجتماعی با آنها مقابله نماید.

احوال شیخ محمد عبده که یکی از شاگردان بزرگ و بازوی توانای سید جمال‌الدین اسدآبادی و از عارفان به الله و آگاهان به حقایق تصوف بود نیز همانند حالات سید جمال‌الدین بود.^(۱)

اقبال می‌گوید

رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام
مقتدی تاتار و افغانی امام
سیدالسادات مولانا جمال
زنده از گرفتار او سنگ و سفال

۱ - این مطلب را دکتر محمد امین دانشمند و نویسنده شهیر مصری در فاهره با من در میان گذاشت نامبرده معاصر محمد عبده بود و در حلقه درسش شرکت کرده بود. (مرآت)



شرح احوال و زوایای مختلف شخصیت سید جمال‌الدین افغانی در کتب گوناگون درج شده. لذا تجزیه و تحلیل دقیق از زندگی و خدمات ارزنده وی از حوصله این گفتار خارج است. برای آگاهی بیشتر کتب نوشته شده را مطالعه فرمائید

امام حسن البناء و سهم وی در تربیت روحی

از میان حرکت‌های اسلامی معاصر، جنبش اخوان المسلمین بزرگترین و سازمان یافته‌ترین تشکل اسلامی است که پرچم اصلاح و جهاد را در دوران اخیر در جهان عرب بدوش گرفت و مردم رابه بازگشت دوباره به سوی اسلام فراخواند و یگانه نهضتی است که از لحاظ نفوذ و رخنه در میان توده‌های جامعه بی نظیر است و این از بارزترین ویژگی‌های این جنبش است که با اجتماع ارتباط قوی دارد و با آن در تماس دائم بوده است و مشکلات مسلمین و دعوت اسلامی را دنبال کرده، مورد مطالعه قرار می‌دهد.

شخصیت بنیانگذار آن، شیخ حسن البناء شخصیتی بود نیرومند، دارای تأثیری اعجاب انگیز که نبوغ آن جنبه‌های مختلفی داشت. او سرتاپا تلاش و مجاهده بود انسانی وارسته و بلند همت بود که هرگز دچار یاس و شکست نمی‌شد سربازی بود که در پاسداری از مرز دین هرگز خستگی پذیر نبود.

او دارای عقلی باز و روشن و فهم و درکی وسیع، عاطفه‌ای سرشار و قلبی رئوف و روحیه‌ای شاداب و عزمی آهنین بود او یک رهبر دینی، اجتماعی و سیاسی بود که در قرنهای اخیر در جهان عرب نظیری نداشته است در رأس همه این ویژگی‌ها یک عامل بس نیرومند در او وجود داشت که نقش مهم را در سازندگی اش بازی می‌کرد، همانا آن عامل،



نربیت روحی و سلوک و ریاضت او بود.

وی - آنطور که خودش در خاطرات خویش تصریح کرده است - ابتدا در طریقه حصافیه شاذلیه بیعت کرده و درسلك «اخوان حصافیه» درآمد بود و خود را کاملاً به او راد و اذکار آنها ملزم ساخته بود^(۱) بزرگان و خواص این طریقه و دوستان ایشان به من خبر دادند که او تا آخر عمر حتی در نامساعدترین شرایط، بر او راد و معمولات خود پایبند بود^(۲) ایشان در پنجمین کنفرانس اخوان که در سال ۱۳۵۷ هـ منعقد گردید طی خطابهای و یژگیهای این جنبش را اینگونه بر شمرد:

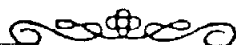
«دَعْوَةٌ سَلَفِيَّةٌ وَطَرِيقَةٌ سُنِّيَّةٌ وَحَقِيقَةٌ صُوفِيَّةٌ وَهَيْئَةٌ سِيَاسِيَّةٌ رَجْمَاعَةٌ رِيَاضِيَّةٌ رَابِطَةٌ عِلْمِيَّةٌ، ثِقَافِيَّةٌ وَشِرْكَةٌ اِقْتِصَادِيَّةٌ وَفِكْرَةٌ اِجْتِمَاعِيَّةٌ»
(حزبی است که دعوت سلف، روش اهل سنت، حقیقت تصوف، سیاست، ورزش، دانش و فرهنگ، تعاون اقتصادی و تفکر را در خود جمع کرده است)^(۳)



۱ - خاطرات حسن النبأ تحت عنوان - طریقه حصافیه ص ۲۱

۲ - این مطلب مورد قبول همه اهل نظر می باشد، برای نمونه دکتر علی محمد نقوی در کتاب خود «مقدمه ای بر نهضت شناسی» می نویسد: «از این پس تا آخرین لحظه عمر، النبأ با عرفان و «درونکاوهای اهل ذکر» علاقه شدید و ارتباط مداوم پیدا کرد ... (ص ۳۰ چاپ مؤسسه نور) (مترجم)

۲ - رساله المؤتمر الخامس ص ۱۸ و ۱۹. برای تفصیل بیشتر و اطلاع از شخصیت شهید رجوع شود به کتاب «التربية الإسلامية و مدرسة حسن النبأ» ترجمه مصطفی اربابی



امام سید احمد شهید و پیروان قهرمان و دلیر مردش

در هند تصویر اعجاب انگیزی از تلفیق و جمع بین این تربیت روحی (تصوف) و جهاد بنظر می‌رسد که نمونه‌اش در جهان اسلام کم نظیر است اما تذکره امام سید احمد شهید در اینجا تحصیل حاصل و تکراری است زیرا همه اطلاع دارند که ایشان تصوف و شجاعت را یکجا جمع داشتند^(۱)

هنگامیکه انسان فداکاری، شجاعت، ایثار و شوق شهادت این مصلح و دعوتگر بزرگ و یاران وی را مطالعه می‌کند در اندیشه وی کار نامه قهرمانان جهاد و شهادت در قرون اول اسلام متبادر می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که این عالم نسیمی ایمانی و تبلوری علمی از بقایای صالحان و نیک اندیشان قرن اول ظهور اسلام است که در قرن سیزدهم وزیدن گرفته و زمین را بعد از مرگ طولانی زندگی دوباره بخشیده و ثابت نمود که قدرت ایمان و توحید الهی و وابستگی صحیح با پروردگار و تربیت دینی و اتباع از روش پیامبر نیروهائی بس عظیم هستند که همواره بکسارگیری آنها شگفتی‌هایی را در جامعه پدید آورده است و همانا دسترسی به ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی، بدون وجود نیروی معنویّت و روحانیت صحیح و بدون انگیزه قوی و پایدار اصلاح، امکان



۱ - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتابهای نویسنده: "اذا هبت ریح الایمان" و "امام سید احمد شهید در آینه تاریخ (ترجمه همکار گرامی مولانا محمد قاسم قاسمی)" و "سیرت سید احمد شهید" (به زبانهای اردو، عربی و انگلیسی) و همچنین «سیرت احمد شهید» اثر نویسنده معروف سلفی، غلام رسول مهر.

بذیر نبوده و آرزوی تحقق آنها خیالی خام و دور از دسترس می باشد.
 رهروان و پیروان و جانشینان سید، امثال مولانا سید نصیرالدین و
 مولانا ولایت علی عظیم آبادی نیز در میدان جمع بین صوفیه و جهاد و
 تصوف بر طریق سید ثابت قدم بودند. مولانا یحیی علی و مولانا احمدالله
 صادق پوری نیز ادامه دهنده راه آنها بودند. حکایت جهاد و فداکاری،
 صبر و بردباری، استقامت و شکیبائی این رهروان در راه حق و تحمل
 شداید و دشواریها و پایداری آنان در راه رسیدن به مقصود، شیوه
 زندگانی و رفتار امام احمد ابن حنبل را بیاد می آورد

زیرا امام سید احمد گاهی در میدان جهاد بر مرکب سوار، زمانی
 در سیاه چالهای «انباله» و گاهی نیز به صورت تبعید در جزیره آندامان در
 اقیانوس هند بسر برده اند. گاهی هم در مرکز تربیتی خود به تعلیم و
 تربیت و تزکیه و آموزش مریدان و پیروان خود، در سلسله مجددیه و
 سلسله محمدیه (سلسله ویژه سید) مشغول بوده اند. امام مصداق کامل
 بیت ذیل بود:

برکفی جام شریعت برکفی سندان عشق

هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن
 اگر مجاهدتها و فداکاری های مردم صادقپور را در یک کفه ترازو
 و تلاشها و مجاهدتهای بقیه مردم هند را در کفه دیگر آن قرار دهیم، همانا
 کفه مربوط به از خود گذشتگی و کوشش مردم صادقپور سنگین تر
 خواهد بود.

علماء و مشایخ هند در میدان جهاد و دعوت و اصلاح

پس از رحلت علما و مجاهدین بزرگی که قبلاً بیان شد سلسله





دعوت و ارشاد و فعالیت‌های دینی و جهاد در راه خدا بطور استمرار ادامه یافت، جهاد پیگیر در راه حفظ و گسترش دین مجاهدانی نستوه و مردان بزرگ تربیت نمود که لحظه‌ای از کار و فعالیت غفلت نور زیدند، مجاهد کبیر حاج امدادالله مهاجر مکی رحمته الله علیه، شیخ حافظ ضامن شهید رحمته الله علیه، عارف بزرگ مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمته الله علیه فرمانده کل سپاه علماء در انقلاب هند و مؤسس دانشگاه دارالعلوم دیوبند و مولانا رشید احمد گنگوھی رحمته الله علیه در جبهه «شاملی»^(۱) اسلحه بدست گرفته و با قوای امپراتوری بریتانیا شجاعانه رزمیدند. حافظ ضامن رحمته الله علیه در میدان جهاد بشهادت رسید حاج امدادالله رحمته الله علیه ناگزیر به ترک دیار و هجرت گردید، مولانا نانوتوی رحمته الله علیه و گنگوھی رحمته الله علیه تا مدت مدیدی در انزوا و اختفا بسر می بردند و همچنین مولانا احمدالله شاه رحمته الله علیه و لیاقت علی رحمته الله علیه از مشایخ بزرگ دوران خویش بودند که در انقلاب بزرگ سال (۱۸۵۷ م) سازماندهی و فرماندهی رزمندگان علیه استعمار بریتانیا را به عهده داشتند. در آن جنگ عده‌ای از مبارزان در میدان نبرد شهید و عده‌ای دیگر توسط نیروهای استعمارگر اعدام و به فیض شهادت نایل آمدند و سپس بعد از افراد نامبرده، مجاهد کبیر و دانشمند بلند مرتبه حضرت مولانا محمود حسن دیوبندی رحمته الله علیه که ملت هند بحق او را شیخ الہند (پدر هند) نامیده‌اند قد علم کرد و پرچم مبارزه و جهاد علیه انگلیس را بدوش گرفت تا هند را از لوث وجود قوای استعمارگر انگلیسی پاک کند و حکومتی اسلامی و مستقل تشکیل دهد که زمام همه امور بدست مسلمین باشد.



پایمردی و همت والای این راد مرد وی را واداشت تا با دولت عثمانی رابطه برقرار نماید و افغانستان، ترکیه و هند را در امر جهاد و

انقلاب تشویق و با خود هم پیمان کند، همانا نامه‌های ابریشمی^(۱) و

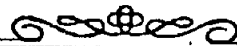
۱ - شیخ الهند، مولانا محمود حسن، برای آزادی هند از سلطه استعمار انگلیس برنامه‌ای ترتیب داده بود و می‌خواست که برای اجرای آن از حکومت افغانستان و دولت عثمانی کمک بگیرد بنا براین به همین منظور مولانا عبیدالله سندی را در رأس یک هیأت که مرکب از شاگردان و یاران با وفایش بود به افغانستان فرستاد و خودش در هند به فعالیت پرداخت. مولانا عبیدالله در کابل با امیر حبیب الله خان والی افغانستان ملاقات کرد و او را برای خدمت به اسلام و آزادی هند آماده نمود، در این اثنا چون شیخ الهند زمینه را برای انقلاب فراهم دید و از طرفی دولت انگلیس او را تحت تعقیب قرار داد آنگاه به حجاز سفر کرد تا انقلاب را از خارج رهبری کند وی در مکه با غالب پاشاه والی ترک مخفیانه ملاقاتی به عمل آورد، غالب پاشاه ضمن وعده پشتیبانی و همکاری، سه نامه جداگانه، یکی به مسلمین هند و دیگری به بصری پاشاه استاندار مدینه و دیگری به انور پاشاه نوشت و خواستار پشتیبانی و حمایت از شیخ الهند شد. شیخ از آنجا به مدینه رفت و با انور پاشاه وزیر جنگ و جمال پاشاه فرمانده ارتش عثمانی که در آن هنگام برای زیارت در مدینه بسر می‌بردند ملاقات کرد و آنان را برای کمک به مسلمین هند و اخراج انگلیس آماده ساخت.

در این اثنا، مولانا عبیدالله سندی خواست که نتیجه مأموریت خود را به اطلاع شیخ الهند برساند ولی از آنجائی که بردن هرگونه کاغذ جرم محسوب می‌شد بنابراین مطلب را روی سه قطعه پارچه ابریشمی نگاشت و بوسیله یکی از همراهانش برای شیخ الهند فرستاد، این قضیه در تاریخ سیاسی هند معروف به «نامه های ابریشمی» است. از آن پس شیخ الهند خواست که از راه ایران خود را به مناطق آزاد شمالی^(۲) واقع بین افغانستان و هند برساند و با کمک مجاهدانی که به همین منظور تربیت شده بودند برنامه انقلاب را عملی نماید اما قبل از موفقیت در اثنای جنگ جهانی اول توسط شریف حسین، امیر مکه که علیه دولت متبوع خود

احتمالاً منظور، جمهوری خود مختار داغستان است، زیرا پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، داغستان خود را جمهوری مستقل اعلام

کرد و تا سال ۱۹۲۰ میدان جنگهای بسیار سخت بود (مترجم)





دیدار او با انورپاشا و زندانی شدن در جزیره (مالطا) «مالت» هر یک مبین همت عالی و مبارزه آزادیخواهانه گسترده و مستمر او است.

همچنین شاگرد نامدارش داعی و مجاهد نستوه علامه حسین احمد مدنی رحمۃ اللہ علیہ (که در زندان او را همراهی می کرد) نیز راهرو همین راه بود و نقش بارزی در رهبری انقلاب علیه قوای انگلیس و جنبش استقلال هند ایفا نمود و به آزمونی نیکو مواجه گردید. راست گفت خدای بزرگ: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدْلًا»

در میان مومنان مردانی هستند که بر سر عهدهای که با خدا بستند صادقانه ایستادند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود راه نداده‌اند (۱)

استشهاد به تنی چند از صوفی نمایان بی مایه درست نیست



حال با وجود این همه شواهد تاریخی معتبر و بی‌پای و بیان شیوه زندگی و مجاهدت‌های بزرگان صوفیه که نمونه‌های آن در صفحات

عثمانی) شوریده بود دستگیر و به حکومت انگلیس تحویل گردید و از آنجا به مصر و سپس به جزیره مالت (مالطه) در انگلستان برده شد و تا سال ۱۹۲۰ م یعنی سه سال و چند ماه در زندان بسر برد و در این تاریخ درحالی که ملت هندوستان بنامش شعار می‌داد و او را «پدر هند» (شیخ الهند) می‌خواند آزاد شده به وطن بازگشت و مبارزات آزادی خواهانه خود را دنبال کرد. (مترجم)

گذشته آورده شد باز هم این سخن و پندار قابل قبول و پسندیده است که برخی بگویند تصوف موجب بیکاری و بیهوده گذراندن زندگی و شانه خالی نمودن از مسئولیت‌های دینی و از تلاش و مبارزه است، و چنین پنداشته شود که لازمه تصوف گدائی و تن پروری است؟.

برای اثبات ادعاهای نادرست نسبت به تصوف، نباید به رفتار اجتماعی و حالات عده اندکی از افراد صوفی‌نما که گنج عزلت گزیده و خود را منزوی نموده‌اند استناد نمود. و حکم جزئی را بر امری کلی و فراگیر بسط داد و به آن استناد نمود.

زیرا این عده انگشت شمار بوده و به آن اندازه نیستند که برای آنان حسابی باز کرد و آنها را جزو مشایخ صوفیه نامید. در صورتی که در مقابل این عده، جمعیت بزرگ و قابل ملاحظه‌ای از پیشوایان سلسله تصوف و صاحبان طریقت وجود دارند که در میدان جهاد و مبارزه و حضور مستمر در جامعه از گروه صوفی‌نماها ممتاز بوده و رفتار و شیوه عمل آنها در جامعه برای دیگران الگو بوده است.

آری تصوف راستین اینگونه مردان وارسته‌ای تربیت می‌کند.

بر خیز و به تیغ تیز بنشین

اگر تصوف مسیر صحیح خود را بی‌پیماید و با روش پیامبرگرمی اسلام ﷺ هماهنگ و منسجم باشد. و پرچم یقین و محبت را که از اهداف و نتایج مهم آن می‌باشند برافرازد بی شک در وجود طرفداران خود روح اخلاص و حریت، عمل و خدمت، انگیزه جهاد و شوق شهادت و بلند همتی و عشق بخدا را خواهد دمید و عاشق راستین برای زندگی ارزشی قایل نخواهد بود زیرا هنگامی که چشمه عشق و محبت الهی از قلب انسان فواره کند تمام وجود و کینانش اینگونه مترنم





خواهد شد کہ:

ازہستی خویش پرہیز
یا از رہ راہ دوست برخیز

ای آنکہ زنی دم از محبت
برخیزوہ تیغ تیز بنشین



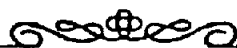
نمونہ ہائی والا از سبک قدیم

فرق میان عارف ربانی و عالم به علوم ظاهری

در آغاز جوانی مطالعه کتاب «ارشاد رحمانی» نوشته عالم ربانی مولانا سید محمد علی مونگیری رحمته الله علیه بنیانگذار جنبش «ندوة العلماء» برایم فراهم شد، ایشان در این کتاب با اسلوب طبیعی و مؤثر به ذکر بعضی از علمای ربانی عصر خویش پرداخته است بویژه اولین ملاقات و دیدار خویش را با مرشد و شیخش مولانا فضل رحمان گنج مرادآبادی رحمته الله علیه بگونه‌ای یادآور می‌شود که خواننده نیز از لذت آن بی‌بهره نمی‌ماند. او می‌نویسد:



در زمان طلبگی که مشغول درس فلسفه و منطق بودم برای اولین بار به دیدار شیخ رفتم، وی مرا به عنوان یک فرزند بحضور پذیرفت و از



کتابهای درسی ام کسب اطلاع کرد، هنگامیکه به او گفتم که درس فلسفه و منطق می خوانم برآشفت و گفت: گیرم که در این فنون یونانی تخصص و مهارت حاصل نموده و پایه بلندی کسب نمودی، آخرش چی؟ و چه چیزی عایدت می گردد؟ برو قبر فلان امام منطق رابنگر و سپس به قبر یکی از بندگان خدا که با این علوم آشنائی نداشته اما خدا را شناخته و با او رابطه داشته است نیز نظری بیفکن و انوار الهی را مشاهده کن

عشق و عطف

سپس به تشریح محبت و ارادت خویش نسبت به شیخ پرداخته و بیان می کند که چگونه با او به گفتگو و مباحثه می پرداخته تا اینکه مورد توجه و عنایت ویژه شیخ قرار گرفت و از یاران خاص وی شد.

ایشان در این رساله به ذکر بی رغبتی شیخ از دنیا و اسباب و مظاهر آن، انابت به سوی خدا و عبودیت و نیازمندی به او، اهتمام به اتباع سنت و پایبند بودن به اقوال و افعال و اذکار و ادعیه رسول اکرم ﷺ پرداخته اند.

من در سنین کودکی که این کتاب را مطالعه می کردم عقل کوچکم تأثیر خوشگوار آنرا کاملاً پذیرفته و با تمام وجود احساس لذت می کردم بویژه آن اشعار عارفانه که مورد پسند شیخ بوده و اکثر ورد زبان داشت سخت بر من تأثیر گذاشت، من از آن اشعار پی می بردم که در سینه وی آتشی از عشق و محبت افروخته است و او به وسیله این اشعار می خواسته که شعله عشق را فرونشاند و قلبش راتسکین دهد، گویا از کسانی که این عمل را ناپسند دانسته و بر او خرده می گیرند پوزش می طلبد و می گوید:

سَقُونِي وِ قَالُوا: لَا تَغْنَنَّ وِ لَوْ سَقُوا جَبَّالٌ سَلِيمِي مَا سَقِيْتُ لَغْنَتٌ



در میان قعر دریا تخته بندم کرده‌ای
باز می‌گوئی که دامن تر مکن هوشیار باش

علم برای عمل

در همان اوان به مکتوباتی از پدر بزرگوارم علامه سید عبدالحی حسنی رحمته الله دست یافتم که بنام «استفاده» موسوم بود، در این مکتوبات^(۱) سفرهای زیارتی و دیدارهایش با شیخ فضل رحمان رحمته الله را با اسلوبی دل‌انگیز بیان نموده است، وی که در آن ایام در لکنه‌و به تحصیل اشتغال داشته است اطلاع می‌یابد که حضرت شیخ در گذشته است، لذا بسیار متأثر و اندوهگین می‌شود، بعد به وی خبر می‌رسد که این خبر شایعه‌ای بیش نبوده است، بنابراین به قصد دیدار شیخ رهسپار گنج مراد آباد می‌شود و مسافت بسیار طولانی را پیاده طی کرده از شدت اشتیاق اصلاً احساس خستگی نمی‌کند.

چون به خدمت شیخ می‌رسد و خود را معرفی می‌کند شیخ ابراز خوشحالی کرده و از کتابهای درسی اش می‌پرسد و می‌گوید: غرض از تحصیل علم عمل است اگر عمل نباشد تحصیل علم بی‌فایده است. مردان خدا هر آنچه خوانده‌اند بر آن عامل بوده‌اند.

شیخ محمد مینا کتاب «شرح وقایه» را می‌خواند چون به باب زکاة رسید ترک تحصیل کرد، وقتی استادش علت اینکار را جویا شد در جواب گفت: منظورم از دانستن، عمل کردن است، نماز و روزه بر من

۱ - این مکتوبات و خاطرات خطی هستند و جالب اینکه بزبان فارسی فصیح نگاشته شده‌اند. به علت عدم دسترسی به اصل نوشته‌ها نتوانستیم عین عبارت فارسی آنها را نقل کنیم نویسنده برای نمونه جملاتی در کتاب "حیات عبدالحی" آورده است با مراجعه به آن می‌توانید قضاوت کنید. (مترجم)



فرض است لذا آموختن مسایل آنها بر من لازم بود اما زکات بر من فرض نیست هر زمانیکه فرض گردید جزئیاتش را می آموزم اینک پرداختن به فراگیری مسایلی که قدرت عمل بر آنها را ندارم تضييع وقت است (۱)

نسیم ایمان و عطوفت

سپس والد م در ادامه سخنانش می گوید:
من هرگز بیاد ندارم که از نماز شب آنقدر لذت ببرم که در آن شب حظ و بهره بردم. شیخ دستم را گرفت و کلمات توبه را به من تلقین نمود و به خواندن کتاب «حصن حصین» - مجموعه ای از اذکار و ادعیه منقول، نوشته جزری - مرا تشویق کرد. و گفت صدها نفر را می شناسم که به خواندن این کتاب و لازم گرفتن دعاهای ماثوره آن به درجه ولایت رسیده اند.

در این هنگام بروی کیفیت خاصی طاری شد و حالت رقت باری به وی دست داد و اشک از چشمانش جاری گردید و به خواندن اشعاری مبادرت ورزید که از جمله آنها این شعر نیز بود:
شرمه در چشم سنائی چون سنان تیرباد

گرزمانی زندگی خواهد سنائی بی سنن

عشق و علاقه شدید به حدیث نبوی

یکی از عادات شیخ این بود که روزانه مقداری از کتاب صحیح بخاری قرائت می کرد و علاقه فراوانی به حدیث رسول ﷺ داشت

۱ - اینگونه وقایع و داستانها در دین نقش استدلالی و الگویی ندارند اما ذکر آنها خالی از فایده نیست زیرا انسان را به اخلاص و نقطه نظر خاصی برانگیخته و سوق میدهند



لوریکه با چیزی بعد از تلاوت قرآن قابل مقایسه نبود، هنگام درس، یژه درس صحیح بخاری حالتی اعجاب انگیز بوی دست می داد، موماً روزی یک تا دو بار به درس می پرداخت اما آروز خلاف معمول ه بار جلسه درس دایر شد که پدرم این را سعادتی برای خویش دانست و لذت آنرا در تمام طول عمر از یاد نمی برد و همواره بالذت جیب و خوشحالی فراوان از آن یاد می کرد و می گفت: زبانم از وصف ، درس و حلاوت و تأثیرش بر قلب قاصراست زیرا شنیدن کی بود مانند بدن، همچنین در همین ملاقات به شنیدن روایت حدیث «مسلسل به لیه، مشرف می شود و آن این گفته پیامبر ﷺ است که: (الرَّاحِمُونَ بِحَمَّتِهِمُ الرَّحْمَنُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، إِرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي سَمَاءِ)»^(۱) و نیز حدیث مسلسل به محبت یعنی این حدیث مشهور: (بَادَتِكِ)»^(۲) سپس شیخ به اومی گوید من این حدیث را از زبان شیخ ود، عبدالعزیز پسر شاه ولی الله دهلوی شنیده ام و تورا به نقل آن روایت ای دیگران اجازه می دهم.

دنیا و بی ارزشی آن در نگاه عارفان

بعد از آن به مطالعه سفرنامه نویسنده چیره دست، مولانا بیب الرحمن شروانی وزیر امور دینی ایالت حیدرآباد توفیق یافتیم. وی

- خداوند آنان را که نسبت به خلق مهربانند مورد رحمت خویش قرار میدهد. بر اهل زمین هم نمائید تا آنکه بر آسمان است بر شما ترحم کند.

یعنی: ای معاذ من ترا دوست دارم پس بگو: خدایا مرا در راه ذکر، شکر و پرستش خود ن فرما.





در این سفرنامه داستان سفر و ملاقات با شیخ کبیر و تأثرات خود را شرح داده است وی می نویسد: یک روز قبل از رسیدن من، امیر بزرگ حیدرآباد «نواب خورشید جاه بهادر» که از ثروتمندان و رجال نامی عصر خود بود به زیارت شیخ رسیده بود، هرجا سخن از سفر اشرافی امیر به «گند مرادآباد» (اقامتگاه شیخ) بود در شهر کانپور و جاهای دیگر که من از آنه می گذشتم از مخارج این سفر، از سواران و خدم و حشم و از ثروت دارائی امیر سخن رانده می شد اما چون در آن محل وارد شدم ذکری از آن نشنیدم گویا این امیر که جاه و مقامش زبانزد عام و خاص بود، اصلاً به آ روستای کوچک قدم نهاده و توجه هیچ بیننده ای را بخود جلب نکرد بلکه در آن قریه فقط از خدا و رسول او یاد می شود، توگویی آن قریه هیچ ارتباط و اتصالی با دنیای خارج ندارد، جزیره ای است که در آن سلطانه مذهبی و بنده ای از بندگان خاص خدا حکم می راند، بنده ای که از سلط مادیات وارسته و دنیا زیر قدمش زانو زده است، بنده ای که از دنیا مظاهرش دوری جسته و دنیا با ذلت و خواری تمام بدنبال او افتاده است آری این تأثیر چه کسی بود؟ آیا تأثیر و خاصیت آب و خاک آن مکان بود؟ هرگز نه! آیا در و دیوار آنجا چنین تأثیری داشت؟ هرگز نه آ. اثر دست و پای شیخ یا اثر دیگر اعضا و جوارح او بود؟ هرگز نه، بلکه اثر کیفیتی بود که در قلب شیخ وجود داشت.



او ادامه می دهد: من دربار دولتمردان، مجمع رؤسا و مجالس اهل علم را دیده ام اما هرگز خودم را هیچ جایی چنان کوچک و حقیر نیافته ام، که در جلسه شیخ بودم، ضمیرم مرا بخاطر اعمال ناشایست سرزنش می کرد، خلاصه اینکه حالتی بس عجیب بود که بیانش مشکل است. من بارها از زبان شیخ شروانی رحمته الله علیه صفات برجسته مرشدش را، قبیل زهد و تقوی، اخلاص و خداشناسی و بزرگ منشی شنیده بودم و همچنین کتب و رسایل مولانا تجمال حسین بهاری و سید نورالدین فرزند

نویسنده معروف سید صدیق حسن خان قونجی بخاری و دیگر مریدان و شاگردان شیخ فضل رحمان گنج مرادآبادی را که اکثر اعضای ندوة العلماء بودند مطالعه کرده بودم و به چیزهای زیادی از سیرت و احوال او دست یافتم که همگی حیرت انگیز و دل آویز است که از مطالعه آنها قلب انسان بنور ایمان قوت می‌گیرد و حقارت ماده و ماده پرستان و عظمت دین در قلب جایگزین می‌شود.

مولانا گنج مراد آبادی و حاکم انگلیسی

روزی استاندار ولایت انگلیسی (هند) قصد دیدار شیخ فضل رحمان را داشت، این خبر میان مردم شایع شد و به گنج مرادآباد رسید این خبر در نظر مردم بسیار مهم بود و افکارشان را بخود جلب نمود، دلیلش این بود که در آن زمان (پس از انقلاب ۱۸۵۷-م) انگلیس نفوذ و تسلط مستقیم بر آن دیار داشت (و هند را جزئی از امپراطوری بریتانیا می‌دانست).

نسل جدید که بعد از نهضت آزادی پرورش یافته است نمی‌تواند اوضاع و شرایط حاکم بر آن زمان را درک کند و از خطرهایش آگاه باشد بنابراین دیدار حاکمی که بر بزرگترین ایالات هندی - ایالات متحده آکره و اواده - حکومت می‌راند، حادثه‌ای بزرگ و خبر مهمی بشمار می‌آید، مردم بفکر استقبال وی بودند و می‌دانستند که حاکم انگلیسی روی صندلی می‌نشیند و در کلبه شیخ از صندلی و نیمکت خبری نیست، لذا از این بابت نگران بودند، شیخ چون از موضوع اطلاع یافت از آنان پرسید چه خبری شما را اینقدر نگران ساخته است آنان گفتند حاکم ایالت به دیدار شما می‌آید و در منزل شما صندلی وجود ندارد! شیخ که گویا می‌خواست به آنان درسی از ایمان و یقین بیاموزاند و جایگاه اهل دنیا در





نگاه اهل دین رابه آنان بنمایاند گفت: این که جای نگرانی نیست، این خمره را که ما از آن آب می نوشیم واژگون بگذارید تا بر آن بنشیند. مردم ساکت شدند چون استاندار آمد شیخ به او اشاره کرد تا بالای خمره بنشیند اما او همچنان ایستاد، مولانا با او مانند یک فرد عادی برخورد کرد و حکومت آنها را مورد انتقاد قرار داد سپس خطاب به زنی که حاکم را همراهی می کرد گفت: شما از حیا و غیرت بی بهره هستید - اشاره به بی حجابی آن زن است - بعد از این ماجرا، آن دو برگشتند و فضای شهر بحالت عادی در آمد

روشی جدید برای اعانه و کمک به مستمندان

شیخ حبیب الرحمن شروانی برای من حکایت کرد که باری شب هنگام، پانصد روپیه به شیخ اهداء شد و این مبلغ در آن زمان پول زیادی محسوب می شد. در همان وقت گفت چند نفر کارگر برای مرمت و بازسازی دیوار خانه نیاز دارم، چون دیوار دارد منهدم می شود هر چه زودتر چند نفر را فرا خوانید، با این اعلام، افرادی از فقرا و مستمندان که کسی از مستمندی آنها اطلاع نداشت برای کار حاضر شدند در حالیکه دیوار سالم بود. شیخ آن پول را بین آنها تقسیم نمود (این عادت وی بود که فقرا و مستمندانی را که از سوال کردن خود داری می نمودند و کسی به فقر و تنگدستی آنان آگاهی نداشت بدینوسیله شناسائی و کمک می کرد) شخصی پرسید چرا شیخ در تقسیم پول این قدر تعجیل نمود حالانکه ما هیچ عیبی به دیوار ندیدیم؟ شیخ در جواب گفت: دیوار داشت منهدم می شد و خانه فرو می ریخت ولی شما می گوئید نیازی به عجله نبود؟ مرد فهمید که شیخ نمی خواهد شبی بگذرد و در خانه اش درهم و دیناری باشد و او در این مورد از رسول خدا ﷺ پیروی کرده و به او تاسی جسته است.



معیاری انسانی که با معیارهای زمان قابل سنجش نیست

این حکایات و وقایع - که از بسیاری اولیاء و بندگان نیکوی خدا منقول است - برای بنده بسیار مفید بوده است، فرصت مطالعه این کتب و سفرنامه‌ها در اوان جوانی و عنفوان شباب سعادت بزرگی برای بنده محسوب می‌شود، زیرا بدینوسیله به گونه‌ای دیگر از مردان خدا آشنا شدم که تا آن زمان برای بنده ناشناخته و نامأنوس بودند و با عموم مردمی که بنده در عصر و اجتماع خویش مشاهده نموده‌ام بسیار متفاوت بودند، در عصر و اجتماعی که مادیت در آن به اوج خود رسیده و پول بدست آوردن بزرگترین کمال محسوب می‌شد و مردم فقط با یک معیار سنجیده می‌شدند: «مقام و منصب و درآمد» در چنان اجتماع فاسد روشی که مولانا فضل رحمان گنج مرادآبادی انتخاب کرد، روش اشخاصی بود که با اتکای به ایمان و بخاطر ایمان زنده هستند و مادیت در نگاه آنان خوار و ذلیل و دین و اهل آن عزیز است و با اخلاص و سیره خویش نمونه‌ای از یقین صحابه و مسلمین قرون اولی و نمونه‌ای از «عشق» و «سوز درون» را زنده می‌گردانند که در آن لذت زندگی و لذت ایمان یافته می‌شود و بوسیله آن پیروی کامل از احکام و دستورات اسلام و غلبه بر شهوات و پیروی از سنت نبوی و تبعیت از آنان آسان و میسر است.

نقش مطالعه سیرت عارفان ربانی در تربیت اخلاقی

فایده دیگری که از مطالعه سیرت صالحان بدان دست یافتیم این بود که بدینوسیله به این نتیجه رسیدیم که طبیعت و ذوق ایمانی، همواره



از یک نسل به نسل دیگر انتقال یافته و از یک چراغ، چراغی دیگر برافروخته شده است و همانگونه که خداوند حفاظت اصل و منبع دین را به عهده گرفته است حفظ این ویژگیهای ایمانی را نیز برعهده گرفته است. در اثر این مطالعه بود که عظمت و محبت این نمونه های عالی ایمان و اخلاص نصیب شد و همین چیز باعث گردید که از شتابزدگی رهائی یابیم و تحت تأثیر آن گروه از رجال و شخصیتهای بزرگ علمی که از فضایل انسانی عاری بودند، قرار نگیریم رجالی که دارای مظاهر علمی فراوان بودند اما از معنویت و زینت باطنی بوئی نبرده بودند و بزرگی شان مرهون مدرک، حقوق، ساختمان و حکومت بود، نه مربوط به شخصیت و نفوسشان. اگر این چیزها و القاب اضافی از آنها برای چند لحظه گرفته شود ارزشی برای آنان باقی نمانده و از ادامه حیات عاجز خواهند ماند اما بر عکس، ایمان و اخلاص، صدق و تقوی، زهد و قناعت، خود شناسی و توانگری قلبی، صفاتی هستند که هرگز از صاحبانشان گرفته و سلب نمی شوند.

مطالعه اینگونه کتابها، این انگیزه را در وجودم زنده گردانید که بیشتر در تلاش اینگونه افراد باشم چنانکه در اثر این تلاش و پژوهش به بعضی از شخصیتها دسترسی یافتم. بنده این جهان بینی و روش زندگی را که اینک انتخاب کرده و پسندیده ام و دوست دارم تا پایان عمر بر آن پایدار باشم مرهون لطف و احسان آنان می دانم:

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلباً فارغا : فتمکتنا
چون مرا سودایت از روز نخستین در سر است

پس همان بهترکه آخر سر در این سودا کنم



مرگ در نگاه عارفان

لحظه مرگ مردان خداجوی آئینه شفاف است که صفات روحی و مراتب ایمانی در آن متجلی می‌شوند

وفات عاشقان و عارفان و بندگان مقرب خدا، از شگفت آورترین
صحنه هائی است که در آن صفات بلند روحی - مانند عشق، وفاء، اشتیاق
دیدار خدا، یقین به وعده‌های پروردگار و عشق به رضای او - نمایان
می‌شود.

لحظات مرگ دقیقی است که در آن همه این صفات بارز و
حقایقی که بخاطر آنها مجاهده نموده‌اند و خود را در راه آنها فدا ساخته و
برای نیل به آنها روز شماری کرده‌اند، متجلی می‌گردد؛ آری زمان تجلی
حقایقی است که در جهان به انتظار آن نشسته بودند، آنگونه که پرنده‌ای
که در بند قفس است، به آرزوی رسیدن به آشیانه‌اش لحظه شماری
می‌کند، بلکه این عاشقان چون آن لحظه فرامی‌رسد، شوق و ایمان،



اشتیاق و وجد و سرورشان^(۱) افزایش می یابد و به آنان حالتی دست می دهد و علائمی از خیر و سعادت به ظهور می پیوندد که بسیاری از افرادی که دارای زندگی مرفه و صاحب نعمت و خوشبختی هستند به حال آنان غبطه می خورند و آرزوی رسیدن به آن مقام والا و دسترسی به علائم قبول، در آن لحظه های حساس را دارند، علائمی که ثمره زندگانی و چکیده عمر فانی می باشد.

مرگ صدیقان حجتی است قوی بر حقانیت اسلام و نیروی ایمان

بسیاری از غیر مسلمانان که خداوند به آنان سعه صدر و چشم انصاف و حق بین، عنایت نموده و همچنین بسیاری از شکاکان و منکران، چون این حالات را مشاهده می کنند به این حقیقت دست می یابند که آنجا حقایقی غیبی و جهانی، بالاتر از جهان محسوسات و ماده و زیباتر و وسیعتر از این جهان وجود دارد که این مؤمنان صادق، شیفته و دلباخته آند و در می یابند که تعالیم اسلام و زندگی رسول اکرم ﷺ در نفوس مسلمین تأثیر عمیق و ژرفی دارد که نظیرش در مکتبهای اقتصادی و تعالیم مادی یافت نمی شود.

ما در اینجا - از نمونه های بارزی که کتب سیرت و تراجم از آن



۱ - در همچنین حالتی بود که چون مردم شدت مرض و سكرات موت را بر بلال، مودن رسول الله صلی الله علیه و سلم مشاهده کردند گفتند «واکرباه» (ای وای رنج و اندوه بر بلال) بلال با شنیدن این سخن کنترل خود را از دست داد و در جواب گفت: "وا طرباه، غداً لاقی الاحبه محمداً و حزبه" (خوشا به حال من، فردا دوستانم را، محمد و یارانش را ملاقات خواهم کرد)

سرشارند - فقط به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم و داستان وفات دو تن از بزرگان تصوف در هند را می‌آوریم، یکی از شخصیت‌های سده هفتم هجری - امام شرف‌الدین یحیی منیری رحمته الله علیه (متوفی ۷۸۲ هجری) و دیگری عارف سترگ، شیخ فضل‌الرحمن گنج مرادآبادی رحمته الله علیه (متوفی اوایل سده چهارده هجری):

شیخ یحیی منیری رحمته الله علیه و صحنه وفات

تصویر دل انگیزی که ابن یمین، از صحنه‌های مرگ و لبیک گفتن به پیام الهی و استقبال نمودن پیک خدائی، ترسیم نموده و شعف و شادمانی آن لحظه را نشان داده است، می‌تواند تصویری گویا از وفات شیخ یحیی منیری رحمته الله علیه باشد:

منگر که دل ابن یمین پر خون شد بنگر که از این سرای فانی چون شد
مصحف بکف و پابره و دیده به دوست بایک اجل خنده زنان بیرون شد
شیخ زین بدر عربی، که یکی از یاران امام شرف‌الدین یحیی منیری است حالات وفات او را اینگونه بیان می‌کند:

روز چهارشنبه پنجم شوال سال ۷۸۲ هجری بود که خدمت امام رسیدیم دیدم که ایشان بر متکایی تکیه زده نشسته‌اند و گروهی از دوستان و یارانش که شبهای زیادی در جوارش بیدار مانده بودند حلقه زده‌اند، بیماری او را سخت آورده بود، جمله «لا حول و لا قوة الا بالله» را ورد زبان داشت و از حاضران نیز می‌خواست تا همراه او این جمله را تکرار کنند سپس در حالی که بر لب تبسم داشت با تعجب گفت «سبحان الله» چقدر شگفت‌آور است! شیطان می‌خواهد در این وقت حساس مرا در مورد مساله توحید بلغزاند ولی به فضل و لطف خدا او بر من هیچ سلطه‌ای نخواهد داشت.





بار دیگر جمله «لا حول...» را قرائت کرد و از حاضرین نیز خواست که این جمله را قرائت کنند بعد از آن به او ادعیه خویش مشغول گردید و قبل از ظهر از آن فارغ گشت و به حمد و ثنای خدا پرداخت و این جمله را بارها با سرور و شادمانی فوق العاده ای تکرار می کرد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ، أَلَمِنَّهُ لِلَّهِ، أَلَمِنَّهُ لِلَّهِ» سپس از حجره خارج شد و دستش را دراز کرد گویا می خواست با کسی مصاحفه کند، بعد دست قاضی شمس الدین را گرفت و مدتی همچنان نگهداشت و سپس رها کرد و با تمام یارانش خدا حافظی نمود.

بعد دست قاضی زاهد را گرفت و به سینه فشرد و گفت: «ما همانها هستیم، ما همانها هستیم» سپس فرمود: «ما همان مجنونها هستیم ما همان مجانین هستیم»^(۱) سپس کیفیت تواضع بر او غالب آمد و گفت: نه، نه، بلکه ما خاک پای آن مجانین هستیم.

بعد با اظهار لطف و مهربانی، حاضرین را به امیدوار شدن به رحمت خدا سفارش نمود و با صدای بلند گفت (لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) و بعد این شعر را قرائت کرد:

خدایا رحمت دریای عام است از آنجا قطره ای بر ماتمام است
سپس خطاب به حاضران گفت: چون فردا از شما سوال شود که
چه آورده اید بگوئید، مژده «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» و چون از من پرسیده



۱ - آری عشق نوعی جنون است و عاشق مجنون، اما جنونی که هوشیاری به پایش نمی رسد. بقول شاعر:

هر که بتدبیر عقل دم زجنون می زند	صد چو افلاطون بود بنده فرمان او
اگر عاشق شدی دیرانه میباش	گهی بلبل گهی پروانه میباش
اگر در سر ترا سودای عشق است	چو مجنون از خرد بیگانه میباش

(مترجم)

شود من نیز چنین پاسخ می‌دهم.

بعد از آن کلمه توحید را چند بار با صدای بلند تکرار کرد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» نیز «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيًّا وَبِالْقُرْآنِ إِمَامًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانًا وَبِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَبِالنَّارِ عَذَابًا» (یعنی: خدا را به پروردگاری و اسلام را به عنوان دین و محمد ﷺ را به پیامبری و قرآن را به پیشوائی و کعبه را به عنوان قبله و مؤمنان را به برادری و جنت را به عنوان پاداش و دوزخ را به عنوان کیفر، قبول دارم) سپس برای خوشبختی و عاقبت بخیری حاضران دعا کرد و از آنان به خاطر حسن وفای شان تشکر نمود و آرزو کرد که در بهشت یکدیگر را ملاقات کنند و بعد با ثنای خدا و درود بر پیامبر یادی از یاران غائب خویش نمود و برای آنان نیز دعا کرده از خدماتشان قدردانی نمود.

در آن لحظه عده‌ای از حاضران برای اولین بار با وی بیعت کردند و عده‌ای دیگر تجدید بیعت نمودند و او برای یارانش به حسن عاقبت و استقامت بر اسلام و موت برایمان دعا نمود. مردم از اکناف و مناطق دور دست گروه گروه وارد می‌شدند، وی به همه اظهار لطف و محبت می‌کرد و برای آنان دعا می‌نمود. سپس به یارانش گفت: برگردید اما بیاد داشته باشید که هم و غم و شغل شما خدمت به دین و ایمان باشد.

در این اثنا امیر شهاب‌الدین همراه با پسر کوچکش وارد شد، چون نظر شیخ به پسرافتاد گفت: آیا این پسر می‌تواند چند آیه‌ای از قرآن بخواند، حاضران عرض کردند او هنوز کوچک است. یکی از حاضران که شوق و علاقه ایشان را به استماع کلام الله احساس نموده بود از پسریکی از دوستانش که در آنجا حضور داشت تقاضا کرد تا چند آیه‌ای تلاوت کند، آن پسر و بروی شیخ مؤدبانه نشست و پنج آیه از آخر سوره فتح، از آیه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...» تلاوت کرد، شیخ





که قبلاً تکیه زده بود راست نشست و با دقت تمام به تلاوت قرآن گوش فرا داد و بعد از اتمام قرائت اظهار خرسندی نمود و پسر را مورد تحسین قرار داد، سپس برای وضو آب خواست و مسواک طلبید و با صدای بلند بسم الله گفت و شروع به وضو نمود و تمام ادعیه وضو را با اهتمام فراوان قرائت کرد حاضران از دیدن این صحنه ها تعجب کردند و با خود گفتند که شیخ به آداب و سنن چقدر پایبند است در حالیکه به این درجه از ضعف و پیری و نقاهت رسیده است.

قاضی زاهد، خواست تا او را در شستن دستها کمک کند اما به ممانعت شیخ مواجه شد و بعد از اتمام وضو، شانه خواست و محاسنش را شانه کرد و سپس جانماز خواست و شروع به نماز کرد، پس از اینکه دو رکعت نماز خواند به علت خستگی، اندکی استراحت کرد و بعد در حالیکه دو نفر او را گرفته بودند وارد اطاق شد و بر پوستی که رنگ شده بود دراز کشید، بعضی طلب تجدید بیعت کردند، ایشان تقاضای آنان را پذیرفت و این آخرین بیعتی بود که انجام گرفت.

بعد از غروب خورشید بر تخت خواب دراز کشید و نماز مغرب را خواند آنگاه در حالی که نزدیکترین یارانش اطراف او نشسته بودند بسم الله را با صدای بلند چند بار تکرار کرد و گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. سپس بسم الله را چند بار دیگر تکرار کرد و کلمه شهادتین «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» را بر زبان آورد و گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». سپس تا چند لحظه کلمه شهادت را تکرار کرد و در وسط بسم الله الرحمن الرحيم می گفت و بعد از آن با عشق و علاقه فراوان سه مرتبه گفت: مُحَمَّدٌ، مُحَمَّدٌ، مُحَمَّدٌ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ. و بدنبال آن آیه را تلاوت کرد «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...» بعد از آن گفت «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا...» سپس کلمه



شهادت را سه بار بر زبان آورد و دست به سوی آسمان بلند کرد و بانهایت تضرع فرمود: «اللَّهُمَّ اصْلِحْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ ارْحَمْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ تَجَاوَزْ عَنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ اغْنِ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ انصُرْ دِينَ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ فَرَجًا عاجِلًا، اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينَ مُحَمَّدٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (یعنی خداوند امت محمد ﷺ را اصلاح فرما پروردگارا بر امت محمد ﷺ ترحم بنما، خدایا از گناهان امت محمد ﷺ صرف نظر فرما، خدایا به فریاد امت محمد ﷺ برس، خدایا دین محمد ﷺ را یاری فرما، بارالها گشایشی عاجل برای رفع مشکلات امت محمدی ﷺ بوجود بیاور، خدایا کسانی را که دین محمد ﷺ را یاری نمی‌کنند بی یار و مددگار رها کن) بعد با صدای بسیار ضعیف و آرامی گفت: «لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نگاه یکبار دیگر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد.

این حادثه شب پنجشنبه ششم شوال سال ۷۸۲ هجری بوقوع پیوست. (۱)

یاد داشتها و خاطرات

اینک می‌پردازیم به بیان داستان وفات عارف بزرگ، مولانا فضل الرحمن گنج مراد آبادی رحمته الله (۱۲۰۸ - ۱۳۱۳ هجری) که ذکرش در فصل قبل گذشت.

اقتباس از خاطرات شیخ محمد عبدالغفار آسیونی موسوم به «هدیه العشاق» و نیز کتاب «تواریخ نامه» نوشته شیخ احمد فرزند مولانای موصوف که داستان وفاتش ذکر می‌گردد:

۱ - اقتباس از رساله «وفات نامه» شیخ زین بدر عربی.



نمونه هائی شگفت انگیز از عشق به ملاقات خدا

این نمونه‌ای است از استقامت، اتباع سنت نبوی ﷺ، زهد و بی رغبتی به مظاهر دنیا، ایمان و یقین و شور و عشق که نظیرش کمیاب و مطالعه آن آدمی را به پیروی از آن انسانهای پاک سیرت و اقتدا به روششان علاقمند می‌کند، هر چند که منکران و جاهلان، انکار و زیان درازی کنند.

«وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (مسابقه دهندگان باید در این خصال از یکدیگر گوی سبقت بریابند)
۷ ربیع الاول سال ۱۳۱۳ هجری:

بعد از ادای نماز عصر به یارانش گفت: که کتاب صحیح مسلم^(۱) را بیاورند آنان کتاب را حاضر کردند و حدود سیزده صفحه قرائت شد. سپس فرمود: تا کتاب را در مسجد سرچایش بگذارند و این آخرین درس حدیث بود.

۸ ربیع الاول:

بعد از اینکه شمه‌ای از اوصاف و فضایل رسول اکرم ﷺ را بیان کرد شعری لطیف و رقت آمیز قرائت کرد که مفهومش چنین است: «سر سبز و شاداب شد گیاهی که پای تو آنرا لگد مال کرد پر گل و پر بار گردید درختی که تو لحظه‌ای زیر سایه‌اش توقف نمودی» این شعر در شنوندگان بسیار تأثیر گذاشت و موجی از رقت و عطوفت آنان را فرا گرفت، سپس این شعر را سرود:

بنده عیب دار کس نخرد با هزاران گنه خرید مرا



۱ - یکی از کتب ششگانه صحیح و معتبر حدیث است

سپس گریه کرد و حالتی به او دست داد که قلم از بیانش عاجز است و در همان حال، ناگهان لب به سخن گشود و گفت در میان امت محمدی ﷺ افرادی وجود دارند که حوران بهشتی مشتاق دیدار آنان هستند و تشریف فرمائی آنان را آرزو می‌کنند و موقعی که بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند حوران به سوی آنان می‌دوند تا این مردان خدا نظری به آنان بیفکنند، اما آنان محو تجلی الهی هستند و نور تجلی او آنان را از همه چیز بریده و بخود مشغول ساخته است

وقتی که از کنار دوزخ می‌گذرند دوزخ از آنان پناه می‌طلبد و چهره هایشان مانند مهتاب نور افشانی می‌کند. بعد حالت فنا و استفراق شدت گرفت تا جائیکه بسا اوقات یاران و خدمتگزاران همیشگی خود را هم نمی‌شناخت عادت وی بود که بعد از نماز ظهر نامه‌ها و درخواستها برایش قرائت می‌شد اما آروز فرمود: امروز تعداد نامه‌ها زیاد است و بعد زیر لب وردی خواند و گفت: خدا مشکلاتشان را آسان گرداند و در نیات آنان برکت نهد

۹ ربیع الاول:

فرمودند خداوند بندگانش را دوست دارد هنگامی که به بنده نیکو و مخلص مصیبتی برسد و او در برابر آن صابر و شکیبنا باشد به ملائکه می‌گوید، ای فرشتگان بنگرید به بنده من که چگونه بر مصائب صبر و شکر می‌کند، شما گواه باشید که من او را مورد عفو و بخشش خود قرار دادم.

سپس احادیثی در مناقب سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرائت نمود و بار دیگر حالت رقت باری به او دست داد و تا مدتی در حالت وجد و سرور ماند. از آن پس حالش روز به روز به ضعف و وخامت می‌گراید تا روز دوازدهم ربیع الاول. هرگاه کسی از حالش استفسار می‌کرد در جواب می‌گفت: الحمد لله حالم خوب است مگر اندکی ضعف دارم.





هر چندگاه از شیخ عارف بالله محمد آفاق و دیگر اولیاء الله
یادی می‌کرد و این شعر را می‌سرود:

ای شه آفاق شیرین داستان بازگواز بی‌نشان من نشان
صرف ونحو و منطقم را سوختی آتش عشق خدا افروختی
۱۳ ربیع الاول:

از یکی از یارانش خواست تا بالای تخت‌خوابش بنشیند و سپس به
او گفت:

هر آینه در میان پیشینیان مردانی گذشته که چشم هیچ مسلمان
سعادت‌مند به شرف دیدار آنان - گر چه از فاصله دور - مشرف نشده مگر
اینکه خداوند آن شخص را مورد رحمت و بخشش خویش قرار داده
است و کسانی نیز بوده‌اند که هرگاه بر کسی نظر می‌انداختند او از عارفان
و اولیاء می‌شد. در این اثنا یکی از حاضران گفت خداوند شما را نیز به
این نعمت مفتخر گردانیده است. ایشان سکوت اختیار کرد و چیزی
نگفت. از صبح روز شانزدهم تا لحظه‌ای که جهان را وداع گفت این شعر
را ورد زبان داشت

فَسَهْلٌ يَا لَهِّي كُلَّ صَعْبٍ بحرمة سيدالابرار سهل (۱)
۱۸ ربیع الاول:

یکی از دوستانش به قصد عیادت وارد شد، وی اندکی درنگ
نمود و سپس دستش را دراز کرد گویا با کسی مصافحه می‌کند بعد بلند
شده نشست و گفت: به زودی می‌آیم، فقط لباسم را عوض می‌کنم،
سپس خطاب به مریدان خود گفت: بگوئید بدست شیخ محمد آفاق -
مرشدوی - در طریقه قادریه بیعت نمودیم، در جشنها و مراسم مشرکین



از قبیل «دیوالی» و «دسهره» و «بسنت»^(۱) هرگز شرکت نکنید.

۱۹ ربیع الاول:

پاهایش سرد شد و تب او را فرا گرفت و در حالت بی‌هوشی گاه بلند می‌شد و می‌نشست و شعر مذکور را قرائت می‌کرد:

فسهل یا الهی کل صعب بحرمة سیدالابرار سهل

در این مرض، حتی کلمه اف هم نمی‌گفت بلکه اکثر اوقات را به سکوت بسر می‌برد، شب هنگام تپش شدت گرفت پزشک را بر بالینش آوردند پزشک پس از معاینه دوستان و خویشان را تسکین می‌داد که ناگاه صدای شیخ شنیده شد که این بیت را می‌خواند:

سرم خاک ره هرچار سرور ابوبکر و عمر، عثمان و حیدر

مردم که خارج خانه مراقب احوال بودند با شنیدن این بیت اندکی تسکین خاطر پیدا کردند و نگرانی‌شان کاهش یافت.

احوال روز بعد (بیستم) بسیار عجیب بود. از خواب پرید و نشست و این کلمات را تکرار کرد: «این بهشت است، این بهشت است» و با دست به اطرافش اشاره کرد و گفت «رسول اکرم ﷺ تشریف آوردند»

۲۱ ربیع الاول:

هنگام ظهر بود که یکباره شروع به گفتن این کلمات کرد: من مُردم، بر من نماز بگذارید، اگر کسی نیست که نماز بگذارد من خودم می‌گزارم مقتدیها ایستاده و منتظرند. سپس خودش تکبیر گفت و دستها را به عنوان

۱ - جشنهایی هستند که هندوها برگزار میکنند مثلاً دیوالی جشنی است که هر ساله در هند به مناسبت بازگشت «رام» از تبعید برگزار می‌شود، رام یکی از خدایان هندوها است که در داستانهای قدیم آنان بنام «رامایانا» از وی یاد می‌شود، رام که فرزند پادشاه ایودیا بوده بدلیل دشمنی نامادریش به چهارده سال تبعید محکوم شده بود، هندوها به مناسبت بازگشت وی از تبعید همه ساله در این ایام جشن بزرگی برگزار می‌کنند (مترجم بنقل از روزنامه کیهان)



نماز بست، مردم بسیار دچار وحشت شدند و پنداشتند که این علامت فرا رسیدن اجل است.

اشتیاق فراوان به استماع حدیث

بعد از گذشت مدتی گفت: اینجا کسی نیست که حدیث بخواند؟ تا روح من در حالی پرواز کند که احادیث رسول اکرم ﷺ گوشه‌ایم را نوازش می‌دهند.

۲۲ ربیع الاول:

روز جمعه بود، نگاهی به پسرش احمد انداخت و سپس دست راستش را محکم فشرد و بار دیگر نگاهی عمیق به وی انداخت و دستش را رها کرد و چشمهایش را بست. ساعت ۳/۵ همان روز دستهایش را بلند کرد و با خضوع و فروتنی زیاد به دعا و نیایش پرداخت و گفت: خدا یا همه مریدان و دوستان و اقارب بنده را مورد لطف و مرحمت خویش قرار بده و به سعادت حسن عاقبت نایل گردان. آمین، آمین، آمین

ذکر جلی

در ساعت چهار و ربع بر خلاف معمول، به ذکر پرداخت و کلمه لا اله الا الله را تکرار کرد در حالیکه به ذکر جلی عادت نداشت و به آواز بلند ذکر نمی‌گفت

سیل خروشان عاشقان

روز بروز به جمعیت عاشقان و محبان و مشتاقان دیدارش افزوده



می شد. مردم سراسیمه از گوشه و کنار پروانه وار روی می آوردند، هر یک تمنا داشت که سعادت رؤیت وی را حاصل کند و چند لحظه در خدمتش باشد. چندین بار در شهر خبر و فانش شایع شد مردم بدین مناسبت گرد آمده بودند جمعیت موج می زد جایی برای نشستن پیدا نمی شد چون داخل و خارج حجره هر طرف که می نگریستی جمعیت پراکنده بود و منظره‌ای بود شورانگیز و خاطره‌ای جالب و ماندنی.

حدیث نبوی نزد وفات

هنگام عصر، امیدها قطع شد و طبق وصیتش یکی از حاضران به قرائت کتاب اربعین پرداخت، پسر ارجمندش از من خواست تا احادیثی چند از صحیح مسلم قرائت کنم من نیز قرائت را آغاز نمودم گفتم به آواز بلند بخوان تا همه بشنوند. اما من چون حالت شیخ را دیده بودم تاب قرائت به آواز بلند را نداشتم فقط یک صفحه از کتاب الایمان و یک حدیث از آخر کتاب خواندم و کتاب را بستم

به تدریج حالش وخیم تر شد بار بار سرش را بلند می کرد، گویا روح پرفتوحی در حال آمدن است و برای تعظیم او سر مبارک را تکان می دهد. هر شخص آنچه را از سوره‌های قرآن یاد داشت می خواند بعضی به آواز بلند و عده‌ای آهسته، اگر چه بطور یقین کسی نمی دانست که این آخرین لحظات زندگی ایشان است اما مردم را موجی از غم فرا گرفته بود، سرانجام چون هیچ تدبیری سودمند بنظر نمی رسید از اندیشیدن هر چاره‌ای صرف نظر شد.





حالت احتضار

هنگام نماز مغرب معلوم شد که ساعت جدائی نزدیک است افراد تصمیم گرفتند که تختخوابش را بگردانند چنانکه فوراً تخت را بطور شمال و جنوب طوری قرار دادند که روی مبارک بطرف قبله باشد، علائم احتضار مشهود بود، از خلال تنفس به وضوح پیدا بود که ایشان کلمه لااله الا الله را وارد زبان دارند و آن چیزی جدید و نامأنوس بود زیرا شیوه او در ذکر اینگونه نبود بلکه بسیار آهسته ذکر می کرد.

گرداگرد تختخوابش مریدان و دوستان و عشاق وی نشسته بودند اما سکون و آرامش قلبی بر همه حکم فرما بود توگوئی احساس غم و اندوه نمی کردند آثار یأس و اضطراب رخت بر بسته بود.

چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

در آن حالت چیز شگفت انگیزی مشاهده کردید. بر شاخ و برگ درختی که در همان نزدیکی بود - با وجودیکه شب ماهتابی نبود - توری می درخشید، آن نور از مظاهر رحمت الهی و انوار و تجلیات وی بود اما افسوس که ما، در آن وقت به این راز پی نبردیم و ندانستیم که وقت نزول رحمت و برکات خداوندی بوده است در این هنگام بود که تبسم کنان مرغ روحش به سوی ملکوت اعلی پرواز نمود «انالله وانا الیه راجعون» در آن هنگام از جسد مبارکش بوی خوشی پراکنده بود لباس هر شخصی که به وی می خورد معطر می شد.



غم جانکاه توام با اتباع شرع

مردم با چشم گریان و قلبهای اندوهگین، روی یکدیگر می افتادند اما عملی که خلاف شرع باشد از آنان سر نمی زد و بدین ترتیب همانطور که ایشان در حیات مواظب و پایبند سنت بودند در حین وفات نیز هیچ عمل مسنوننی از او فوت نشد و هر کسیکه یکبار فریاد می کشید بیهوش می شد اما آنانکه اشک از چشمانشان جاری بود ساکت و خاموش بودند، هندوها نیز همدوش مسلمین گریه می کردند، زمانی که با دیده های گریان به جنازه نزدیک می شدند چون به جنازه می رسیدند بر لبهایشان مهر سکوت زده می شد و خود بخود خاموش می گشتند و جز کلمه (لااله الاالله) یا درود بر پیامبر چیزی نمی گفتند و این موجب شگفتی نیست زیرا شیخ رحمه الله دشمن نوحه و ماتم سرائی بود.

ابرهای رحمت و آثار مغفرت

آن شب مردم کنار جنازه ماندند، جمعیت بقدری زیاد بود که در مسجد جائی خالی بنظر نمی رسید اطمینان قلبی و آرامش روحی و ابرهای رحمت همه جا را فرا گرفته بود آنانکه اطراف جنازه بودند به تلاوت قرآن و ذکر نام خدا مشغول بودند اصلاً معلوم نمی شد که در آنجا حادثه ای دردناک به وقوع پیوسته است تو گوئی شیخ مانند روزهای دیگر در حال استراحت است.

صبح هنگامیکه چادر از رویش برای غسل برداشته شد دیدند که چهره اش بسیار تابناک و درخشان است، گویا چهره شخص زنده ای است.

تعجب آور اینکه گونه اش که از پیری و لاغری و بیماری و فرو



ریختگی دندانها لاغر و نزار گردیده بود، به خرمی و تازگی برگشت و چهره اش چنان تر و تازه و جوان گردید که در آن از پیری هیچ نشانی باقی نماند. سپس او را به طریقه سنت غسل دادند. تحت تأثیر این منظره مردم را چنان عاطفه رقیق و احساس غریبی در خود فروبرد که با دل‌های مملو از مهر نسبت به او، آرامشی عجیب پیدا کردند چندان که نتوان توصیف کرد و به تصویر کشید.

در جوار الله (ج) وزیر بالهای رحمت وی:

بعد از زحمت و فشار بسیار شدیدی که بر اثر ازدحام مردم ایجاد گردیده بود، جنازه وی را به خارج از مسجد آوردند و در زیر سایبان در مسجد نهادند تا بر وی نماز گزارند پسرش شیخ احمد بر او نماز گزارد و در ساعت نه دفن گردید. چون مردم او را دفن کردند و به سوی خانه هایشان برگشتند، اندوه و دل‌تنگی چنان جان و روانشان را پر کرد که در شبه بیخودی فرورفتند به گونه‌ای که بعضی بعضی دیگر را نمی‌شناختند. و چون شیخ بزرگوار، عالم ربانی محمد علی مونگیری (مؤسس ندوۃ العلماء، بزرگترین خلفا و شاگردان روحی اش) قبرش را زیارت کرد، خاطرات سرور و مرادش از همه سو بر جان او ریخت چندان که از هوش رفت و زمان نه چندان کوتاهی طول کشید تا او مجدداً به هوش آید. شیخ بزرگ حسین احمد مدنی نیز قبرش را زیارت کرد و از هوش رفت. حتی او توانست مدّت زیادی در آنجا بماند و دوباره به کشورش بازگشت.